





امام موسی صدر
گذارها و خاطره‌ها: ایران، نجف، لبنان

به اهتمام
حسین شرف‌الدین

ترجمه
علی حجّتی کرمانی

مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر
IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE

تهران ۱۳۸۷

مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر
IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE



تهران، خیابان دکتر شریعتی، اول میرداماد
پلاک ۲۳، طبقه دوم تلفن: ۸-۲۲۹۰۳۰۰۷
www.imamsadr.ir

امام موسی صدر
گذارها و خاطره‌ها: ایران، نجف، لبنان
به اهتمام حسین شرف‌الدین
ترجمه علی حجّتی کرمانی
ویرایش: مهدی سرحدی
نمونه‌خوانی: زهرا ادیب
طرح جلد: امیرمسعود نبایی
صفحه‌آرایی: سینانگار
چاپ اول، ۱۳۸۷
لیتوگرافی: تیزهوش
چاپ: زیتون
صحافی: حکیم
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۷-۴-۹۰۰۶۸-۹۰۰-۶۰۰-۹۷۸-۹۷۸-۶۰۰-۹۰۰۶۸-۴-۷ ISBN 978-600-90068-4-7

همه حقوق محفوظ است.

بها: ۲۵۰۰۰ ریال

این کتاب را به «ام صدری» (همسر
امام موسی صدر) تقدیم می‌کنم.
و نیازی نیست که بگویم چرا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ
يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ.»
صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۱۱	کنجکاوی
۱۴	ده فرد شاخص
۱۸	شجره طیبه
۲۰	اصالت مهاجرت
۲۷	سید صدرالدین
۳۴	نسب مادری او
۳۷	ایران
۳۸	امام از زبان خواهران
۴۲	غمخوار کودکان
۴۴	امام از زبان مادر ارجمندش
۴۵	گفتگو با آقای سید علی صدر
۵۲	گفتگو با دکتر سید محمدصادق طباطبایی

- گفتگو با دکتر سید کاظم صدر ۶۵
- گفتگو با حجت الاسلام دکتر علی اکبر صادقی ۷۵
- گفتگو با حجت الاسلام علی حجتی کرمانی ۸۶
- گفتگو با آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی ۹۹
- گفتگو با آیت الله ناصر مکارم شیرازی ۱۰۵
- گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی ۱۱۳
- نجف اشرف** ۱۲۱
- در سایه سار علوی (ع) ۱۲۲
- گفتگو با آیت الله سید محمدباقر حکیم ۱۲۴
- گفتگویی دیگر با آیت الله سید محمدباقر حکیم ۱۳۰
- گفتگو با آیت الله محمد مهدی شمس الدین ۱۴۷
- گفتگو با آیت الله سید محمدحسین فضل الله ۱۵۶
- لبنان** ۱۶۳
- ورود به لبنان ۱۶۴
- نقش‌ها و دغدغه‌ها ۱۶۷
- برنامه‌ها ۱۷۰
- تلاش برای حمایت و پایداری ۱۷۱
- تأسیس أفواج المقاومة اللبنانية (امل) ۱۷۶
- دستاوردها ۱۸۳
- موضع‌گیری در قبال جنگ داخلی لبنان ۱۸۴

۱۹۱	تلاش برای خاتمه دادن به جنگ
۱۹۲	تلاش برای نجات جنوب لبنان
۱۹۵	ربودن امام موسی صدر
۱۹۵	انگیزه‌های سفر امام موسی صدر به لیبی
۱۹۶	سفر به لیبی
۲۰۲	شناسنامه امام موسی صدر
۲۰۳	شجره‌نامه امام موسی صدر
۲۰۷	ضمایم
۲۰۷	ضمیمه ۱: سفارش ماندگار
۲۱۷	ضمیمه ۲: نغمه حیات
۲۲۱	نمایه

مقدمه

کنجکاوی

زمستان سال ۱۹۷۸ م (۱۳۵۷ ش)، در منزل آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی بودیم. مجلسی خانوادگی بر پا بود و خاطراتی بازگفته می‌شد. از جمله خاطراتی که آیت‌الله سلطانی به یاد آورد این بود که: وقتی آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری از تبریز به قم آمدند و در آن شهر ساکن شدند، به نظر می‌آمد طرح‌هایی برای تعدیل ساختار آموزشی و شیوه ارتباطات در حوزه علمیه قم داشتند.

به همین علت ایشان عده‌ای از طلاب جوان را، که هم از نظر درس و هم از نظر بینش و استعداد افراد ممتازی بودند، برگزید و تصمیم گرفت اموری را که نظریات ایشان را تأمین می‌کرد، به ده تن از آنان بسپارد. امام سید موسی صدر نیز یکی از همین ده تن و سرآمد آنان بود.

آیت‌الله سلطانی ادامه داد: طبیعی است که از هر نسل، یک یا

دو چهره شاخص بروز کنند، اما اینکه نسلی بیش‌تر از این تعداد بتواند پرورش دهد، امری است قابل توجه! حال چگونه نسلی می‌تواند ده شخصیت برجسته و بارز را در خود پرورد و به جامعه تحویل دهد؟

این سخن کنجکاوی مرا برای تحقیق برانگیخت. این در حالی بود که مهاجرت اجباری به ایران وادارم می‌کرد که به فکر کارهای روزمره خود باشم و علاوه بر اینکه نگران کشور و همسر و فرزندم بودم، قیام کوبنده مردمی ایران را هم فرارویم داشتم. قیامی که لهیب آن تخت سلطنت را می‌سوزاند و زلزله سهمگینی که غریب آن کانون استکبار را در هم می‌نوردید. زلزله‌ای که در دلم آرامش ایجاد می‌کرد و لهیبی که گرمی و صلح با خود به ارمغان می‌آورد، و در عین حال، پرسشی را پدید آورده بود که ابعاد آن روز به روز بزرگ‌تر می‌شد و عقل را سرگردان و آشفته می‌کرد.

هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود که زلزله‌ای بزرگ‌تر در لبنان رخ داد.

امام سید موسی صدر را ناپدید کردند. حوادث یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوست، به طوری که فرصت نمی‌یافتم سخن آیت‌الله سلطانی را که باعث کنجکاوی من شده بود، پیگیری کنم.

سال‌ها گذشت و روز ۱۹۹۱/۱/۱۵ م (۱۳۶۹ ش) فرا رسید

و «کمیته تنظیم اسناد حرکت امام صدر»^۱، بنا به تصویب بخش تشکیلاتی «جنبش امل»، به وجود آمد، که در آن زمان ریاست آن را برادر سرگرد یعقوب ضاهر بر عهده داشت. این کمیته بر آن بود تا مأموریت‌های ذیل را به انجام برساند:

۱. مستندسازی اقدامات روزانه امام صدر، از طریق مراجعه به روزنامه‌های لبنانی و عربی.
۲. گردآوری سخنرانی‌ها، درس‌ها، تفسیرها و مقالات امام صدر.

۳. گردآوری تصاویر ایشان در مراسم و مناسبت‌ها.
۴. مصاحبه با دوستان امام در لبنان و خارج از لبنان و گردآوری خاطراتی که از ایشان نقل می‌کنند.

تدوین قسمتی از این تاریخ درخشان یا قسمتی از آنچه در یادها باقی مانده یا از شهادت‌هایی درباره امام موسی صدر در برهه‌ای که در قم و سپس در نجف زندگی کرده و نیز تحریر خاطراتی از قم و نجف وی، که در لبنان موجود بوده است، از این باب است. از آنجا که این تدوین همراه با تعلیقات و خاطره‌هایی است که خود او شاهد آنها بوده، من در نهایت ترجیح دادم فصلی جداگانه بیاورم که به آن «سیره شخصی» می‌گویند. در این سیره شخصی، عناوین نقاط اصلی حرکت جهادی او در لبنان تلخیص شده است.

(۱) لجنة توثيق مسيرة الامام الصدر.

ده فرد شاخص

آن برگزیدگان، ده تن از طلاب شاخص بودند که یکی از آنان امام سید موسی صدر بود. اما نه تن دیگر کدام‌اند؟ و ایشان درباره امام صدر چه می‌گویند؟ این نه تن عبارت‌اند از:

۱. شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی: برجسته‌ترین شخصیت در رهبری انقلاب اسلامی، فقیه و استاد فلسفه و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی.

۲. آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی: فقیه و استاد طراز اول حوزه علمیه (و مرجع تقلید).

۳. آیت‌الله شیخ احمد آذری قمی: فقیه و یکی از استادان برجسته حوزه، صاحب امتیاز روزنامه رسالت و صاحب نظر در مسائل سیاسی. وی دادستان کل دادگاه‌های انقلاب و نماینده مجلس شورای اسلامی بود.

۴. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی: فقیه، فیلسوف، مفسر قرآن، مدرس طراز اول حوزه علمیه، مؤلف و مرجع تقلید.

۵. شیخ جلیل جلیلی: وی از پرداختن به امور سیاسی در تهران کناره‌گیری کرده و در کرمانشاه رحل اقامت افکنده است. شخصیتی با موقعیت ویژه که به کار تألیف مشغول است.

۶. آیت‌الله شیخ مجدالدین محلاتی: وی از چهره‌های برجسته حوزه در شیراز به شمار می‌رود و اداره یک مسجد و یک کتابخانه را بر عهده دارد.

۷. سید مرتضی جزایری: از علمای سرشناس که به انجام

وظایف و مسئولیت‌های دینی مشغول است.

۸. آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی: رئیس سابق دیوان عالی قضایی انقلاب اسلامی ایران.
۹. آیت‌الله سید مهدی روحانی: عضو مجلس خبرگان و از مدرسان برجسته حوزه علمیه.

اینان هم‌مدرسان سید موسی صدر بودند، اما دوستان وی در زندگی قابل شمارش نیستند و من با برخی از اینان و آنان دیدار کردم و نیز با برخی از افرادی که در نجف اشرف با وی مرآده داشتند، به گفتگو نشستم و از این گفتگوها گلچینی را که متناسب با این کتاب بوده است برگزیدم و مختصری درباره نهضت امام صدر در لبنان به آن افزودم. این بخش را استاد محمد شعیبو، دبیر مجلس اعلای شیعیان، آماده کرد و در اختیار من گذاشت. تعدیلات جنبش امل و تعدیلات خودم را بر این جزوه اضافه کردم و متن مختصری در عین حال کامل و شامل تهیه کردم.

این مختصر، نگاهی دارد به محیط پرورش امام موسی صدر و اظهارات رفقا و دوستان درباره او، به همراه توضیحات اضافی گردآورنده کتاب، به گونه‌ای که با یک نگاه گذرا به این اوراق مختصر می‌توان تصویری از امام موسی صدر در سه مرحله حضور در ایران، نجف و لبنان به دست آورد.

برخی از خاطراتی که در این کتاب ذکر شده است از طریق گفتگو به دست آمده و نویسنده برای کسب توضیحات بیشتر

به گفتگو کنندگان مراجعه کرده. همچنین در پرونده مستندسازی، خاطراتی که از عده قابل توجهی از لبنانی‌ها وجود دارد و خاطراتی که ایرانی‌ها بازگو کرده‌اند، از طریق مراجعه به دیگران، کامل شده است. تمامی این گفتگوها در اختیار «کمیته مستندسازی نهضت امام صدر» قرار داده خواهد شد تا این کمیته بنا به صلاحدید خود آن را به همراه روزنگار فعالیت‌ها و سخنرانی‌های دیگر امام موسی صدر چاپ و منتشر کند و در ادامه، مرکز «مطالعات و تحقیقات امام موسی صدر»^۱ امکان بهره‌گیری از آن را فراهم آورد.

لازم است به کوشش‌های فرزندانم، لُوی^۲، اشاره کنم که مصاحبه‌های انجام شده در ایران را از روی نوار پیاده کرد و سپس به زبان عربی برگرداند.^۳

(۱) مرکز الامام السید موسی الصدر للابحاث و الدراسات.

(۲) سید لُوی شرف‌الدین، فرزند استاد حسین شرف‌الدین، شرافت و نجابت را از دو سویه به ارث برده است، نواده پسر خاندان امام مصلح سید عبدالحسین شرف‌الدین (ره) و از طرف دیگر مادرش سیده رباب صدر است و بنابراین نوه دختری خاندان اصیل آیه الله العظمی سید صدرالدین صدر است.

(۳) درباره اظهارات برادر استاد شرف‌الدین جهت رفع سوء تفاهم و ثبت در تاریخ باید اضافه کنم:

الف. بنیانگذاران اولیه مجله مکتب اسلام (نخستین طرح مورد اشاره استاد) و اعضای نخستین و اصلی تحریریه مجله مزبور به طور دقیق ۹ نفر بودند، نه ۱۰ نفر، که عبارت‌اند از آقایان:

۱. سید موسی صدر،

۲. ناصر مکارم شیرازی،

-
- ۳. جعفر سبحانی،
۴. سید عبدالکریم موسوی اردبیلی،
۵. علی دوانی،
۶. مجدالدین محلاتی،
۷. محمد واعظزاده خراسانی،
۸. حسین نوری،
۹. سید مرتضی جزائری، که در آن زمان به وسیله مرجع نامبرده برای همکاری در مسیر تأسیس یک مجله ماهانه که در حقیقت ارگان حوزه علمیه قم باشد، فراخوانده شدند.
- پس از یک سال و انتشار ۱۲ شماره از مجله تحت عنوان درس‌هایی از مکتب اسلام، ۵ نفر از رجال مذکور استعفا دادند.
- اعضای مستعفی هیئت تحریریه اصلی مجله مکتب اسلام عبارت بودند از:
۱. سید عبدالکریم موسوی اردبیلی،
 ۲. محمد واعظزاده خراسانی،
 ۳. مجدالدین محلاتی،
 ۴. سید مرتضی جزائری،
 ۵. سید موسی صدر.
- ب. ممکن است خواننده گرامی از شخصیت‌هایی که استاد شرف‌الدین تحت عنوان «ده یار شاخص» نام برده، چنین برداشت کند که این ده نفر، همان کسانی هستند که هیئت تحریریه اولیه مجله (درس‌هایی از مکتب اسلام) را تشکیل دادند! حال آنکه از میان آنان به جز امام موسی صدر، تنها ۴ نفر از اعضای تشکیل دهنده تحریریه مجله مزبور بودند، که عبارت‌اند از آقایان: ناصر مکارم شیرازی، مجدالدین محلاتی، سید مرتضی جزائری، و سید عبدالکریم موسوی اردبیلی.
- البته آقایان شهید دکتر بهشتی، احمد آذری قمی، سید موسی شبیری زنجانی و سید مهدی روحانی، هر کدام چندین مقاله در مجله مکتب اسلام انتشار دادند، اما هیچ‌گاه عضو رسمی هیئت تحریریه نبودند.
- ج. درباره همدرسان امام موسی صدر نیز باید توجه کنیم که در میان نامبردگان فوق
- ←

شجره طیبه

با او رفاقت داشتم، رفاقتی همانند دوستی بسیار کسان دیگر، اما بیشتر شیفته ابعاد شخصیتی او بودم تا اینکه او را درک کرده باشم و در افکارش تأمل کنم؛ و آنگاه که در اثر ضربه غیبت ناگهانی او به هوش آمدم و خواستیم سیره فکری و عملی وی را در خاطر خود مرور کنیم، دریافتیم که از جذبۀ این مدهوشی به مصیبت از دست دادن او مبتلا شده‌ایم.

تصویرهایی را که از شخصیت او برای مدتی در یاد و خاطره باقی مانده بود جمع‌آوری می‌کردم و به همراه این تصویرها از این سوی به آن سوی سفر آغاز کردم تا یاد و خاطره خویشان و دوستان و آشنایانش را در ایران و عراق، دیگر بار، به جنبش و تحرک درآورم، بدین امید که موج‌های این دریا را از هم بشکافم و در آن به حرکت درآیم و آنچه را که از کف داده بودم به گونه‌ای دیگر جبران کنم؛ و حاصل کوشش خود را به کسانی که مانند من فرصت درک حضور او را نیافته بودند و سیر و سفر برای پژوهش و تحقیق در کرانه‌های شخصیت بی‌مانند و آغوش گرمابخش و دیدگاه‌های روشن و امیدآفرین امام موسی صدر بر آنان گران می‌آمد، تقدیم کنم.

→ تنها بزرگانی چون آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، آیت‌الله شهید سید محمد حسینی بهشتی، آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی، آیت‌الله احمد آذری قمی، آیت‌الله سید مهدی روحانی و احتمالاً آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، هم‌مدرس و هم‌مباحثه‌وی بودند، و اما سه نفر دیگر، از دوستان صمیمی ایشان بودند، نه هم‌مباحثه‌ای. — م.

او سلالهٔ نسلی استوار از دانش و ادب و شعر و فرزند خاندانی است که نوآوری در دیدگاه‌های فقهی و تفسیر و فلسفه و گشاده‌دستی در دهش، و شرح صدر برای پذیرش رنج‌دیدگان و تهیدستان، از ویژگی‌های آنان به شمار می‌آید. این‌گونه بود که آن فرزند تبار پاکبازان، به پیشواز سرنیزه‌های زهرآلوده شتافت تا با فدا کردن خویش، ساقهٔ تناور و بارآور خاندان صدر را از گزندها در امان نگاه دارد و سخت با زندگی درآویزد تا مبدا آرمان‌ها و آرزوهای آن را به یغما ببرند.

از جمله امور مرسوم در نگارش شرح حال بزرگان، ذکر تاریخ تولد و خانوادهٔ شخص است. اما دربارهٔ امام موسی صدر، قضیه اندکی تفاوت دارد، زیرا شاخه‌ای که چنین ریشه‌هایی دارد، باید نخست از ریشه‌هایش سخن گفت که این شاخه‌ها، نتیجهٔ رشد و بالندگی ریشه‌ها و ثمره‌ای از درخت خجسته‌ای است که ریشه‌اش در زمین استواری گرفته و شاخه‌هایش سر به آسمان کشیده است، که اگر جز این بود، ذکر تولد و خانواده ضرورتی پیدا نمی‌کرد، چرا که دیگر میان میلیون‌ها کودک که تحت تأثیر خانواده پرورش می‌یابند، تفاوتی وجود نداشت. اما در مورد امام موسی صدر باید گفت که هرآنچه از وی صادر گشته، نتیجهٔ ریشه‌دار بودن خانوادهٔ او و پاکی و پاکیزگی اصلاب و ارحام بوده است.

اصالت مهاجرت

در ابتدا سزاوار است مفهوم هجرت را در خاندان امام موسی صدر، با همان ویژگی‌هایی که وی برگزید، استخراج کنیم؛ خاندانی که ابعاد گوناگون هجرت را تجربه کردند، هجرت جسمی و معنوی، سیر و سفر در آفاق و انفس، سلوک و سبکی که از پدران به وی رسید و در جان و روان او ریشه دواند و در هدف او تجلی یافت. در این میان مفاهیم مادی و معنوی کاملاً در هم آمیخت. چه، این ماده و معنی هر دو برای خدا پاک و خالص شده بودند.

هجرت پدران و اجداد امام موسی صدر از لبنان به سال ۱۲۹۲م باز می‌گردد. یعنی همان سالی که نخستین حمله علیه شیعیان کسروان صورت پذیرفت و به صدور فتوای مشهور ابن تیمیه به راندن شیعیان آن منطقه یا همگون شدن آنان با محیط منجر شد. از قراین و تطبیق تواریخ چنین گمان می‌رود که سید تاج‌الدین ابوالحسن، از جمله کسانی بود که در پی صدور این فتوا^۱، که عامل چهارمین حمله در سال ۱۳۰۵م (معروف به «حمله فتوح کسروان») بود، ناگزیر به هجرت از این دیار شد. بعد از این حمله، منطقه مذکور را منطقه فتوح کسروان نامیدند.

ما این تاریخ را مبنا در نظر گرفته‌ایم، و با وجود اینکه تعیین

(۱) برگرفته از مصاحبه با سید عبدالله شرف‌الدین، مورخ و نسب‌شناس، در منزلش در شهر صور به تاریخ ۱۹۹۵/۷/۸م مطابق با ۱۷ تیر ۱۳۷۴.

این تاریخ بر پایهٔ ظن و گمان است، شخص مهاجر در آن معلوم است و از طرفی آن هجرت برای رهایی کرامت و نجات جان از زیر یوغ ظلم و ستم انجام گرفته است. این در حالی است که امواج گسترده و مستمر هجرت شیعیان در طول دوران زمامداری اموی‌ها و عباسی‌ها و عثمانی‌ها ادامه داشته است و ما سند و مدرکی در دست نداریم که دقیقاً معلوم کند که اجداد امام موسی صدر در کدام یک از این دوران‌ها به منطقهٔ کسروان هجرت کرده‌اند و نخستین هجرت‌کنندگان از خیل عظیم مهاجرانی که تحت تعقیب قرار می‌گرفته و به مجرد ظن و شبهه به قتل می‌رسیده‌اند، چه کسانی بوده‌اند؟

سید تاج‌الدین در جبع اقامت گزید و در آن دیار تشکیل خانواده داد. از جمله فرزندان وی سید علی نورالدین است که در علم و خرد مردی بارز بود و ارتباطات فراوان و گسترده‌ای داشت و از همین رو آوازه‌اش در همه جا پیچید. وی در پیشگاه امیر فخرالدین المعنی از محترمان و صاحب‌نظران به شمار می‌آمد. اما کسانی که نسبت به منزلت وی رشک می‌ورزیدند، حوادثی پیش آوردند که آن سید بزرگوار را وادار به هجرت به مکهٔ مکرمه کردند تا دیگر در دیدرس فخرالدین نباشد. بدین ترتیب سید علی به عنوان خادم دین در سال ۱۰۴۰هـ (۱۶۳۰-۱۶۳۱م) در مکه مجاور گردید.

(۱) شرف‌الدین، الامام سید عبدالحسین، بغية الراغبين، بيروت، الدار الاسلامية، ج ۱، ص ۱۰۲.

در این مرحله از هجرت، برخی از فرزندان و نوادگان این خانواده در مناطق مختلفی از ایران و هند پراکنده شدند. یکی از آنان به نام سید ابراهیم، ملقب به شرف‌الدین، پس از تحمل آزار و اذیت فراوان آل‌منکر، از جبع به شحور هجرت کرد. وی پس از هجرت پدر و جدش به مکه، چون دیگر مجال مقاومت نداشت، در همان شحور مستقر شد. فرزندان وی در همین سرزمین بدو منتسب‌اند و از جمله ایشان است نواده‌ی وی به نام سید صالح، که خاندان صدر در عراق و ایران و خانواده‌های صدرِ عاملی، خادمی، مستجابی، فصولی، صدرزاده و جمال‌زاده در ایران به وی منسوب‌اند.

سید صالح مردی نکوکار بود و نهان و آشکارا صدقه می‌داد. با مؤمنان و ایتام و بیوه‌زنان با شفقت رفتار می‌کرد و نسبت به فقرا و بیچارگان محبت می‌ورزید و نیازهای آنان را بر نیازمندی‌های خود مقدم می‌شمرد و اگر چیزی برای بخشیدن به فقیر پیدا نمی‌کرد، انگشتی یا قبا و یا یکی از ظروف خانه‌اش را به او می‌بخشید.^۱

سید صالح در سال ۱۱۲۲ هـ (۱۷۱۰ م) در شحور دیده به جهان گشود. مادرش دختر شیخ حرّ عاملی، مؤلف کتاب *امل الآمل و دایرة المعارف سترگ وسایل الشیعه* بود. سید صالح در فقه و علوم اسلامی و فلسفه و ادبیات و علوم زبان به اوج

(۱) همان.

رسیده بود و بسیاری از احادیث پیامبر (ص) و حوادث سال‌ها و اخبار گذشتگان را از بر بود و نیز در طب و ریاضیات سررشته داشت.

وی این دانش‌ها را در «عامله» فرا گرفت و برای آموختن آنها به مصر و حجاز و عراق هجرت کرد و با کوله‌باری از علم و دانش و خصال نیک به شحور بازگشت و در آنجا به رتق و فتق امور مشغول گردید تا آنکه جزار، پس از استیلا بر عکا، خیال تصرف جبل‌عامل را در سرپروراند و متعاقب آن جنگ‌های متعددی میان ساکنان جبل‌عامل و سپاه جزار در گرفت. از جمله این درگیری‌ها، نبرد شحور بود، که در روز سه‌شنبه سیزده رجب ۱۱۹۸ (۲ ژوئن ۱۸۷۴ م) اتفاق افتاد و در پایان نبرد، لشکریان جزار سرهای شهدا را برای او بردند و عده بسیاری را اسیر و آواره کردند. یکی از فجیع‌ترین حوادثی که در این جنگ روی داد، دستگیری سید صالح و پسرش هبه‌الله بود. هبه‌الله بیست و یک سال داشت و در جرگه فاضلان و سخنوران بود. تجاوزگران ستمگر، هبه‌الله را در برابر دیدگان پدر، شهید کردند و سید صالح را نیز به زندان عکا بردند.^۱ به این ترتیب، سید صالح گام در هجرت روحی دیگری گذاشت که ابعاد شخصیت او و سلول‌های زندان او را روشن می‌ساخت. اما وی سرانجام پس از گذشت ۹ ماه، با جلب نظر

(۱) همان، با تلخیص.

زندان‌بان‌های مؤمن و یا به هر طریق دیگر از زندان آزاد شد و با سلامت کامل، بدون اینکه دست جزار به او برسد، به سوی عراق رفت.

جسم سید صالح در عراق اقامت گزید، اما روح او همچنان در اشتیاق هجرت به سوی خدا بود تا اینکه سرانجام به لقای پروردگارش نایل آمد. اما خداوند نسلی را از پس او باقی گذارد که ادامه‌دهنده‌راه وی باشند. این نسل، نشئت گرفته از دو پسر او به نام‌های سید صدرالدین و سید محمدعلی بود که نام این چند تن و خصوصاً نام سید صدرالدین که مادرش از نوادگان شهید ثانی بود، در آسمان علم و دانش بلندی گرفت. سید صدرالدین برای حضور در محضر هرکس که گمان می‌کرد می‌تواند بر بار دانش او بیفزاید، سفر می‌کرد. از این رو عازم شهر اصفهان شد و به امید بهره‌وری علمی از محضر علمای بزرگ، در آن شهر رحل اقامت افکند. این یکی از سنت‌های حوزه‌های علمیه است که افراد بااستعداد را، از جهت علم و اخلاق و شیوه و روش، برای پیشرفت هرچه بیشتر دعوت می‌کند. بدین ترتیب، هجرت علمی برای اجابت دعوت حوزه‌های علمیه و یا تصدی منصب و مسئولیت انجام می‌شود و با هجرت‌های اجباری، که برای رهایی از ظلم و ستم صورت می‌پذیرد، تفاوت دارد. در نظر دانشمندان پیشگام، وطن جایی است که بتوانند فایده برسانند و بهره‌بستانند. از همین رو، سید صدرالدین، پسر سید صالح، از دیار خود

هجرت کرد و اصفهان را وطن خود قرار داد، در حالی که فرزندش سید اسماعیل - که مادرش از خاندان نمازی است و همچنان تا به امروز در اصفهان و شیراز از منزلت اجتماعی برخوردارند - پس از نیل به درجهٔ اجتهاد به عراق برگشت و پس از وفات استاد خود و مرجع امت در آن زمان، یعنی آیت‌الله شیرازی بزرگ، متولی مرجعیت عامه گردید. از طرفی، سید صدرالدین، پسر اسماعیل، پدر امام سید موسی صدر، با آن مراتب عظیم علمی، به ایران مهاجرت کرد، در حالی که سه برادر دیگرش در عراق ماندگار شدند و از جایگاه و منزلتی خاص برخوردار گشتند. مادر این چهار فرزند برومند، دختر سید هادی صدر، یکی از مراجع تقلید عراق بود.^۱

با تأملی ژرف به روند هجرت این تبار خجسته درمی‌یابیم که هجرت جزئی از سنت‌های این خاندان است و از نمونه‌های آن می‌توان به هجرت اجداد بلاواسطهٔ سید صالح اشاره کرد. جدّ وی، شرف‌الدین، در شحور سکونت‌گزید و دو

(۱) اگرچه افتخار به پدران عرف و مرسوم شده است، من مادران را کم‌ارج‌تر از پدران نمی‌دانم و به همین دلیل مادران این سلسلهٔ مبارک را نیز یاد کرده‌ام. دختر سید هادی صدر، مادر چهارتن از مجتهدان و مراجع نام‌آور است: سید محمد مهدی، سید صدرالدین، سید محمدجواد و سید حیدر. همچنین خواهر وی، زهرا، مادر سید عبدالحسین شرف‌الدین است و امام شرف‌الدین یگانه فرزند او بود. خواهر دیگر آنان نیز علمای بزرگ آل‌یاسین، شیخ محمدرضا، شیخ مرتضی و شیخ راضی را زاد و پرورش داد. این سه خواهر مکرمه، با تربیت عالمان نامدار و پیشتاز، عرصهٔ اجتهاد و علم و عمل را در عصر حاضر اوج و شکوهی خاص بخشیدند.

برادر وی، یکی در شام و دیگری در جبع رحل اقامت افکندند. پدر شرف‌الدین نیز مکه را وطن خویش قرار داد و سه عموی وی، یکی در اصفهان و دیگری - پس از آنکه خانواده‌اش را در شام اقامت داد - در حیدرآباد و سومی در جبع سکونت یافتند.

این بود مختصری از روند هجرت اجداد و پدران امام موسی صدر. اما در بیان منزلت اجتماعی و علمی ایشان همین بس که اینان همگی از مراجع بزرگ بودند. پرداختن به هر یک از این بزرگواران و ذکر شرح حالی، هر چند مختصر از آنان، ما را از هدف اصلی بحث دور می‌کند، حال آنکه هدف بحث ما، اشاره به سابقه و ریشه‌های درخت تناوری است که امام موسی صدر فرع آن است. توجه به ابعاد علمی، سلوک اخلاقی، رویکرد اجتماعی و مقاومت آنان در برابر ناملایمات از دیگر اهداف این بحث است.

از دیگر نتایج و اهداف این مبحث، توجه به هجرت، اعم از هجرت‌های مکانی و فیزیکی و هجرت‌های عروجی روحانی است که هر کدام منشأ تحول و نقاط عطف تغییر به شمار می‌آیند.

بازگشت امام موسی صدر به دیار نیاکان و حضور او در محله‌ها و روستاها و شهرها و یا مسافرت به کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی و به دوش کشیدن بار غم‌های مردم شهرها و کشورهای مختلف، چیزی جز هجرت جانی

پاک و دل‌باخته به شنیدن نغمه‌های خوش‌الهی نیست.

سید صدرالدین

این نوشتار گنجایش ذکر خلاصه‌ای از سیره نیاکان امام موسی صدر و بیان دستاوردهای ارزشمند آنان را ندارد، ولی نمی‌توانیم از بازگویی مختصری از شرح حال پدر آن بزرگوار چشم‌پوشی کنیم، چرا که این پسر نیز در اخلاق و دانش، دست‌پرورده آن پدر است و در سفر و حضر با پدر همراه بوده و رنج‌ها و سختی‌های او را لمس کرده و این ویژگی‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از شخصیت امام صدر شده است.

در کتاب *نقباء البشر* در بیان شرح حال آیت‌الله سید صدرالدین صدر آمده است:^۱

«آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری، زعیم حوزه علمیه قم، دچار عوارض پیری و سالخوردگی بود و نگران بود که مبادا تلاش‌ها و کوشش‌هایش از بین برود. از این رو به یکی از تجار قم^۲ دستور داد تا با آیت‌الله سید صدرالدین صدر تماس بگیرد. آیت‌الله صدر نیز به قم رفت و در این شهر رحل اقامت

(۱) آقا بزرگ طهرانی، *نقباء البشر*، ج ۳، ص ۹۴۳ به بعد.

(۲) تاجر، در واقع امنای مالی مراجع هستند، به خصوص آیت‌الله حائری که هیچ مبلغی را شخصاً دریافت نمی‌کرد و این کار را به یکی از امنای مالی خود از تجار سپرده بود. وی به آن تاجر بسیار اطمینان داشت و آن تاجر هم مقلد وی بود. این شخص بر پولهایی که می‌رسید و یا خرج می‌شد، همچنین بر تقاضاهای اسکان و سفر نظارت کامل داشت.

افکنند. آیت‌الله حائری از این بابت بسیار شادمان شد و آیت‌الله صدر را به همراه آیت‌الله سید محمد حجت، مورد اعتماد و اطمینان خویش قرار داد.

آیت‌الله صدر و آیت‌الله حجت عهده‌دار زعامت و اداره امور گشتند و نظام هیئت علمی (جامعه مدرسین حوزه) را با کاردانی و استواری صیانت کردند. سپس آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری نیز به آنان پیوست و این سه تن به مثابه ستون و دژ حوزه و از سردمداران و جهت‌دهندگان به حرکت حوزه در آمدند و با اخلاص و فداکاری برای پیشرفت امور همت گماشتند و به تقسیم کارها و مسئولیت‌ها و تعیین شهریه پرداختند و هر یک کاری را بر عهده گرفتند. اما تمامی کارها باید از سوی هر سه نفر مورد بررسی و بازبینی قرار می‌گرفت.^۱ این وضع برقرار بود تا آنکه مرجع اکبر، حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی، در قم اقامت گزید و همه کارها بر عهده ایشان قرار گرفت. بدین ترتیب، آیت‌الله صدر، جایگاه امامت جماعت را تقدیم آن مرجع بزرگوار کرد و خود کنج انزوا را برگزید.»

(۱) این شیوه نخستین کار گروهی در اداره حوزه بود. آیت‌الله صدر نیز که پس از آیت‌الله حائری عهده‌دار امور بود، شهریه‌های طلاب را سر و سامان داد و به بهبود وضع سکونت و تعلیم طلاب در مدرسه فیضیه عنایت ورزید و اهتمام ویژه به این امر داشت. وی همچنین کار تنظیم برنامه امتحانات را که تا قبل از آن در حوزه سابقه نداشت، به گروهی متشکل از امام خمینی، شیخ صدوقی و سید عبدالجواد اصفهانی سپرد.

اما آیا سید صدرالدین، که گوشه عزلت اختیار کرده و دامن صحبت از مردم برچیده بود، به کلی از پرداختن به شئون عامه دست کشید؟ مؤلف نقباء البشر، در این باره می‌گوید:

«... حکومت وقت ایران در نظر داشت هیئت علمی (جامعه مدرسین) قم را از بین ببرد و در همبستگی و اتحاد طلاب رخنه‌ای پدید آرد. از این رو فرمان دستگیری دسته‌جمعی و فردی طلاب را صادر و سربازی را برای آنان اجباری کرد و سختگیری‌ها و مشکلات عدیده دیگری را برای آنان پیش آورد. اما آیت‌الله صدر همچنان با دل دریایی خویش با این معضلات روبرو می‌شد و با ذکاوت تمام به حل مشکلات می‌پرداخت و انقلابیون را آرام می‌کرد و آنان را به مقاومت و پایداری فرا می‌خواند، تا آنجا که توانست اوضاع را به وضع پیشین بازگرداند. وی موضع‌گیری‌های راسخ و استواری انجام داد که طلاب قم به‌خوبی از آن آگاهی دارند و هنوز با شگفتی از آنها یاد می‌کنند.»

شخصیت علمی و اخلاقی آیت‌الله سید صدرالدین صدر ابعاد فراوانی دارد، اما برای خودداری از اطاله کلام، از بیان همه آنچه درباره شأن علمی و مرجعیت وی گفته شده خودداری می‌ورزیم. از این همه در می‌گذریم تا با نویسنده نقباء البشر همگام گردیم، آنجا که در بیان شأن و جایگاه آیت‌الله سید صدرالدین صدر می‌گوید:

«... وی در کردار و گفتار از مخلصان بود و به اصلاح امور

بسیار اهتمام می‌ورزید. نخستین بار هنگامی که در مشهد اقامت گزید، فتنه‌ها و منازعاتی به میان صفوف علما رخنه کرده بود و آیت‌الله صدر یگانه عامل وحدت میان صفوف روحانیون بود و توانست اختلافات میان آنان را از بین ببرد. در قم نیز چنین حالتی پدید آمده بود و وی توانست آتش اختلافات را فرو بنشانند.

بسیار متواضع بود و با عامه مردم نشست و برخاست داشت. هنگام روبرو شدن با افراد در سلام دادن سبقت می‌گرفت؛ پس از آنکه به مقام مرجعیت نایل آمد نیز رفتارش تغییری نکرد. وی از بزرگ‌مدرسان بود و عادات و اخلاقش دگرگون نشد. از این رو همواره در دل مردم از جایگاهی والا برخوردار بود. شاید بزرگ‌ترین نشانه اخلاص وی، نهایت پنهان‌کاری او در بیشتر اعمالش بود، البته به استثنای پاره‌ای از اعمال همچون ساخت و ساز مدارس و مساجد و برق‌کشی اماکن مقدسه و دادن شهریه به طلاب و فقرا که جبراً آشکارا انجام می‌گرفت. وی در شهرهای مشهد و قم و ... باقیات صالحات فراوانی از خود بر جای نهاد...»

درباره گوشه‌گیری معظم له، مرحوم شیخ عباس قمی، در کتاب منتهی الآمال^۱، چنین می‌نویسد:

«زمانی که آیت‌الله بروجردی در شهر قم رحل اقامت

(۱) شیخ محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، ج اول، ص ۳۲۶ به بعد و ص ۳۳۱، به نقل از منتهی الآمال.

افکنند، سید صدرالدین از همگنانش پیشی جست و با آیت الله بروجردی از در احترام و تواضع در آمد و جایگاه خویش را بدو سپرد و او را بر خود مقدم شمرد و پیوسته این آیه را تلاوت می کرد: *تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين.*^۱

در کتاب *بغية الراغبين*^۲، به نقل از نسخه دستنویس متعلق به شهید سید محمدصادق صدر، شرح حال سید صدرالدین نیز آمده است که در اینجا بخشی از آن را نقل می کنیم:

«... آیت الله صدر در آن برهه، بر رویدادهای اجتماعی و مشکلات پیش بینی نشده کاملاً اشراف داشت و برای هر یک چاره ای می اندیشید و راه حلی می یافت و افکار و آرا و نتایجی را که بدانها می رسید در جراید و مجلات مؤثر آن زمان انتشار می داد و یا در قالب قصاید اشعار حماسی بیان می کرد تا برای علاقه مندان بخواند و بدین وسیله در جامعه رواج یابد.

افزون بر اینها، معظم له به تألیف کتاب های ساده و قابل فهم می پرداخت تا از طریق آنها آموزه ها و مفاهیم راستین اسلامی در دسترس جوانان علاقه مند و تحصیل کرده و مشتاق به گنجینه های اسلام قرار گیرد. از همین روست که مؤلف تدریس این کتاب ها را در مدارس بایسته می شمرد، کتاب هایی

(۱) «این است سرای آخرت، آن را برای کسانی اختصاص دهیم که در زمین خواهان برتری جویی و فساد نیستند و فرجام کار از آن پروا پیشگان است.» (قصص:

۸۳) (۲) شیخ محمد شریف رازی، همان، ج ۱، ص ۲۲۵ به بعد.

مانند مختصر تاریخ الاسلام و رسالة الحقوق، که آن را از سخنان امام علی بن حسین (ع) اقتباس کرده است.»
 در این نسخه خطی آمده است که آیت‌الله صدر از مجله لبنانی العرفان پشتیبانی می‌کرد و از زمان انتشار این مجله در سال ۱۹۰۹م همواره در جهت آماده‌سازی و نشر آن تلاش می‌کرده است. وی در ادامه می‌گوید:

«وقتی مباحث منتشرشده ایشان را مطالعه می‌کنیم، روح بلند اجتماعی، اندیشه جدید اسلامی، نقد سازنده و جهت‌بخشی دقیق و ذوق سلیم را پیش روی خود می‌بینیم و درمی‌یابیم که ایشان به مسئله قرائت جراید و مجلات و عملکرد مدارس و مکتب‌خانه‌ها و همچنین به مسئله زن در اسلام و علوم و سیاست اهتمام می‌ورزید و چه بسا که وی نخستین کسی بوده که به این موضوع مهم پرداخته باشد...»
 «اما درباره پشتیبانی وی از اندیشه تأسیس مکتب‌خانه‌ها، ایشان در آغاز سخن خود می‌گوید: در تقسیم‌بندی مدارس، منظور ما بیان نوع آنها یعنی ابتدایی و راهنمایی و متوسطه نیست، بلکه تقسیم آن از لحاظ مؤسس و اداره کننده آنهاست. از این رو، به عقیده ما مدارس سه دسته‌اند: رسمی، اجنبی و اهلی.»

با وجودی که همه مدارس، متضمن سعادت بشر و تنویر افکار است، اما به عقیده ما از میان این سه دسته، مدارس اهلی پرفایده‌تر و سودبخش‌تر از دو نوع دیگر است و این به

سبب وجود معایب و نقایص سیاسی و اخلاقی و دینی در آن دو قسم دیگر است.^۱

«ایشان همچنین درباره خواندن جراید و مجلات می فرماید:

جراید و مجلات آزاد، از جمله قوی ترین عوامل پیشرفت و عمران و مهم ترین ابزار گسترش تمدن و فرهنگ و بهترین راهنمای اصلاح است.»

با وجود این، نوشته هایی که در بر دارنده زندگی سید صدرالدین است، تمام مراحل و ابعاد زندگی وی را در بر نگرفته، اما با توجه به مصاحبه های حضوری که در تهران انجام دادم، دریافتم که آن بزرگوار پشتیبان قیام مصدق و پرچمداری وی در نهضت ملی کردن نفت بوده است. همچنین ایشان از پشتیبانان جنبش «فدائیان اسلام» به رهبری شهید سید نواب صفوی بود. حجت الاسلام علی حجتی کرمانی می گوید:

«واقعاً شگفت آور است که کسی در حوزه علمیه و خصوصاً در جایگاه مرجعیت، در دهه پنجاه (میلادی) در حوزه علمیه می زیسته و طرفدار و پشتیبان قیام مسلحانه بر

۱) مراد وی از مدارس اهلی، مدارس است که علمای دین برای اجرای برنامه های آموزش رسمی به همراه برنامه آموزش مذهبی تأسیس می کنند تا از رهگذر فرهنگ، نسلها را حفظ کنند. این مدارس رایگان هستند. علت اینکه معظم له مدرسه اهلی را ترجیح می دهد آن است که مدارس حکومتی، غربزدگی را در حوزه تعلیم و آموزش ترویج می کنند.

ضدرژیم شاه بوده است.»^۱

نسب مادری او

حال که به سلسله مبارک نسب پدران امام موسی صدر پرداختم، شایسته می‌بینم که به سلسله نسب مادر بزرگوار وی نیز اشاره کنم که او هم از خاندانی ریشه‌دار بود و به دارنده جایگاه مرجعیت دینی تعلق داشت. از میان این خاندان جلیل، به پدر وی یعنی آیت‌الله العظمی سید حسین قمی اشاره می‌کنیم و به ذکر گوشه‌ای از مواضع شاخص آن بزرگوار — در زمانی که اتخاذ چنان مواضعی محال می‌نمود — می‌پردازیم.

در بیان شرح حال آیت‌الله سید حسین قمی، باید از مواضع او در قبال نظام ستمگر شاهنشاهی یاد کرد. درباره مراتب علمی وی همین بس که ایشان پس از درگذشت برجسته‌ترین مرجع دینی نیمه اول قرن بیستم، آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، عهده‌دار مرجعیت عامه گردید.

از میان امتیازات بی‌شمار و شگرف آیت‌الله سید حسین قمی به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که وقتی رضاخان بر مسند حکومت ایران تکیه زد و تمام هم و غم خود را برای محو ریشه‌های فرهنگی ملت ایران و تهی ساختن جامعه از تعالیم و

(۱) در بخش مصاحبه با حجت الاسلام علی حجتی کرمانی، علاوه بر این نکته، نکات جالب دیگری را نیز خواهید خواند.

مفاهیم دینی به کار گرفت و راه همتای ستمگر خود یعنی مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه را پیشه کرد، ایشان از برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی‌ای بودند که در مقابل ظلم و جبروت او ایستادگی و مقاومت کرد.

آیت‌الله قمی در مقابل رضا خان قد برافراشت و از مشهد رهسپار تهران شد. ایران در اثر این هجرت به لرزه در آمد و لذا دولت در صدد برآمد تا ایشان را به عراق تبعید کند. اما آیت‌الله قمی در آنجا هم به مقاومت خود ادامه داد.

هنگامی که انگلیس رضا خان را از سلطنت عزل کرد و پسرش محمدرضا را به جای او بر تخت نشاند، آیت‌الله قمی به ایران بازگشت و مبارزات خود را از سر گرفت و در نتیجه مبارزات ایشان، قوانین و مقرراتی که از سوی رضاخان ملغی اعلام شده بود، بار دیگر برقرار گردید و حوزه‌های علمیه آرامش خود را بازیافتند و ایشان به کربلا برگشت تا اداره مراکزی را که خود در ایام تبعیدش تأسیس کرده بود، بر عهده گیرد. سرانجام آن بزرگوار در روز چهاردهم ربیع الاول سال ۱۳۶۶ ق (پنجم فوریه ۱۹۴۷ م) دعوت حق را لبیک گفت.

ایران

از زبان خواهران
غمخوار کودکان
از زبان مادر ارجمندش
با آقای سید علی صدر؛ دوران طفولیت و نوجوانی
با دکتر سید محمدصادق طباطبایی
با دکتر سید کاظم صدر
با حجت الاسلام دکتر علی اکبر صادقی
با حجت الاسلام علی حجتی کرمانی
با آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی
با آیت الله ناصر مکارم شیرازی
با دکتر ابراهیم یزدی

امام از زبان خواهران^۱

با سه خواهر امام موسی صدر، که ساکن تهران هستند، جلسه‌ای در منزل مادر داشتم. از زمانی که این مادر بزرگوار به تهران منتقل گردیده و در کنار دخترانش زندگی می‌کند، افراد خانواده هر هفته در روز دوشنبه برای صرف نهار نزد او حاضر می‌شوند و میان فرزندان و دامادها و نوه‌ها یا دیگر کسانی که به نحوی از محبت ارزشمند این مادر بهره‌مندند، گفتگوهایی انجام می‌شود. تا زمان نگارش این سطرها نود و دو سال از سن او می‌گذرد و وی همچنان قوای عقلی خود را حفظ کرده است. همین که پیش او می‌نشینم، از من دربارهٔ رباب و بچه‌ها می‌پرسد و سپس احوال خانواده و برادران و خواهران و عموها و عموزاده‌هایم را جویا می‌شود و اینکه کدام یک از آنان پدر بزرگ یا مادر بزرگ شدند. سی و چهار سال پیش، وی با خانوادهٔ من آشنا شده است. پیش از این معمولاً احوال

(۱) جلسه‌ای در منزل مادر امام موسی صدر در تهران به تاریخ ۱۹۹۵/۱۱/۲۹ م. مطابق با ۸ آذر ۱۳۷۴ ش.

بانوانی را که در آن زمان با آنان آشنا شده بود می‌پرسید، ولی نام آنان را در دو سال اخیر از یاد برده است، و نمی‌دانم دلیل این امر فراموشی است یا گذر روزگار نام کسانی را که در آن زمان دیده از خاطر او زدوده است.

قلم به بیراهه می‌رود، اما به گمان من گفتار صمیمی و صادقانه آن است که به ناگاه از قلم تراوش می‌کند، و من نیز نمی‌توانم به آنچه عشق و علاقه در یاد و خاطر ایجاد کرده است بی‌توجهی کنم.

به خواهران امام رو می‌کنم و سؤالاتی را که در ذهن دارم، مطرح می‌کنم. به نظر می‌رسد از پرسش‌های من غافلگیر شده‌اند. یک‌صدا پاسخ می‌دهند: آیا تصور می‌کنید که ما می‌توانیم در یک جلسه و آن هم بدون مقدمه، زندگی‌ای سرشار از عشق و فداکاری و پویایی و حرکت را برایتان خلاصه کنیم؟!

سپس بی‌تکلف و بدون مقدمه، تا آنجا که آن جلسه اجازه داد، مطالب و خاطراتی را برایم بازگو کردند، چنان‌که گویی همه آنان در قرائت یک کتاب همداستان و همزبان‌اند. همچنان موضوع را ادامه می‌دادند. یکی از آنان با من درباره امام موسی صدر مشغول گفتگو بود، دیگری رشته سخن را به دست می‌گرفت، بی‌آنکه حال و هوای گفتگو یا حتی لحن حرف زدن تغییر کند. هیچ نیازی نبود که یکی از آنان مطلبی را به دیگری یادآوری کند، چرا که حکایت‌های (آقا موسی)

محبوب دل همه آنان است؛ عشق و علاقه به مردم و رسیدگی به مشکلات و توجه به مسائل روزمره آنان و رسیدگی‌های لازم به حال فرزندانشان از جانب آقا موسی. آنان فقط درباره خود سخن نمی‌گویند بلکه از اتفاقاتی که برای خواهر بزرگشان که هنوز هم در قم زندگی می‌کند رخ داده و همچنین از خواهر دیگرشان که هنوز در زندان بزرگ صدام یعنی کشور عراق به سر می‌برد، و صدام جنایتکار شوهرش، سید محمدباقر صدر، را از او گرفته و با شهید کردن وی از عقل امت اسلامی ابداع فکری را ربوده است، سخن می‌گویند. خواهران، نه حکایت‌های مربوط به رباب را فراموش کرده‌اند و نه اتفاقات مربوط به بتول، خواهر مرحومشان، را که محور خانواده بود، از یاد می‌برند.

آنان عناوین خاطرات و ماجراها را یاد می‌کنند و از آن عبور می‌کنند: ... فلانی از روی بالکن افتاد و سید موسی فوری او را برداشت و پیش پزشک برد... چقدر زحمت کشید تا خواسته رباب را که قصد داشت خیاطی یاد بگیرد، برآورده کرد. کار ساده‌ای هم نبود، چون برای این کار لازم بود با سنت‌های نادرست مبارزه کند ... چطور خواهرزاده‌اش، صادق، را تشویق کرد که به خارج از کشور برود و تحصیلاتش را در آنجا ادامه بدهد، همین‌طور برادرزاده‌اش، کاظم، را، ... برای آزادی محمد، خواهرزاده‌اش، از زندان و یا تخفیف حکم او چه زحمت‌ها که نکشید. اتهام محمد هم کوچک نبود. وی به

درخواست انقلابیون مسلمان برای آنان بمب ساخته بود. خاطرات و ماجراها مسلسل وار و بدون ذکر جزئیات مطرح می شد. البته من هم چندان خواستار طول و تفصیل نبودم. از همین رو، من فقط به این اکتفا کردم که تصویر عشق این خواهران را به برادرشان - که در حقیقت برادر و پدر و بزرگ خاندان و دایی و عمو و پناهگاه و برآورنده نیازهایشان بود - در ذهن خود مجسم کنم.

یادآوری شعرهایی که برادر در قالب شوخی و مهربانی و شوق از عراق فرستاده بود، آن فضای سرشار از اندوه راروشن ساخت. خواهرانش قسمتی از آن ابیات را هنوز هم در خاطر دارند. بخشی از آنها نشانگر عاطفه و محبت آقا موسی نسبت به مادرش است و مضمون آن چنین است:

ای مادر خوب مهربانم

قربان قدت شوم فراوان

و در ادامه نامه، سید موسی برای آنکه از سنگینی این جو عاطفی بکاهد، باب مطایبه و شوخی را می گشاید و تصویری از وضع زندگی خود را بیان می کند:

گرما و پوستین مرا در اتاقم در برگرفته است!

امروز دو حوله هم خریدم

در غرفه خود چو شهریارم!

خواهران دو بیت از شعر آقا موسی را که در آن خواهرش،

بتول، را مورد محبت قرار داده به یاد می آورند:

اما به بتول خانم ماه
بر دامن او نباشدم دست^۱

غمخوار کودکان

در ادامه، با توجه به خاطرات دیگری که بازگو کردند، دریافتم که سید موسی در بیلاق پدر، روزانه بچه‌های مبتلا به چشم‌درد یا اسهال و یا سایر بیماری‌هایی که در تابستان در روستاها شایع و رایج است، می‌پذیرفت و آنان را مداوا می‌کرد.

این نکته‌ای است که جزئیات آن را از آن گفتگوها به دست آوردم. علامه سید جمال‌الدین رئوف ملایری، در این باره مطالبی را برایم نقل کرده است.^۲ علامه ملایری، از دوستان امام صدر است و میان پدرانشان نیز رابطه‌ی دوستی برقرار بود. وی می‌گوید:

«پدرم هر گاه از مشهد برای زیارت به قم می‌رفت، یکی از اتفاقات حتمی آن بود که ما مهمان آیت‌الله سید صدرالدین صدر می‌شدیم و نتیجه‌ی این رفت و آمد، ایجاد رابطه‌ی دوستی میان من و آقا موسی بود. اتفاقاً من و ایشان همسن و سال یکدیگر بودیم. آیت‌الله صدر تابستان‌ها به قریه‌ی کرمجگان

(۱) متن کامل این شعر در پایان کتاب آمده است.

(۲) آنچه از علامه ملایری نقل شده برگرفته از گفتگویی است که با وی در منزلش واقع در تهران به تاریخ ۱۹۹۵/۱۱/۲۶ م مطابق با ۵ آذر ۱۳۷۴ ش انجام داده‌ام.

می‌رفت که هوای معتدلی داشت. آقا موسی روزها را در قم بود و به هنگام عصر به آن قریه می‌آمد. وقتی ما تابستان‌ها به قم می‌رفتیم من نیز با وی همراه می‌شدم.

بسیار شگفت‌زده شدم وقتی که دیدم آقا موسی نزد پزشکان قم می‌رود و پس از گرفتن دارو از آنان، به بیلاق باز می‌گردد. وقتی او حیرت مرا دید، گفت: آقا سید، شما می‌دانید که مردم روستای ما از نظر مادی فقیرند و از بهداشت هم چیزی نمی‌دانند. در آنجا پزشک وجود ندارد و بیماری‌های تابستانی مثل چشم‌درد و اسهال کودکان و کمبود آب بدن هم در آنجا شیوع دارد. به همین سبب من هر نوبت، داروهایی را که روستاییان به آنها نیاز دارند برایشان تهیه می‌کنم.»

سید ملایری در ادامه می‌گوید:

«حیرت و شگفتی من پایان یافت، ولی هنگام ورود به بیلاق قم بار دیگر شگفت‌زده شدم، چون دیدم ده‌ها کودک با مادرانشان منتظر آقا موسی نشسته‌اند. آقا موسی هم مشغول شد، قطره در چشم‌های بیماران می‌چکاند یا محلولی درست می‌کرد تا آن‌را به بیماری که مبتلا به کمبود آب است، بنوشاند، یا به مادری قرص آسپیرین می‌داد و با مادران گفتگو می‌کرد و با زبانی ساده آنان را نسبت به امراض و بیماری‌ها آگاه می‌کرد.»

امام از زبان مادر ارجمندش

این گفتگوها فضایی احساسی به وجود می‌آورد و یاد آقا موسی اندوه خواهران را دوچندان می‌کرد. لحظاتی آنان را به حال خودشان وا می‌گذارم و در کنار مادرشان می‌نشینم و به سایهٔ پرمهر و صفای او پناه می‌برم. ناگهان از من می‌پرسد: چرا دربارهٔ آقا موسی سؤال می‌کنی؟ آیا خبر جدیدی شده؟

غافلگیر شدم، چون ما با صدایی آرام با یکدیگر گفتگو می‌کردیم، و مادر امام هم چنان پیر شده که قدرت شنوایی اش ضعیف شده است. آنقدر فرصت نداد که دستپاچگی خودم را به گونه‌ای مخفی کنم. دعاهایی مثل دعای رجاء و کشف غمّه و فرج را، که از بر بود، زیر لب تکرار کرد و عکس امام موسی صدر را که در کنارش بود، برداشت و با او شروع به گفتگو کرد و مجدداً بنای تضرع نهاد. گفتگوی این مادر با عکسی که آن را به سینه‌اش می‌فشرد و ناله‌کنان با صاحب آن نجوا می‌کرد و او را با واژه «ننه» خطاب می‌کرد، مرا به لرزه می‌اندازد. توگویی این مادر، طفلی را به آغوش گرم خود باز می‌گرداند. خواستم هر طور شده او را و خودم را از آن فضای پرانده خلاص کنم. برای این مقصود به قرآنی که کنار دستش بود اشاره کردم و خطاب به او گفتم: بی‌بی جان! این قرآن خیلی قدیمی است. الآن چاپ‌های جدیدتر و شیک‌تری به بازار آمده، یکی از آنها را برایتان تهیه خواهم کرد.

با مهربانی تمام آن عکس را سر جای خودش گذاشت و با

دو دستش قرآن کریم را برداشت و با لبخندی پرمهر به من نگریست و سپس قرآن را به صورتش نزدیک کرد و گفت: «این قرآن، هدیه آفاست (یعنی شوهرش) در شب عروسی مان.» سپس خم شد تا آن را ببوسد. آنگاه با من از خاطرات ازدواج و دوران زندگی اش در نجف و آشنایی اش با مادرم، سخن گفت. همه این خاطرات و روزها در نظر او زیبا و شکوهمندند.

او چیزی به جز این خاطرات ندارد و مدام آنها را تکرار می کند و همین مرا بس که وی را در میان این خاطرات و با این خاطرات می بینم. با نگاهی کوتاه به اطراف تخت او و عکس هایی که در آنجاست می توان تاریخ زندگی این زن را دریافت. عکس هایی از امام موسی صدر، برادر بزرگش، دایی اش آیت الله سید حسن قمی، پدر و جد مادری اش.

گفتگو با آقای سید علی صدر؛

دوران طفولیت و نوجوانی

به دور از آن جو پر غم و غصه، با سید علی، برادر امام موسی صدر، دیدار کردم.^۱ او ذهن خود را متمرکز ساخت و به دور از فضای حزن آلودی که در منزل مادرش با آن مواجه بودیم، چند خاطره خوش از سید موسی بازگو کرد:

(۱) دیدار و مصاحبه با سید علی در منزلش واقع در تهران به تاریخ ۱۳۹۵/۱۲/۴ م مطابق با ۱۳ آذر ۱۳۷۴ ش انجام گرفت.

«ما هر دو در دوران طفولیت به مدرسه «باقریه» می‌رفتیم. مدرسه، توجه و استعداد هر یک از ما را نمایان ساخت. آقا موسی دائماً مشغول کتاب و مطالعه بود. روابط ما با هم مثل رابطه دو دوست بود، نه مثل رابطه برادر بزرگ و برادر کوچک. آقا موسی به طور مستمر کتاب می‌خواند. کتابی را که برمی‌داشت تا وقتی که تمامش نمی‌کرد، کنار نمی‌گذاشت. من در برادرم تصویری از آنچه دوست داشتم، می‌دیدم. خیلی خوشحال می‌شدم وقتی که مدیر مدرسه، استاد برقی، در مناسبت‌های درسی و تحصیلی که می‌خواست سطح علمی مدرسه‌اش را به رخ بکشد، برادرم را فرامی‌خواند و یا وقتی همکلاسی‌هایش در فهم درس دچار مشکل می‌شدند از وی می‌خواستند که درس را مجدداً توضیح بدهد، و یا وقتی اختلافی میان دوستان و رفقا پیش می‌آمد، بسیار غبطه می‌خوردم وقتی که می‌دیدم همگی داوری آقا موسی را می‌پذیرفتند.

این‌ها در حالی بود که وی به هیچ وجه در بازی‌های ما شرکت نمی‌کرد. البته او به فوتبال خیلی علاقه داشت و برای تماشای مسابقات و رفتن به ورزشگاه‌ها خیلی شور و اشتیاق نشان می‌داد.

روزی خدمتکار خانه آمد و ما را فراخواند. ما به فکر افتادیم و در طول راه درباره علت این امر گفتگو کردیم. وقتی رسیدیم، نزد مادرمان رفتیم، اما متوجه موضوعی نشدیم.

سپس به اتاق پدرمان رفتیم، چیزی نپرسیدیم و بیرون آمدیم، در حالی که نمی دانستیم ما را برای چه امری طلبیده بودند. معمولاً تا زمانی که پدر و مادرمان از ما بازخواست نمی کردند به مسائل چندان اهمیتی نمی دادیم. وقتی بیرون آمدیم علت را فهمیدیم، زیرا شهید صدوقی که متولی کارهای ما و امور مرجعیت پدرمان بود زبان به سرزنش ما گشود که چرا از دایره سنت عمومی فرزندان علما پارا فراتر گذاشته ایم و در کارهایی که همسن و سالان ما انجام می دهند، شرکت می کنیم و به بازی فوتبال می پردازیم.

هرچند آقا موسی خود را در بازی های ما داخل نمی کرد، اما به طور کلی از ما کناره نمی گرفت و هر نوع سرگرمی را که دوست می داشت، انتخاب می کرد و خود را مقید به نصایح مرحوم صدوقی نمی دید. او اهل فوتبال و مشتاق به حضور در مسابقات بود.

بازی دیگری که انجام می دادیم، «گل یا پوچ» نام داشت. شیوه بازی این گونه است که افراد به دو گروه تقسیم می شوند؛ یک گروه که گل را مخفی می کنند و گروه دوم که باید کسی که گل را مخفی کرده پیدا کنند. به هنگام یارکشی، هر گروه سعی می کرد آقا موسی را به عنوان یار خود انتخاب کند، چون ایشان می توانست با نگاهی دقیق به صورت افراد، کسی که گل را مخفی کرده بود، بیابد و مشخص کند.

ایشان در طرح معما و حل معما هم استعداد فراوانی

داشت. حتی در بسیاری از اوقات ایشان معماهایی را در قالب شعر طرح و ابداع می‌کرد.»

قید و بندهایی که نظام اجتماعی حوزوی ما را در بر گرفته بود، واقعاً بر آقا موسی گران بود. ایشان در پاره‌ای موارد از این نظام تبعیت می‌کرد، اما در برخی مسائل هم نسبت به آن تقیدی نداشت. از جمله آن موارد، ماجرای است که دکتر کاظم صدر^۱ نقل کرده است مبنی بر اینکه امام موسی صدر، برای کاری از خانه‌اش بیرون آمد، در حالی که صدرالدین، پسر دو ساله‌اش، را در آغوش گرفته بود. این نحوه رفتار امام موسی صدر که نوعی خروج از رفتار مألوف معممین بود، برای عده‌ای گران بود.

سید علی صدر در ادامه خاطرات خود چنین می‌گوید: آیت الله صدوقی آینده درخشانی را برای آقا موسی پیش‌بینی می‌کرد. روزی هم به صراحت مرا مخاطب قرار داد و گفت که با برادرم روابط خوبی داشته باشم، و آینده درخشانی برای او پیش‌بینی کرد.

البته تنها مرحوم صدوقی نبود که به آینده آقا موسی اظهار امیدواری می‌کرد بلکه از وقتی آقا موسی به مدرسه فیضیه وارد شد، اشتیاق شدیدی به شنیدن بحث‌ها و مناقشات علما نشان می‌داد و در طرح سؤالات کنجکاوانه خود تردید

(۱) آنچه در این صفحات می‌خوانیم حاصل گفتگویی است که در منزل کاظم صدر در تهران به تاریخ ۱۹۹۵/۱۱/۳۰ م مطابق با ۹ آذر ۱۳۷۴ ش انجام گرفته است.

نمی‌کرد و طرح همین پرسش‌های دقیق نگاه علما را به او معطوف ساخت و موجب شد که آنان آینده علمی درخشانی برای او پیش‌بینی کنند.»

آقای سید علی صدر در هر بخش از سخنان خود نمونه‌هایی از اخلاقیات امام موسی صدر را بازگو می‌کرد؛ اخلاقیاتی که نمایانگر استعدادهای شگرف وی بودند و سرانجام در لبنان به منصفه ظهور رسیدند. او می‌گوید:

«ما عادت داشتیم برای گردش و تفریح به بیرون شهر برویم. در یکی از این گردش‌ها آقا موسی از من جدا شد و سراغ عده‌ای از بچه‌ها رفت و مدتی در کنار آنان نشست و سپس برگشت. با تعجب از این رفتار ایشان سؤال کردم، چرا که آن بچه‌ها غریبه بودند و با ما نسبتی نداشتند. ایشان جواب دادند: رفتم نصیحتشان کنم تا مبادا بازی‌شان به قمار منجر شود.»

وی در ادامه می‌گوید:

«امام موسی صدر همواره برای نصیحت کردن، یا به تعبیر دقیق‌تر، امر به معروف، پیشقدم بود. روزی در حمام بودیم که مردی وارد شد و با کفش چوبین خود، مرتب سر و صدا می‌کرد، در حالی که ما با پای برهنه رفت و آمد می‌کردیم، آقا موسی از وی دلیل این کار را پرسید. مرد جواب داد که حمام ناپاک و نجس است. امام همواره مقاومت عجیبی در برابر وسواس در شرایط طهارت و عبادت از خود نشان می‌داد، لذا

با آن مرد بحث و گفتگو کرد به این امید که وسواس او را برطرف سازد.»

سید علی صدر در بیان بخش دیگری از اخلاقیات آقا موسی می‌گوید:

«روزی ما به علت وفات عموی بزرگوار خویش، مرحوم سید محمد مهدی، که در عراق از دنیا رفته بود، مجلس ترحیمی گرفته بودیم. در همان زمان هم قرار بود در منزل یکی از همسایگان مجلس جشن عروسی برپا شود. مراسم عروسی در ایران معمولاً با سر و صدا و سرور و پایکوبی فراوان برگزار می‌گردد. لذا آقا موسی با صاحب عروسی تماس گرفت و مقام و شأن عمویمان را در مرجعیت و جهاد برای او توضیح داد و برای عروس و داماد سعادت و دوام خوشبختی آرزو کرد و اظهار امیدواری کرد که نسبت به عدم پایکوبی بیش از حد کمی مراعات کنند.»

آقای علی صدر ادامه می‌دهد:

«ایشان در سفرهایی که با رفقاییش داشت نیز در رعایت اصول اخلاقی کوتاهی نمی‌کرد. از جمله عادت‌های استادان حوزه علمیه قم این بود که وقتی می‌خواستند به زیارت امام رضا (ع) در مشهد بروند، بعضی از شاگردان خود را هم با خود می‌بردند. آقا موسی از جانب امام خمینی (ره) و مرحوم صدوقی برای همراهی با آنان در سفر انتخاب شد و به وی اجازه دادند که کسی را به عنوان همراه با خود بیاورد. ایشان

هم مرا انتخاب کرد.

در چنین سفرهایی معمولاً استادان و شاگردان آنان برخی کارها را که باید در طول سفر انجام بگیرد، میان خود تقسیم می‌کنند. آقا موسی با من قرار گذاشت که جز کارهای ساده، در انجام کارهای استادان همکاری کنیم، و همین طور هم شد.

او آن گونه که مناسب وی بود و با طبیعت بشری هم مخالف نبود، رفتار می‌کرد؛ هرچند آن رفتار مخالف عرف باشد. مثلاً در مهمانی‌هایی که چندین نوع غذا بر سر سفره می‌گذاشتند، هیچگاه اختیار از کف نمی‌داد و ضروری نمی‌دانست که برای احترام به میزبان، از همه انواع غذاها بخورد. یک بار همراه پدرم در یک مهمانی که به تنوع غذاهای سفره مشهور بود، شرکت کرد. وقتی برگشتند، مادرم از او پرسید که از کدام نوع غذا خورده است و آقا موسی جواب داد که فقط یک نوع غذا خورده است، زیرا یک نوع غذا، آدمی را هم سیر می‌کند و هم گواراتر است، در حالی که تناول غذاهای متنوع باعث سوء هاضمه می‌شود و لذتی در آن نیست.

اینها نمونه‌هایی از رفتار و اخلاقیات او بود که مورد رضایت پدر ما هم واقع می‌شد و همواره در حق او دعای خیر می‌کرد. آقا موسی همان طور که با دوستان و رفقاییش مهربان و صمیمی بود، نسبت به پدر و مادرش هم بسیار محبت می‌کرد. به یاد دارم در شش ماهه آخر از عمر پدرمان، آقا موسی شبانه‌روز در خدمت ایشان بود و از مادرم، برای اینکه راحت باشد،

خواهش کرده بود که در اتاق دیگری بخوابد و در عوض خود او در خدمت پدر بود و از ایشان پرستاری می‌کرد. در طول شب، اگر پدرم کوچک‌ترین حرکتی می‌کرد، آقا موسی فوراً متوجه می‌شد و کاری را که لازم بود انجام می‌داد.»

گفتگو با دکتر سید محمدصادق طباطبایی^۱

گاهی بحث و پژوهش اقتضا می‌کند که ترتیب مطالب را تغییر دهیم و موضوعات مشابه را در کنار یکدیگر بگذاریم و روایت‌های نزدیک به هم را در یک‌جا ذکر و مسائل متضاد را بیان کنیم تا خواننده یا پژوهنده به دیدگاه مشخصی دست یابد.

اما آنچه دربارهٔ امام موسی صدر نقل می‌شود، جذابیتی دارد که اجازه نمی‌دهد این روایت‌ها را از هم جدا و یا آنها را تقسیم کنیم و هر مطلبی را به محل مناسب با موضوع آن منتقل سازیم، زیرا با بیان این خاطرات، نقشه‌های مربوط به فکر انسانی را ترسیم می‌کنیم. از این رو، غالباً اجازه داده‌ام که این گفتارها، با همان ترتیب اولیه و به همان صورت که از زبان گویندگان بیان شده، منتشر شود. البته در مواردی هم به خود اجازه داده‌ام که آنچه با هدف نگارش این کتاب سازگار است انتخاب کنم و باقی را برای مناسبت دیگری نگه دارم. در هر

(۱) این مصاحبه در تاریخ ۱۹۹۵/۱۲/۷ مطابق با ۱۶ آذر ۱۳۷۴ ش در منزل آقای دکتر طباطبایی و با حضور برادر ایشان، سید جواد، صورت گرفته است.

حال، تیغ جراحی را کنار گذاشته‌ام.

ماهیت برخی از گفتارها مرا وا می‌دارد که اجازه دهم گوینده به شیوه خود سخنانش را بر زبان آورد و خاطراتش را آن‌چنان که خود می‌خواهد به یکدیگر متصل سازد. من نیز این خاطرات را از هم جدا نمی‌کنم تا جدایی و انفصالی صورت نپذیرد.

آقای دکتر سید صادق طباطبایی معاون اولین نخست‌وزیر دولت اسلامی ایران و از مشاوران امام خمینی (ره) تا روز درگذشت معظم‌له بوده است.

ایشان از این جهت که ممکن است تحت تأثیر احساساتش قرار بگیرد، برای گفتگو درباره امام موسی صدر احساس مشکل می‌کند. وی می‌گوید:

«سخن درباره امام موسی، دایی‌ام، برای من بسیار سخت است، آن هم به سبب قرابت و ارتباطم با وی و شناخت نزدیک از کارهای ایشان و آگاهی عمیق از اندیشه‌ها و افکار او. اگر این رابطه خویشاوندی میان من و ایشان نبود، بسیار راحت‌تر می‌توانستم درباره شخصیت ایشان سخن بگویم. علت هم این است که چه بسا شنونده، کلام مرا مبالغه‌آمیز بیندارد.»

نگاه به امام موسی گاه از خلال ارتباطات خانوادگی و از روی علاقه و محبت و وابستگی‌های فامیلی است، که این امر ممکن است بر روی کلام تأثیر بگذارد و طبیعی است که انسان

از کسانی که دوستشان دارد به نیکی یاد می‌کند. من در قبال این امر کاری نمی‌توانم بکنم، زیرا ایشان دایی من است و من هم خواهرزادهٔ ایشانم.

در هر حال مواردی را نقل می‌کنم که با مذاق کسانی که با واقعیت‌ها زندگی می‌کنند جور در بیاید. البته باید یادآور شوم که مطلب زیادی وجود دارد که می‌توان دربارهٔ آنها صحبت کرد و طبعاً همهٔ آنها به یک‌باره در ذهن من حاضر نمی‌شود. من مطالبی را که الآن در خاطر دارم، بازگو می‌کنم و شاید از رهگذر نقل همین خاطرات، نکات دیگری هم به ذهنم خطور کند.»

دکتر طباطبایی از بُعدی که وابستگی بیشتری با امام داشته است، یعنی بُعد خویشاوندی و نیز نقش دایی‌اش، امام موسی، در این زمینه و رفتار وی سخن آغاز کرد و گفت:

«چنان که در خاطر دارم، از زمان کودکی، ایشان نسبت به بچه‌های خانواده، اعم از پسر و دختر، توجه ویژه‌ای داشت، بدون هیچ تبعیضی، البته به امور دختران بیشتر اهتمام نشان می‌داد.

از همان اول که کم‌کم توانستم چیزهایی را درک کنم، برایم روشن شده بود که سطح فکری ایشان همسنگ سطح فکری دوستانش نبود. اندیشه و فکر ایشان حد و مرزی نداشت. ایشان دارای افق فکری وسیع و دورنگر و عمیقی بودند.

در کلاس پنچ ابتدایی بودم و یازده یا دوازده سال از عمرم می‌گذشت. یک سال و نیم بعد از وفات پدر بزرگم، مرحوم

آیت‌الله صدر، دایمی‌ام با من صحبت می‌کرد و می‌گفت که انسان از لحظه تولدش تا وقتی که از دنیا می‌ورد، عمر درازی را سپری می‌کند و این تجربه دیگر تکرار نمی‌شود و قابل برگشت نیست. بنابراین، خوب است که انسان طوری زندگی کند که گویی چندین مرتبه زندگی کرده است، به گونه‌ای که انگار بعد از وی باز هم زندگی جریان دارد و او هنوز هم زنده و اثرش نیز همچنان پاینده است. چنین چیزی میسر نخواهد شد، مگر آنکه انسان زندگی خود را در ابعاد متعددی سپری کند.

این تنها کافی نیست که صبح از خواب برخیزی و غذایی بخوری و به محل کار بروی و عصر دوباره به خانه‌ات برگردی و غذایی بخوری و بخوابی و باز بیدار شوی و فردا را هم به تکرار کارهای دیروز سپری کنی و هفته‌ها و ماه‌ها را هم به همین ترتیب بگذرانی.

زندگی حتماً هدفمند است و باید مفهومی داشته باشد. وقتی که انسان این معنی و هدف زندگی را دریافت، به تناسب آن حرکت خواهد کرد و می‌تواند به چیزی فراتر و بیشتر از آنچه در زندگی‌اش به عنوان هدف تعیین کرده، برسد. من در آن سن و سال، مفهوم کامل سخنان ایشان را، چنان که امروز می‌فهمم، درک نمی‌کردم.»

نمی‌توانم از این نکته بدون توضیح بگذرم. سن آن نوجوان یعنی صادق، سنی است که قدرت درک و استعدادها و توانایی‌های ذهنی او در حال شکفتن است. بنابراین، گویا امام

صدر با خواهرزاده خود یک متد تربیتی را پیش گرفته بوده تا اندیشه او را به حرکت اندازد. البته اینکه نوجوان همه مسائل را درک کند، امری ضروری نیست. همین بس که وی پاره‌ای مسائل را درک کند و برخی مفاهیم دیگر را در ذهن خود نگاه دارد. عقل در برابر حرکتی تحلیلی قرار می‌گیرد و یا در صدد فهم آن برمی‌آید. این شیوه در واقع آغاز خروج از شیوه تلقینی به سمت شیوه تحلیلی است.

نمی‌خواهم در اینجا به طرح تئوری‌های تربیتی بپردازم، چه در این صورت از گفته‌های آقای دکتر طباطبایی دور می‌شوم. پس بار دیگر به ایشان گوش می‌سپارم که می‌گوید: «در تابستان سال بعد، که من در کلاس ششم ابتدایی بودم، دایی‌ام مرا خواست و از من درباره برنامه‌هایی که بعد از پایان دوران ابتدایی برای خود تدارک دیده‌ام، سؤال کرد. من نیز پاسخ دادم که دوست دارم دروس رسمی را ادامه دهم. آنگاه پرسید که آیا مدرسه خاصی را در نظر دارم؟ جواب دادم که هنوز تصمیمی نگرفته‌ام. آنگاه ایشان به من سفارش کرد که به مدرسه دین و دانش، که مؤسس آن دکتر بهشتی، دوست و همکار دایی‌ام بود، بروم. مرحوم دکتر بهشتی این مدرسه را به منظور اجرای شیوه‌های جدید در آموزش، همراه با برنامه‌ای ویژه در تربیت دینی بنا نهاده بود. من بعد از گذشت سه سال، منظور دایی‌ام را از این سفارش و نیز هدف از تأسیس این دبیرستان را فهمیدم.»

«در یکی از روزهای تابستان، ایشان از من پرسید که وقتم را چگونه سپری می‌کنم. جواب دادم که سرگرم مطالعه و استراحت هستم. وارد اتاقم شدند. برادرم جواد هم در آن اتاق بود. کتابخانه‌ام را از نظر گذراند. در کتابخانه، کتاب تاریخ علم در اروپا را داشتم. اظهار کردند که دوست دارند مقدمات زبان فرانسه را به من یاد بدهند. آنگاه هر روز برایم وقتی تعیین کردند که من پیش ایشان می‌رفتم و ایشان هم یک ساعت یا بیشتر با من به بحث و گفتگو می‌نشستند. من پس از مدتی فهمیدم که فراگیری زبان فرانسه در واقع بهانه‌ای بوده است برای تعلیم و آموزش من و این جلسات نقش بسزایی در تکوین شخصیت علمی و فکری من داشت.»

در همین اثنا، آقای جواد طباطبایی، که از ابتدا در جلسه حضور داشت وارد گفتگو شد. او وضع بسته اجتماع آن‌روزگار و ویژگی‌های شاخص دایی‌اش را از ابعاد مختلف مورد بحث قرار داد و سپس گفت:

«من در آن زمان مشغول مطالعه یک رمان بودم. دایی‌ام که توجه و سرگرم شدن مرا دید، گفت:

این داستان‌ها برای شما جذاب است، اما در آینده به سبب اینکه وقت خود را با خواندن این کتاب‌ها تلف کرده‌اید، احساس ندامت خواهید کرد. سپس چندین کتاب برای مطالعه به من پیشنهاد کرد که یکی از آنها کتاب تاریخ تمدن بود. ایشان

می‌گفت: مطالعهٔ چنین کتاب‌هایی، ذهن را باز می‌کند.^۱ بار دیگر متوجه دکتر طباطبایی می‌شوم که از رابطهٔ دوستانه‌ای که میان او و دایی‌اش به وجود آمده بود، سخن می‌گوید:

«ارتباط دوستانهٔ ما، بدون آنکه حریم‌ها و حرمت‌ها از بین برود، با محبت روزافزون استوار می‌شد. روزی که من به سن بلوغ نزدیک شده بودم، ایشان مرا غافلگیر کرد و از تحولاتی که معمولاً با این برهه از زندگی انسان توأم می‌شود با من صحبت می‌کرد و اینکه چگونه خداوند شیوهٔ زندگی انسان را تغییر می‌دهد تا از رهگذر تکلیف و تحمل مسئولیت، وی را برای پذیرش مقام خلافت خود در جهان آماده کند.

دورهٔ دبیرستان را به پایان رسانده بودم که ایشان از

(۱) دربارهٔ این خاطره به تازگی از آقای سید جواد طباطبایی توضیحات بیشتری خواستم که ایشان گفتند: «در آن زمان قصه‌های دنباله‌داری در مجلات چاپ می‌شد و ما همه منتظر چاپ آنها بودیم. حتی بعد از آنکه این قصه‌ها به صورت کتاب هم چاپ می‌شد، آنها را دنبال می‌کردیم. این مجلات و کتاب‌ها دست به دست می‌گشت. ایشان متوجه این مسئله شدند و به ما گفتند که این نوع داستان‌ها ساخته و پرداختهٔ تخیلات نویسندگان آنهاست. این نویسندگان آن قدر غرق در تخیل خود می‌شوند که از مرگ قهرمان خودساخته متأثر می‌شوند. این داستان‌ها تخیل شما را پرورش می‌دهد، اما لازم است که شما در این سن و سال کتاب‌هایی را نیز بخوانید که تعقل شما را پرورش دهد. پس به خواندن این گونه کتاب‌ها اکتفا نکنید و کتاب‌هایی را هم که برای پرورش تعقل شما مفید است بخوانید. ایشان فقط نمی‌گفتند که نخوانید بلکه کتاب‌هایی هم برای خواندن معرفی می‌کردند. خودشان کتاب‌هایی داشتند و به ما هم می‌دادند. برخوردار ایشان ملایم بود و فقط منع نمی‌کردند، بلکه راه مناسب را هم معرفی می‌کردند.» - و.

خواسته‌های من سؤال کرد. پاسخ دادم که من آماده هر کاری هستم، جز رفتن به حوزه علمیه، و بیشتر دوست دارم که در آلمان به درس خود ادامه دهم.

محیط شهر قم، محیط بسته است و نمی‌تواند بپذیرد که فرزند یکی از استادان برجسته حوزه به غرب برود. پدرم هم از سفر من به اروپا بیم داشت. اما دایی‌ام و مرحوم شیخ عبادی، پدرم را از نحوه تربیت من مطمئن و قانع ساختند. دایی‌ام از من خواست که پیش از رفتن به آلمان، چند روزی را به نزد او در لبنان بروم و همین‌طور هم شد.

من بیست و شش روز در لبنان ماندم. شب سفر، دایی‌ام مرا به دفترش در صور فراخواند و ضبط صوت را روشن کرد و خاندان مرا از طباطبایی‌ها و صدری‌ها یک‌یک به یادم آورد و گفت که این خاندان‌ها مسئولیت مرجعیت را حدود نهصد سال بردوش داشته‌اند. سپس گفت: از این دو خاندان تو اولین کسی هستی که به غرب می‌روی و من می‌توانم بگویم که خانواده می‌تواند از علوم جدید بهره‌مند شود، مشروط بر اینکه تو سنت‌ها و ارزش‌های خود را حفظ کنی و در این صورت تو راه را برای نسل آینده نیز باز کرده‌ای. اما اگر قرار باشد که تو خود را در دام‌های فریبنده غرب تباه کنی، حریم دین و تقوا را زیر پا گذارده‌ای و نسل آینده را نیز از فرصت کسب علم در خارج از کشور محروم کرده‌ای. اگر توارزش‌ها و دین و کشورت را فراموش کنی، نه فقط به خودت، بلکه به

کشور و دین و نیز به تاریخ خیانت کرده‌ای.

این نصیحت در دل من اثری عمیق گذاشت و پس از دو یا سه ماه از سفرم، خودم نیز به این مسئولیت واقف شدم. هر حرکتی که می‌کردم پسران و دختران دایی و خاله‌ها و همچنین سایر بستگان نزدیک هم‌سن و سال خود را پیش دیدگانم مجسم می‌کردم.»

دکتر طباطبایی با افتخار به تعالیم دایی‌اش، نمونه‌های زیادی از وی نقل می‌کند، بدین امید که به قول خودش، نسل آینده از این خاطرات و نمونه‌ها استفاده ببرند: «با دایی‌ام در شهر فرانکفورت قدم می‌زدیم. من پیشنهاد کردم قهوه‌ای با هم صرف کنیم. بعد از آنکه نشستیم، چشمم به گروهی که مشغول رقص و پایکوبی بودند افتاد. از اینکه وارد چنان مکانی شده بودم دستپاچه شدم و فکر کردم مبادا دایی‌ام نسبت به رفتار من دچار شک و تردید شود. ایشان متوجه دستپاچگی من شد و گفت: معنای عصمت و تقوا این نیست که در را به روی جوان ببندی و دور او دیوار بکشی و آنگاه به پاکی او افتخار کنی. بلکه عصمت و تقوا در این است که به این طرف و آن طرف بروی و با مسائل مختلف روبرو شوی و سپس خودت انتخاب کنی. به اعمالی که اینها انجام می‌دهند، فکر کن. آیا می‌توان از طریق چنین رفتارهایی زندگی را درک کرد؟ اگر چنین رفتارهایی تو را راضی نمی‌کند و خود تعیین‌کننده آنچه برای خود مجاز می‌دانی هستی، بدان که در افقی بالاتر از آفاق اینان

زندگی می‌کنی.»

سخنان دایی‌ام، برای کاهش نگرانی و دستپاچگی من نبود، بلکه خود به منزله قاعده و قانون و مقیاس رویدادهایی است که اینک با آن رویارو هستیم. به همین سبب من از نتیجه ورودمان به آن رستوران خیلی خوشحال شدم. در واقع از ایشان شیوه و روشی برای مراقبت نفس آموختم. درباره شیوه درک موسیقی غرب هم که در همه جا به گوش می‌رسید - نیز ایشان توجه مرا به ضرورت شناخت ریشه موسیقی غربی که تعبیری از ذات انسانی بود، جلب کرد. قبلاً هم در قم ایشان مرا به پژوهش درباره اصل و ریشه نغمه‌ها و آهنگ‌های شرقی، تشویق کرده بود. به نظر ایشان این آهنگ‌ها تصویر حرمان و ظلم است و لازم بود که من شخصاً ریشه‌های آهنگ‌های غربی را کشف کنم تا نهایتاً خود تفسیری برای رویدادهایی که در زندگی با آن مواجه می‌شوم، بیابم.

در حقیقت دایی‌ام مرا به اتخاذ قانونی برای نگرش پژوهشگرانه به زندگی، و درک ابعاد انسانی آن، به دور از مظاهر مادی و در نهایت، رد یا قبول آنها و انتخاب و به کارگیری آنچه مورد رضایت خداست در روش و رفتار، هدایت کرد. روشی که ایشان از طریق آن تعالیم خود را به من آموزش می‌داد، در تمامی کارها و رفتارهایم تأثیر گذارده بود، همچون دارویی که در تمامی شرابین و رگهایم اثر می‌گذارد. حتی این روش در شیوه انجام شعایر دینی و فعالیت‌های سیاسی که با

دوستانم در آلمان داشتم، تأثیر داشت؛ دایی‌ام نیز به شرکت در برخی از این جلسات و یا اطلاع از چگونگی آنها، رغبت بسیار نشان می‌داد.»

وقتی سخن به اینجا رسید، دکتر طباطبایی خاطر نشان می‌کند:

«من ادعا نمی‌کنم که ایشان فقط به من چنین عنایتی داشته بلکه تمامی افراد خانواده از توجه و عنایت ایشان برخوردار بودند و ایشان متناسب با ظرفیت و سطح بینش هر کس، با او برخورد می‌کردند. حتی بعضی از دانشجویان ایرانی مقیم خارج از عنایت‌های ایشان بهره‌مند می‌شدند. او همچنان‌که به تأمین مخارج و هزینه‌های من اهتمام نشان می‌داد به مخارج افراد دیگری از فامیل و یا برخی دانشجویان خارج از کشور نیز توجه می‌کرد.»

گفتگو با دکتر صادق طباطبایی طولانی بود و ابعاد گوناگونی را شامل می‌شد که این مختصر گنجایش تمامی آنها را ندارد و باید آن را به مجالی دیگر موکول کرد. دکتر صادق طباطبایی در بخشی از سخنان خود، استراتژی عمومی مبارزه اسلامی را که پس از بررسی عوامل شکست و ناکامی جنبش‌های پیشین به دست آمده مطرح می‌سازد؛ جنبش‌هایی نظیر قیام مشروطیت تا قیام‌های میرزا کوچک خان جنگلی و کلنل تقی خان پسیان و مصدق و کاشانی و نواب صفوی. سپس به توضیح استراتژی خاصی که به دست امام خمینی

(ره) و شاگردان ایشان بنا نهاده شده پرداخت و اظهار داشت که امام صدر از این استراتژی استفاده کرد و در لبنان به اجرای آن کمر بست، البته با ماهیت و طبیعتی لبنانی، همچنان که این استراتژی در ایران نیز با ماهیتی ایرانی به اجرا در آمد.»

این توضیحات در خلال گفتگو دربارهٔ ارتباط میان امام موسی صدر و امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی ایران، ارائه شد و نشانگر عمق این ارتباط است.

دکتر طباطبایی در این باره می‌گوید:

«اندکی بعد از ورود امام خمینی (ره) به فرانسه، من نیز از آلمان به این کشور عزیمت کردم و از امام علت انتخاب کشور فرانسه را، بعد از آنکه از عراق اخراجشان کرده بودند، جویا شدم. ایشان گفتند: اگر دایی تو در لبنان می‌بود، من این طور آواره نمی‌شدم و به اینجا نمی‌آمدم.»

دکتر طباطبایی در ادامه می‌گوید:

«بعضی از سفرهای دایی‌ام به آلمان برای ملاقات با مرحوم دکتر بهشتی و گفتگو دربارهٔ آخرین تحولات و گامها و اقدام‌های بعدی بود. گاه نیز من مأمور می‌شدم که نامه‌های آن دو را برای امام خمینی (ره) به نجف ببرم. من در بعضی از جلسات ارزیابی‌های کلی شرکت می‌کردم، اما جلساتی که تصمیم در آنها اتخاذ می‌شد، پشت درهای بسته تشکیل می‌گردید. جلسات مربوط به ارزیابی، منظم و جالب بودند. من در یکی از آن جلسات شرکت داشتم. در آن جلسه دایی‌ام

تا پاسی از شب صحبت کرد. شب بعد مرحوم دکتر بهشتی تا دیروقت به صحبت پرداخت. و در سومین شب آن دو به من کارهایی سپردند که در خارج (هامبورگ) انجام دهم و در حقیقت به شکل محترمانه‌ای مرا دنبال نخود سیاه فرستادند.»

دکتر طباطبایی درباره بحث و گفتگویی که درباره تعیین جانشین امام خمینی (ره) در صورت پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، انجام گرفته بود، چنین می‌گوید: «شاید این تنها موضوعی بود که دکتر بهشتی و امام موسی صدر درباره یک شخصیت که دارای شروط لازم برای این مهم باشد، به اتفاق نرسیدند. چه، دکتر بهشتی آیت‌الله شیخ حسین علی منتظری را پیشنهاد می‌کرد به این اعتبار که وی دست پرورده و شاگرد امام است و در بسیاری از تحولات و حوادث دوش به دوش امام حرکت کرده و شخص شجاعی است و از چیزی نمی‌ترسد. اما به عقیده دایی من، تنها این صفات و خصوصیات کافی نبود، بلکه رهبر و زعیم سیاسی باید امروز و فردا و آینده را ببیند و چنین ویژگی‌هایی در آیت‌الله سید محمدباقر صدر دیده می‌شود و همین بس که وی توانسته است از عهده حل مشکلات و معضلات فکری بر آید که صد و پنجاه سال فقها جرئت نزدیک شدن به آنها را نداشتند.»

راهنمایی‌ها و نصایح امام موسی صدر به خواهرزاده‌اش درباره ضرورت مراقبت و حفاظت از نفس خود و دیگران، دو یا سه سال بعد به ثمر نشست.

اینک نوبت گفتگو با برادرزاده امام موسی صدر رسیده است.^۱

گفتگو با دکتر سید کاظم صدر^۲

دکتر کاظم صدر، برادرزاده امام موسی، درباره آنچه خود شخصاً از وی دیده یا از دیگران درباره او شنیده است برای مان سخن می‌گوید. برجسته‌ترین نقطه در زندگی شخصی دکتر کاظم صدر این است که آرزوهای او فقط به دست عمویش تحقق یافت.

نسل دکتر کاظم صدر، نسل اعتراض به محدودیت‌های مرسوم در حوزه علمیه قم است، زیرا واقعیتی که بیرون از قم و در داخل این شهر وجود دارد، با آنچه در ذهنیت حوزوی‌ها جای دارد، بسیار متفاوت است. این تفاوت، از تفسیری آکنده از ساده‌نگری نسبت به رویدادها یا به بستن درها به روی نسل جدید به انگیزه محافظت شدید، بدون شناخت عمیق این نسل، پدید آمده است.

سیاست درهای بسته و ساده‌نگری، دستخوش توفان‌های سهمگین می‌شد، ولی آن توفان‌ها چیزی را تغییر نمی‌دادند،

(۱) متن نامه صوتی امام موسی صدر به دکتر صادق طباطبایی در پایان کتاب آمده است.

(۲) این مصاحبه در تاریخ ۱۳۰/۱۱/۱۹۹۵ م مطابق با ۱۹ آذر ۱۳۷۴ ش در منزل آقای دکتر کاظم صدر انجام شده است.

زیرا علمای معاصرِ امام صدر با سرسختی می‌ایستادند و جلو تغییر و تحول را می‌گرفتند. ستیز میان اندیشه‌ها سودی ندارد، مگر آنکه نبرد و ستیز به پایان برسد و هرآنچه را طرح می‌شود، در برگیرد و در نهایت آنچه به مردم سود می‌رساند باقی می‌ماند و آنچه بی‌فایده است، همچون کف، به کناری می‌رود. این، واقعیت جامعهٔ قم است. قم نیز در واقع همانند سراسر ایران است؛ از دورترین نقطهٔ شرق تا دورترین نقطهٔ غرب آن. این قلعهٔ تاریخی عظیم یعنی قم، برای ایران و جهان اسلام، بزرگان بسیاری را در عرصهٔ تشریح و تفسیر و ادب و فلسفه و تاریخ، طی صدها سال پرورش داده و هر از گاه به پا می‌خیزد تا تحول و حادثهٔ دیگری را رقم بزند. منظور ما از قم، همین امواج شتابانی است که در صدها سال از این سوی و آن سوی فرا می‌رسند.

ارکان شهر قم به لرزه در آمده بود و با هجوم اندیشه‌های مارکسیستی و بی‌توجهی نظام شاهنشاهی به این شهر، در آستانهٔ فروپاشی قرار داشت.

رضا شاه با طرح‌ها و برنامه‌های خود علما را محصور و محدود کرده بود. پسرش، محمدرضا نیز صدهای آنان را خفه کرده و زبان‌ها و قلم‌های بی‌پروا و لجام‌گسیخته را بر ضد آنان بازگشوده بود. غرب و آمریکا رژیم پهلوی را در ایران سنگری در برابر پیشروی مارکسیسم برای دستیابی به منابع نفت قرار داده بود، اما نمی‌توانست مانع نفوذ آن اندیشه در تفکر علمای

شیعه - که از نظر فرهنگی در نجف و قم متبلور بود - شود. هر کس به نجف دهه سی و بعد از آن بنگرد، نجف را هم به همان وضع و شکلی می‌بیند که قم در آن زمان بوده است.

این حالت در قم به شکل ترس بزرگی در حوزه منعکس شد. از همین رو پدران برای احتیاط سعی می‌کردند سال‌هایی را که فرزندان‌شان در مدارس دولتی درس می‌خواندند، به نوعی محدود کنند تا آنان پس از تحصیلات ابتدایی به خواندن دروس حوزوی روی آورند و همین امر چه بسا موجب ستیزه‌های بسیاری بین پدران و فرزندان می‌شده است.

پدران احساس می‌کردند که افکار مارکسیستی و غرب‌زدگی نه تنها فرزندان، بلکه نسل خود آنان را احاطه کرده است. از این رو، آنان تحصیل حوزوی را پناهگاه فرزندان‌شان در قبال انحراف فکری قلمداد می‌کردند.

فرزندان نیز به شیوه‌های جدیدی که به فرد عناوین علمی و اجتماعی مختلفی همچون پزشک و مهندس و نظایر آنها عطا می‌کرد چشم دوخته بودند. این عناوین تأثیری مهم در تحولات اجتماعی داشتند.

تمامی کسانی که در حوزه علمی قم بودند، مانند امام موسی صدر و دکتر سید محمدحسین بهشتی و دوستان این دو نبودند که حمله را بهترین ابزار دفاع به شمار می‌آوردند. آیت‌الله مکارم شیرازی - چنان که بعداً خواهیم دید - این‌گونه تعبیر کرده است. از این رو، در برابر کسانی که برای فرزندان‌شان

نگران بودند، یک راه بیشتر وجود نداشت؛ اینکه هر یک شیوه خاص خود را با احتیاط و با استفاده از وسایلی که در اختیار دارد، پیش گیرد. گاه برخی از این ابزارها ظالمانه به نظر می‌رسید، زیرا نتوانست تعادلی میان این واقعیت بنیان‌کن و میان تسلیم شدن در برابر راه حل‌های جزئی برقرار کند.

این فضا بر تمامی خانواده‌های اصیل و ریشه‌دار اهل علم و از جمله خانۀ سید رضا صدر، برادر امام موسی، سایه گسترده بود. اما آنچه این خانه را از طغیان آن فضای زهراگین دور می‌داشت، همبستگی و یکپارچگی حاکم بر خانواده بود. این همبستگی سبب شد تا دکتر کاظم صدر به بهترین شکل ممکن از این مرحله هراس‌انگیز بگذرد، چنان که خود در این باره می‌گوید:

«دوره ابتدایی را به پایان رسانده بودم و پدرم مرا از ادامه تحصیل بازمی‌داشت، زیرا دیده بود دانش‌آموزانی که تحصیلات خود را در مدارس دولتی ادامه داده بودند تحت تأثیر محیط قرار می‌گرفتند و از حال و هوای فرهنگی شهر قم خارج می‌شدند. برای من نگران بود و بر نظر خود اصرار می‌ورزید و من از این بابت به شدت متأثر بودم. ولی عمویم (امام موسی) به من گفت: پدرت کاری می‌کند که به مصلحت توست و ان شاء الله خیر و صلاح تو در این است. من هم به حوزه رفتم و در همان زمان در یک مدرسه شبانه هم نام‌نویسی کردم و دبیرستان را هم به پایان رساندم. عمویم مرا به لبنان

دعوت کرد و هزینه مرا هم متکفل شد؛ پدرم در آن دوران از نظر مادی واقعاً در تنگنا بود. عمویم از طریق مرحوم عمه‌ام، بتول و همسر او، مرحوم آقای عبادی، از جزئیات امور کسب اطلاع می‌کرد.»

آنچه شنیدید تجربه دکتر کاظم صدر با عمویم امام موسی صدر بود. در واقع امام موسی، برادرزاده‌اش را که در ایران بود در رساندن به اهداف و آرزوهایش یاری می‌رساند و همچنان از طریق خواهر و شوهرخواهرش اوضاع و احوال او را جویا بود تا آنکه برادرزاده‌اش موفق به اخذ دیپلم شد و امام موسی او را در دانشگاه آمریکایی بیروت ثبت نام کرد و پس از آن نیز وی (دکتر کاظم صدر) توانست تحصیلات عالی خود را به اتمام رساند و در آمریکا مدرک دکترا بگیرد.

این تصویری است از خانواده امام صدر. این خانواده از تصمیم بزرگ خانواده سرپیچی نمی‌کند و به نگرانی‌ها و دغدغه‌های وی توجه می‌کند، اما تسلیم نمی‌شود و با عنایت و درایت خاصی با واقعیت‌ها برخورد می‌کند و این، نگرانی‌ها را بی‌آنکه بازتاب‌های قابل توجهی پیدا کند، کاهش می‌داد. دکتر کاظم صدر پس از ذکر این خاطره که حاکی از همبستگی خانوادگی است، می‌گوید:

«توجه و رسیدگی عمویم به فامیل و بستگان، محدودیتی نداشت، بلکه ایشان همواره تمامی افراد خانواده را در نظر داشت. مادرم نقل می‌کرد که روزی امام موسی به خانه آمده و

دیده بود که مادرم مشغول جارو کردن است. ایشان از دیدن این منظره که مادر در حالت بارداری با مشقت تمام مشغول نظافت منزل بوده، بسیار ناراحت می‌شود و اظهار می‌دارد چرا شما با این حال به نظافت هم می‌پردازید.»

دکتر کاظم، به نقل خاطرات خود ادامه می‌دهد و با عذرخواهی می‌گوید که این خاطرات در نظر او حاوی نکات مهمی نیستند، ولی من به دنبال همین نکته‌های کوچکم. همین‌ها هستند که زیباترین و دقیق‌ترین تصویر را می‌سازند. شکوه و زیبایی این تابلوها و حاصل جمع جزئیات کوچک است که ساختار اصلی را تشکیل می‌دهند. افراد نیز همین گونه‌اند. اگر ما بخواهیم درباره اخلاقیات یا شخصیت فردی نظری بدهیم، لازم است مسائل کوچکی را از زندگی او بدانیم. از این رو با دکتر کاظم برخی از این نکات را که درباره ایشان شنیده و دیده بودیم، مورد بررسی قرار دادیم.

به عنوان مثال، قدرت بیان و تأثیرگذاری و مهارت امام صدر را در بیان مطالب مختلف، بدون آنکه موجب رنجش کسی شود، به یاد می‌آوریم. دکتر صدر در این باره می‌گوید: «عمویم به چشمان شنوندگان توجه داشت. اگر می‌دید آنان به نکته‌ای علاقه‌مند شده‌اند، در آن باره بسیار توضیح می‌داد و اگر احساس می‌کرد درباره موضوعی سؤال و پرسشی باقی است، مطلب را ساده‌تر و روشن‌تر بیان می‌کرد.»

در انتخاب موضوعات سخنرانی‌ها بسیار دقت می‌کرد تا با

احوال شنوندگان متناسب باشد. یک بار با ایشان به انجمن امام صادق (ع) در صور رفتیم. به من (دکتر کاظم صدر) گفت: من به مناسبت شهادت حضرت علی (ع) در بیروت سخنرانی دارم، به نظر تو موضوع آن سخنرانی چه باشد بهتر است؟ من پیشنهاد کردم که درباره فداکاری حضرت علی (ع) سخنرانی کنند، اما ایشان گفت: چنین موضوعی برای امروز نامناسب است.

به راه خود ادامه دادیم و پس از چند دقیقه ایشان گفت: درباره ایمان علی (ع) سخنرانی خواهیم کرد و فداکاری هم برخاسته از ایمان است.

ایشان نه تنها در انتخاب موضوع سخنرانی زبردست و با ذوق بود، بلکه سعی می‌کرد طوری وانمود کند که هم صحبتش احساس کند پیشنهاد مهمی داده است. ایشان غیر مستقیم به آن پیشنهاد سر و شکلی داد و اظهار داشت که فداکاری نتیجه اساس و پایه‌ای است که همان ایمان است.

از این رو، عمویم با بسیاری از منبری‌های لبنان تفاوت بزرگی داشت، آنان با بازی با کلمات و صدا و حرکت در احساسات افراد اثر می‌گذارند، حال آنکه عمویم با ساده‌ترین عبارتها و تصویرها بر فکر مخاطب خود تأثیر می‌نهاد.

گفته‌های دکتر کاظم صدر درباره حالات امام موسی برای من تازگی نداشت. او نقل می‌کرد امام موسی صدر نیمه‌شب‌ها به خانه می‌آمد و شام می‌خورد و قلیانی می‌کشید و تا طلوع

سپیده به خواندن یا نوشتن مشغول می‌شد و آنگاه کمی استراحت می‌کرد و باز به عرصه کار و تلاش روزانه برمی‌گشت، با افراد ملاقات و نیازهای آنان را رفع می‌کرد و به ایراد سخنرانی یا شرکت در جلسات می‌پرداخت.

او غالباً موضوع و مطالب سخنرانی‌هایش را در ذهن و در همان زمانی که عازم محل سخنرانی بود آماده می‌کرد و گاه حتی تا وقتی که به طرف جایگاه ایراد خطابه می‌رفت، هنوز موضوع سخنرانی را انتخاب نکرده بود.

اما نکته قابل توجه و عجیب این است که امام موسی صدر در میان آن همه غوغا و ازدحامی که در اطراف او بود، احساس تنهایی دردآوری داشت. شاید عامل اساسی این احساس غربت، یک مسئله ذهنی و فکری بوده است. چه، در ذهن او پرسش‌های فراوانی موج می‌زد که در تمامی آنچه خوانده یا شنیده بود، پاسخی برای آنها نیافته بود. به همین سبب یک بار به برادرزاده‌اش گفته بود: کاش راهی بود تا با پیغمبر (ص) دیداری دست می‌داد و بعضی از سؤالاتم را در حضور ایشان مطرح می‌کردم.

این خاطره از زبان آقای دکتر کاظم صدر مرا به یاد خاطره آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی انداخت.^۱ ایشان برای من تعریف کرد که روزی امام صدر به دیدار وی آمد و از او

(۱) جلسه‌ای خانوادگی در منزل آقای دکتر صادق طباطبایی در تهران به تاریخ ۱۹۹۴/۶/۸ م مطابق با ۱۸ خرداد ۱۳۷۳ ش.

خواست که با سید مرتضی فقیه تماس بگیرد تا سید مرتضی که از برجسته‌ترین مدرسان کتاب قوانین الاصول بود، به ایشان قوانین درس دهد. بالاخره، چنین امری جامه عمل پوشید. اما سه روز بعد سید فقیه نزد آقای سلطانی می‌رود و از ادامه تدریس عذر می‌خواهد. وقتی علت این امر را از او می‌پرسند، در پاسخ می‌گوید: «سید موسی سؤالات زیادی دارد و این امر مرا وادار می‌سازد که خود را، با دقت و تلاش بسیار، برای تدریس مهیا سازم و به منابع فراوان مراجعه کنم. سید موسی هم از کسانی نیست که فقط به شنیدن متن و شرح آن رضایت دهد. در ذهن او سؤالات زیادی هست که جواب دادن به آنها از طاقت فعلی من بیرون است!»

آیا سؤالات فراوان و درس خاصی که نیاز به قدرت ویژه‌ای برای فراگیری دارد، می‌تواند سبب احساس غربت امام صدر بوده باشد؟

بحث درباره احساس غربت امام موسی صدر وقت زیادی را به خود اختصاص می‌دهد. احساس غربت از نظر قدرت ذهنی همه جزئیات زندگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. و این به سبب اختلاف زاویه نگاه به اشیاست. همان زاویه‌ای که در طول تاریخ اندیشه اسلامی گسترش می‌یافته و از مسائل روز فاصله می‌گرفته تا جایی که عرصه را بر او تنگ کرده و او را به این احساس می‌کشاند که پناهگاهی جز پیغمبر (ص) بر او نمانده است.

گفتگوی بیشتر در این باره ما را از پیگیری حرکت امام صدر خارج می‌کند.

آنچه بر من ثابت شده این است که این غربت، فکری بوده است. دکتر کاظم صدر در ادامه گفتگو اظهار داشت:

«عمویم در لبنان دوستی مانند آقای عبادی نداشت.»

ایشان همسر بتول، خواهر امام صدر، بود و هر دو - که خداوند رحمتشان کند - در میان خانواده و اطرافیان، کارگشا و حلال مشکلات بودند.

هر اندازه در راه شناخت سیمای امام صدر به پیش می‌رویم، حس می‌کنیم که باز هم باید به سخن نخست باز گردیم و از تولد و مراحل تحصیلی و زندگی وی سخن بگوییم. گویی آنچه تا کنون گفته‌ایم کافی نیست و هنوز هم ناگفته‌های بسیار وجود دارد.

تا کنون به برخی از زوایای دوران کودکی او، اعم از درس و سلوک، نگاهی افکندیم. اما دربارهٔ دوران جوانی امام موسی و مراحل تحصیلی ایشان، آیت‌الله سلطانی (اولین داماد آیت‌الله صدر) چنین می‌گوید:

او مراحل متوسطه و دبیرستان را در بین سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۵۰ م (۱۳۲۱ و ۱۳۲۸ ش) به پایان رسانید و شرح لمعه دمشقیه را نزد من فراگرفت. سپس در محضر سید محمد داماد به خواندن رسائل مشغول شد. در نزد علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان، فلسفه می‌خواند.

وی در ماه‌های تابستان هم که غالباً حوزه‌ها تعطیل هستند، به خود مرخصی نمی‌داد و دست از مطالعه و آموختن برنمی‌داشت.

از گفته‌های آیت‌الله سلطانی چنین برمی‌آید که امام صدر بر ادغام دو شیوهٔ تدریس و استفاده از آنها اصرار داشته است؛ یکی روش مدرن و دیگری روش کلاسیک. وی در دوران جوانی پیگیر هر دو روش بوده است: دانشگاه تهران و حوزه قم. به عنوان مثال، ایشان فقه را به طور همزمان نزد چند استاد فرا می‌گرفته و گویی می‌خواستند زمان تحصیل را کاهش دهد. ابواب فقه، متعدد است، اما ایشان منتظر نمی‌ماند که یک باب را به اتمام برساند و به فراگیری باب دیگر بپردازد، بلکه در یک روز، همزمان چندین باب را از استادان برجسته فرا می‌گرفته است.

گفتگو با حجت الاسلام دکتر علی اکبر صادقی^۱

برای نگارش این کتاب، با بعضی از دوستان امام صدر هم دیدارهایی داشتیم. یکی از آنان حجت الاسلام دکتر صادقی، رفیق دوران کودکی و جوانی و تحصیل امام موسی صدر است. وی دربارهٔ همراهی خود با امام چنین می‌گوید:

«از دوران کودکی، یعنی از تحصیلات ابتدایی و سپس در

(۱) این مصاحبه در تاریخ ۱۳۹۵/۱۲/۶ مطابق با ۱۵ آذر ۱۳۷۴ ش در منزل آقای دکتر صادقی انجام شده است.

دوران دبیرستان و بعد از آن ما با هم دوست بودیم. پیش از آغاز سخن دربارهٔ چنان شخصیتی، باید بگویم یادآوری غیبت وی که هجده سال به طول انجامیده و عملیات بزدلانهٔ ربودن ایشان، همواره احساسات مرا تحریک می‌کند؛ چرا که ایشان در قلب من، جایگاه محسوس و ملموسی دارند و از زمانی که او را ربوده‌اند در بیداری و در خواب همچنان رفیق و همراه من است. به قول شاعر:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
آقای دکتر صادقی پیش از شروع صحبت دربارهٔ امام صدر، خود را چنین معرفی می‌کند:

«من، علی اکبر صادقی، سومین داماد آیت‌الله سید صدرالدین صدر هستم. ارتباط من با این خانوادهٔ ارجمند نه به علت رابطهٔ سببی، بلکه به حکم رفاقت و دوستی قدیمی میان خانواده‌های ما بوده است و این وصلت در واقع آن پیوند را استحکام بیشتری بخشید.»

بنده دوران طفولیت و جوانی خود را در قم سپری کردم و به حوزهٔ علمیه پیوستم و پس از فراغت از تحصیل به دانشکدهٔ حقوق رفتم و مدرک دکتری گرفتم. سپس در همان دانشکده مشغول تدریس شدم و اینک عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی هستم.

دربارهٔ خودم بیش از این سخن نمی‌گویم و به موضوعی که مطرح کردید می‌پردازم. البته اجازه می‌خواهم ایشان را با

همان نامی که از گذشته بدان عادت کرده بودیم، یعنی آقا موسی، اسم ببرم، چون این اسم برای من عزیزتر است. از زمان طفولیت، به سبب ارتباطی که میان خانواده‌های ما برقرار بود، با یکدیگر رفیق شدیم و هر دو در یک مدرسه (مدرسه سنایی) درس می‌خواندیم. البته ایشان یک یا دو کلاس از من جلوتر بود. آقا موسی در آن زمان شاگردی ممتاز و در میان دوستان و معلمانش محبوب بود، چون دانش‌آموز زرنگی بود. دوران دبیرستان را هم در همان مدرسه به پایان رساند.

وقتی ایشان به حوزه رفت، تیزهوشی و استعداد او به سرعت آشکار گردید و توانست طی مدت کوتاهی نام خود را به عنوان محصل ممتاز علوم دینی برجسته و مطرح سازد. او در عین حالی که طلبه ممتازی بود، معلم خوبی هم بود و در هر دو حال طلاب دوست داشتند هر جایی که ایشان حضور دارد، آنها هم حاضر شوند. ایشان در هنگام تدریس مشوق شاگردان و موقع فراگیری درس، اهل سؤال و پرسش بود؛ به مجردی که درسی را می‌آموخت، فوراً قدرت تدریس آن را هم به دست می‌آورد. از همین رو، در همان زمان طلبگی اش به عنوان استاد از او نام برده می‌شد. در حوزه معمولاً یکی از طلاب عهده‌دار تدریس طلبه‌ای در سطح پایین‌تر می‌شود. اما طلاب، برای شنیدن درس آقا موسی ازدحام می‌کردند. در صحن حرم حضرت معصومه (ع) فضای وسیع و بزرگی وجود

دارد که پنج در به آن باز می‌شود. در روزهایی که آقا موسی درس داشت این فضای بزرگ پر از طلابی می‌شد که برای فراگیری درس ایشان به آنجا می‌آمدند.

آقا موسی خیلی سریع‌تر از مدتی که انتظار می‌رفت به شخصیت بارز علمی تبدیل شد، تا اینکه به درجهٔ اجتهاد نایل آمد و ملکهٔ استنباط و تشریح برای او حاصل شد.

زندگانی او ابعاد گوناگونی داشت و اخلاق خوب و انعطاف‌پذیر ایشان، در تحول و رشد وی به شکل مطلوبی تأثیر داشت. ایشان جوانی باهوش و پرتحرک بود و میل بسیار به کار و کوشش و فراگیری علم داشت. افزون بر اینها، ایشان خوش‌قیافه و بلندبالا و گشاده‌رو بود و نسبت به محیط جامعه نگرش مثبتی داشت و همه را می‌توانست تحمل کند. این صفات و خصال در برخی افراد حسادت ایجاد می‌کرد. حسد آنان در رویارویی با هر مظهر خیر و نیکی تحریک می‌شد.

می‌توانم بگویم که رفتار آقا موسی نظر دیگران را تنها به شخص وی جلب نمی‌کرد، بلکه دیدگان را به خانواده‌ای که ایشان را تربیت کرده و میراث‌هایی که بدو رسیده است، معطوف می‌ساخت.

آقا موسی علوم دینی را در آغاز تحت نظر برادرش، مرحوم سید رضا صدر، فراگرفت که ایشان نیز به نوبهٔ خود فقه و اصول را از پدرش فرا گرفته بود. آنگاه فقه و اصول را نزد آیت‌الله العظمی بروجردی و سید محمد داماد (ره) ادامه داد.

فلسفه را نزد علامه سید محمدحسین طباطبایی (ره) آموخت و نزد مرحوم آیت‌الله شریعتمداری نیز درس‌های عمیقی را به همراهی دو تن دیگر از طلاب فرا گرفت. خصوصی بودن آن کلاس به دلیل آن بود که چنان درسی، ذهنیت معینی را طلب می‌کرد.

فراگرفتن یک درس در محضر استاد‌های مختلف دو علت داشت: در فقه مثلاً باب عبادات را پیش یک استاد می‌خواند و باب معاملات را پیش استادی دیگر؛ زیرا هر یک از این دو در بابی که درس می‌دادند برجسته بودند. گاه یک باب، مثل باب بیع را، همزمان نزد دو تن از استادان می‌خواند، زیرا هر یک از آنان نظر خاص خود را در آن باب داشتند. علت دوم همین نکته بود، زیرا شیوه تدریس هر کس بر خاسته از اسلوب تفکر اوست و روش تفکر است که در حقیقت شیوه تدریس را نظم می‌دهد. آقای صدر نمی‌خواست به صورت تلقینی مطالب را بیاموزد، بلکه برای او روش تفکر اهمیت داشت.

آقا موسی توجه خاصی به سیاست داشت و حرکت‌های سیاسی را دقیقاً مورد توجه قرار می‌داد. ایشان مقید به خرید روزنامه‌ها بودند و این امر در آن زمان در حوزه بسیار جلب نظر می‌کرد.»

دکتر صادقی می‌گوید:

«آنچه نظر مرا جلب می‌کرد این بود که امام موسی در خلال ده یا نهایتاً پانزده دقیقه یک روزنامه شانزده صفحه‌ای را

می‌خواند. در خواندن سریع بود و مطالب را به سرعت استنباط می‌کرد.

از آنجا که به امور سیاسی توجه داشت، حرکت مصدق و مراحل سیاسی آن را از زمانی که نهضت نفت در سال ۱۹۵۱ آغاز شد، پیگیری می‌کرد و به حرکات مردمی و تشکیلات آنان اهتمام ویژه‌ای داشت و همین امر ارتباطات مختلفی را برای او ایجاد کرده بود.

آقا موسی روابط و دوستی‌هایش را بر اساس ابعادی که می‌خواست از طریق آنها حرکت کند، برقرار می‌کرد. او دوستان همدرسی همچون دکتر بهشتی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، شیخ جلیلی کرمانشاهی، شیخ مجدالدین محلاتی، سید مرتضی جزایری و دیگران داشت. اینها گروه بحث و درس و مناقشه و تبادل نظر در امور حوزه بودند که بر ضرورت تحول حوزه و وضع قوانین برای ورود افراد به حوزه‌ها و تغییر سرفصل‌های تدریس و سایر مسائل حوزوی تأکید داشتند. اما از زمانی که آقا موسی به عراق رفت، جلسات آن گروه نیز تعطیل گردید، هر چند دکتر بهشتی همچنان با روش‌های خاص خود این کار را پیگیری می‌کرد.

ایشان همچنین در مباحث و فعالیت‌های سیاسی دوستانی داشت که بنده از آن اشخاص و جزئیات مربوط به جلسات آنان اطلاعی ندارم.

در زمینه استفاده از ابتکارات و ابداعات هنری و تشکیل

جلسات شعرخوانی و ادبیات و هنر نیز دوستانی داشت. روابط دوستانه ایشان با افراد، آن‌چنان گسترده بود که اگر ایشان به یکی از شهرهای ایران سفر می‌کرد و می‌خواست یک روز در خانه هر دوستی که در آن شهر داشت مهمان شود، پیش از آنکه ایشان از تمامی دوستانش دیدن کرده باشد سال به پایان می‌رسید. ایشان این روابط دوستانه را از رهگذر سفرهایی که در معیت پدرشان به نقاط مختلف ایران داشتند پایه‌ریزی کرده بودند. علاوه بر اینها، مجموعه بسیار کوچک دیگری از دوستان بودند که آقا موسی برای زدودن غم و اندوه و تبادل اطلاعات خصوصی خانوادگی و شخصی با آنان ارتباط داشت و به همین لحاظ این گروه بسیار کوچک بود و در بسیاری موارد حاضران در جلسات آن از سه نفر بیشتر نمی‌شد؛ ایشان و مرحوم شیخ هادی عبادی و بنده. در این دوستی سه‌گانه دوران طفولیت و تبلور آرزوهای مشترک نهفته بود.

در این جلسات بجز ما، گاه دو یا سه نفر دیگر هم حضور می‌یافتند. با این تفاوت که مباحث علمی هم در آن مطرح می‌شد.

از افراد این مجموعه خاص، سید مهدی حائری و استاد منوچهر خاقانی بودند که استاد خاقانی آقا موسی را با خانواده شیخ عزیزالله خلیلی آشنا کرد و در نهایت به ازدواج بانوی فاضل خانم پروین خلیلی با امام صدر منجر شد. در حقیقت، این دو خانواده، با هم دوست بودند.

خانندان خلیلی، خانندان علم و ادب بود و عده‌ای از افراد آن در عراق و ایران مشهورند و از جهت اخلاق و رفتار، از جمله صالحان و نیکان بودند.»

دکتر صادقی ادامه می‌دهد: «یکی از ویژگی‌های شخصیت وی آن بود که دارای قدرت سازماندهی عالی بود. ایشان می‌توانست با دقت در سازماندهی خود، شرایط را تغییر دهد و نیز در نظم بخشیدن به افراد و شرایط کلی همین‌گونه بود.

شاخصه دیگر آقا موسی این بود که وقتی تصمیم می‌گرفت، مطابق آن حرکت می‌کرد، هر چند همه مخالف باشند. او اهل مدارا بود و انعطاف داشت و به آرا و نظریات دیگران به دقت گوش می‌کرد، اما در نهایت خودش تصمیم می‌گرفت و گاه این تصمیمات بسیار سخت بود، ولی بدون ترس و هراس آنها را اجرا می‌کرد و سرانجام ما هم درمی‌یافتیم که حق با اوست.

از زمان کودکی، آینده‌اش مشخص بود که او صاحب امتیازات اجتماعی کم‌نظیر خواهد شد. چه خوب بود اگر این نوار را گوش می‌کرد و درود و سلام‌های مرا از دور دریافت می‌کرد که با استعانت به اشعار حافظ که تنها او چنین درودهایی می‌تواند به نظم آورد، خطاب به او می‌گوییم:

سلامی چو بوی خوش آشنایی بدان مردم دیده‌ی روشنایی
 درودی چو نور دل پارسایان بدان شمع خلوتگه پارسایی

رفیقان چنان عهد صحبت شکستند که گویی نبودست خودآشنایی»

دکتر صادقی، رفیق و همدرس و دوست امام در طفولیت و جوانی، پس از بیان خاطرت نوجوانی و ازدواج امام، به خاطرات خود از امام موسی صدر در لبنان می‌پردازد و به سبب آنکه اطلاعاتی از دوران حضور امام موسی صدر در نجف ندارد، از این مرحله گذر می‌کند.

دکتر صادقی درباره سفر امام صدر به لبنان می‌گوید:
«آقا موسی تحصیلات خود را در دانشگاه تهران به پایان رساند و موفق به کسب مدرک لیسانس اقتصاد از دانشکده حقوق شد. بنابراین، رفت و آمد دائم وی بین قم و تهران به پایان رسید و تدریجاً در قم جایگاهی پیدا می‌کرد. این جایگاه، در واقع وسیله‌ای بود تا او هم راه پدرانش را که سابقه ۸۰۰ ساله مرجعیت داشتند، بییماید. در این اثنا خاندان شما (شرف‌الدین) از آقا موسی دعوت کرد که با توجه به رحلت جدتان مرحوم سید شرف‌الدین به لبنان عزیمت کند. عموهای شما چنان تقاضایی از آقا موسی کردند و شاید این دعوت در عمل به وصیت سید شرف‌الدین بوده است. اما اینکه چرا ایشان تقاضای اداره امور شهر یا منطقه کوچکی را که در نقشه جهان جایی نداشت پذیرفت، در حالی که در شهر خود تمامی درها و راه‌ها و آفاق بر روی او گشوده بود، این امر

تنها از احساس تکلیف شرعی و اجتماعی نشئت می‌گیرد و از همین رو، ایشان پذیرفت که به لبنان عزیمت کند.

وقتی نامه عموی شما به آقا موسی رسید ما همگی، بالاتفاق، مخالف عزیمت وی به لبنان بودیم و از وی می‌خواستیم که حتی به این موضوع فکر نکند؛ زیرا آینده او در قم مشخص و موقعیت او در ایران تثبیت شده بود. سرانجام ایشان موضوع سفر برای اطلاع و تحقیق را مطرح کرد و سپس تصمیم خود را گرفت، البته قبلاً به ما گفته بود که اگر امکان خدمت به مسلمین به ویژه شیعیان نصیبش شود، برای سفر و اقامت در لبنان لحظه‌ای درنگ نخواهد کرد. این در حالی بود که ایشان از وضعیت حاکم بر لبنان آگاهی داشت.

وی به شهر صور رفت و مدتی در آنجا ماند و در حالی که عزم خود را بر سکونت در آن شهر جزم کرده بود، بازگشت. ایشان دریافته بود که مردم آنجا به وجود یک رهبر نیاز مبرم دارند و او هم در خود قدرت عهده‌داری چنین وظیفه‌ای را می‌دید. ایشان پس از بازگشت به قم گفت: بینی و بین الله بر خود واجب می‌دانم چنین وظیفه‌ای را در آنجا بر عهده بگیرم. ایشان ادامه داد: چیزهایی را که شما درباره ایران می‌دانید، من نیز می‌دانم و چه بسا بیشتر از شما هم می‌دانم. من کاملاً به فرصت‌های فراوانی که در ایران هست واقف هستم، ولی از تکلیف شرعی نمی‌توان فرار کرد. نیت ایشان نیتی خالصانه و عملش قربۀ الی الله بود.»

در این گفتگو دکتر علی‌اکبر صادقی، خطوط و ابعاد تکمیل‌کننده تصویر امام موسی صدر را به عنوان یک انسان متعالی برای ما ترسیم کرد. توجه به این ابعاد و خصوصیات و گرد آمدن آنها در شخصی واحد، ما را بر آن می‌دارد که آن ابعاد را به اجمال تحت عناوینی ذکر کنیم تا بتوانیم به دیگر توضیحات و گواهی‌های مربوط به شخصیت ایشان دست یابیم. اگرچه گمان ما آن است که نمی‌توانیم کلیه این خصوصیات را از طریق گفتگو با یک شخص به صورت کامل به دست آوریم، زیرا زاویه دید افراد با یکدیگر تفاوت دارد.

حال که مادر پی تحقیق از نحوه زندگی امام موسی صدر در ایران هستیم و همه گفته‌ها دلالت بر حالتی توأم با جدیت در وجود ایشان است، این پرسش پیش می‌آید که آیا ایشان دارای زندگی و احوال خصوصی نبوده‌اند؟ طبعاً پاسخ مثبت است، ضمن اینکه قبلاً هم گفته بودیم که عده‌ای از رفقای ایشان از زمره شعرا و هنرمندان و ادبا بوده‌اند. همین امر نشان می‌دهد که زندگی ایشان در کنار آن حالات جدی، از جنبه‌های تفریح و شوخی هم خالی نبوده است.

ایشان، علاوه بر تفریح و خنده، گاه نیز نقشه‌های طنزآمیزی می‌کشید و آنها را شخصاً اجرا می‌کرد.

آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی درباره ملاقاتی که با امام صدر در مکه داشته است، می‌گوید: «... با هم مشغول طواف بودیم که ناگهان پای ایشان لیز خورد و بر زمین افتاد و

دستش درد گرفت.

من از ایشان پرسیدم چطور شد که افتادید؟ با خونسردی جواب داد: ما فقها قانونی داریم که شانه چپ ما نباید از کعبه منحرف باشد، و من هم به سبب همین قانونی که خودمان وضع کرده‌ایم زمین خوردم.»
 آقای اردبیلی می‌افزاید: «مقصودم آن است که خونسردی و شوخ‌طبعی از ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر ایشان بود.»

گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین علی حجتی کرمانی^۱

گردآوری همه آنچه از امام صدر در ذهن و یاد خانواده و دامادهای ایشان بر جای مانده است، در طی روزهایی که ما در تهران اقامت داریم، ناممکن است. از این رو، چاره‌ای نداریم جز اینکه از آشنایان او کسانی را انتخاب کنیم تا رنگی به تصویری که کشیده‌ایم بیفزایند و یا جلوه‌ای متفاوت و نواز ایشان به ما ارائه دهند.

حجت الاسلام شیخ علی حجتی کرمانی، در نوجوانی پیگیر نهضت «فدائیان اسلام» بود و دوران نوجوانی خود را دوشادوش انقلاب امام خمینی (ره) سپری کرد. وی از زمان نوجوانی تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی پیوسته در حبس بود و به مجرد اینکه از زندانی آزاد می‌شد به زندانی دیگر

(۱) این مصاحبه در تاریخ ۱۳۹۵/۱۲/۳ مطابق با ۱۲ آذر ۱۳۷۴ ش در منزل آقای علی حجتی کرمانی، صورت گرفته است.

گرفتار می‌گشت، تا آنجا که سلامت وی در اثر شکنجه‌های طاقت‌فرسا به خطر افتاد. وی در مخفیگاه‌ها، با دیگر هم‌بندان و دوستانش، پیام انقلاب را به گوش توده‌های مؤمن و مشتاق می‌رساندند.

زندان‌های رژیم شاه، بیماری‌های فراوان در وجود ایشان بر جا نهادند، که هنوز هم از آثار آنها در رنج است. اما روحیه انقلابی ایشان، هنوز وی را بر آن می‌دارد که به تدریس در دانشگاه بیردازد و سخنرانی کند و همچنان بنویسد و کتاب‌ها و روزنامه‌ها را از عطر و بوی انقلاب آکنده کند. ایشان می‌گویند:

«... درباره امام موسی صدر، رهبر ربوده‌شده، باید عرض کنم که من علاقه و احترام فراوانی برای ایشان قائلم. شناخت بنده از ایشان به سال‌های دور باز می‌گردد و فکر باز و فراگیر امام صدر و اهتمام ایشان به مسائل جدید اسلامی و رنج ایشان از انحطاطی که گریبان برخی از کشورها و جوامع اسلامی را گرفته، توجه مرا به شخصیت ایشان جلب کرد. البته شاید عوامل دیگری هم در کار بوده که توجه مرا به پاره‌ای از نوشته‌های ایشان جلب کرده و اقدام به ترجمه و نشر آنها کرده‌ام.

اولین کاری که بنده در خصوص آثار مفید و ارزشمند ایشان انجام دادم، مقالاتی بود که وی در اولین سال انتشار مجله مکتب اسلام طی دوازده مقاله و تحت نام «اقتصاد در مکتب

اسلام» به رشتهٔ تحریر درآورده بودند. به اعتقاد بنده این مقالات پیش از نگارش کتاب اقتصاد ما، نوشتهٔ شهید سید محمدباقر صدر، نگاشته شده بودند و شاید نخستین بار بود که یک روحانی، در حوزهٔ علمیه، با مدرکی دانشگاهی و در میان حملات کمونیست‌ها در آن زمان، با روشی تطبیقی و مقایسه‌ای به مسئلهٔ اقتصاد اسلامی اهتمام ورزیده بود. بنده سال‌ها بعد از انتشار این مقالات، در آنها تعمق کردم و منابع و مآخذ لازم را به آنها افزودم و مقدمه‌ای نیز با همان عنوانی که خود امام موسی تعیین کرده بود نوشتم و حاصل کار کتابی شد در حدود ۲۵۰ صفحه که تاکنون ده بار تجدید چاپ شده است.

کار دیگری که از ایشان به چاپ رساندم، ترجمهٔ سخنرانی ایشان در «الندوة اللبنانیه» است که تحت عنوان «اسلام و فرهنگ قرن بیستم» ایراد شده بود. این سخنرانی، بسیار مؤثر و پرمغز بود. بنده ترجمهٔ این سخنرانی را طی چندین شماره در مجلهٔ مکتب اسلام به چاپ رساندم و پاورقی‌هایی بدان افزودم که در واقع این پاورقی‌ها به اندازهٔ خود متن کتاب می‌شد. این کتاب تا به حال دوازده بار تجدید چاپ شده است. در واقع این سخنرانی، مرجع ارزشمندی است برای کلیهٔ کسانی که در زمینه‌های فرهنگی و نویسندگی کار می‌کنند. آنان ارزش این کتاب را به خوبی می‌دانند.»

وقتی سخن آقای حجتی به اینجا می‌رسد، چاپ آخر این

کتاب را بر می‌دارم و نگاهی به آن می‌اندازم. تیراژ پنج هزارتایی کتاب نظر مرا به خود جلب می‌کند. از آقای حجتی درباره تعداد چاپ‌ها و تیراژ این کتاب‌ها سؤال کردم و اینکه آیا این کتاب‌ها هنوز هم می‌توانند به پرسش‌های نسل جدید درباره موضوعات و مسائل اسلامی پاسخ بگویند؟ و آیا این نسل هنوز هم به این نوع کتاب‌ها و چنین مباحث و پژوهش‌هایی نیازمند است؟ ایشان پاسخ داد:

«اولاً باید به امام موسی صدر به عنوان حلقه‌ای در زنجیره مصلحان اسلامی در طول تاریخ و مثلاً تاریخ صد ساله اخیر نگریم که بزرگانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده و کواکبی و کاشف‌الغطاء و سید عبدالحسین شرف‌الدین و تمام مصلحان مسلمانی که برای احیای اندیشه اسلامی در جوامع مسلمان قیام کردند، در این سلسله جای دارند. اگر ما بخواهیم این سلسله را از وجود امام موسی صدر خالی کنیم، قطعاً به نسل کنونی و نسل آتی مسلمین ظلم بزرگی کرده‌ایم.

لذا بدیهی است که این مصلح غیور با نوع اندیشه‌هایش، علاقه‌مند، عاشق و شیفته تحول در اسلام و امور مسلمین باشد و چنان که قبلاً اشاره کردم، ایشان از انحطاطی که دامنگیر اسلام شده، بسیار رنج می‌کشید. بدیهی است که فکر و اندیشه چنین شخصیتی همواره جدید و زنده و پویا باشد. بنابراین، وقتی امام موسی صدر را به عنوان مصلح در زمان معاصر به

حساب می‌آوریم، در نتیجه هر کتابی که می‌نویسد و یا هر مقاله‌ای که در بین مردم منتشر می‌کند، همواره جدید و زنده است و می‌تواند الهام‌بخش باشد. به عنوان مثال، سخنرانی ایشان با نام «اسلام و فرهنگ قرن بیستم» در نوع خود موضوعی تطبیقی است و به عبارت دیگر مقایسه‌ای است میان فرهنگ اسلامی و فرهنگ حاکم بر قرن بیستم. چنین موضوعی ممکن نیست که در هیچ زمانی کهنه شود. نسل جدید می‌تواند دیدگاه‌ها و اندیشه‌های جدیدی درباره‌ی این بحث مطرح سازد، اما بحث در نوع خود، بحثی است جدید، مقایسه‌ای و عملی، که از دردهای امام صدر و پایبندی این انسان مصلح به اصول و ارزش‌ها حکایت می‌کند.

وانگهی ایشان به همان اندازه که به امور و شئون اسلامی اهتمام می‌ورزید، بر لزوم بیان آنها به زبان روز هم تأکید داشت. ایشان در شرایط مشخص دریافته بود که هیچ کس نیست که فرهنگ اسلامی را به مسلمین بشناساند و آن را تعمیم دهد. این نظر میان ایشان و شیخ محمد عبده و سید جمال‌الدین اسدآبادی مشترک است. سید جمال در پایان عمرش گفته بود که باید فرهنگ قرآن را به مسلمانان شناساند. در این صورت آنها راهشان را خود می‌یابند و می‌پویند.»

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا توجه به شناخت امام موسی صدر، به این علت است که ایشان یک مصلح پابرجا و مستقل بوده یا بدین علت که وی از نسل انقلاب

اسلامی ایران است و با نسل انقلاب و رهبران آن روابطی
نزدیک دارد؟

حجت الاسلام حجتی کرمانی به این پرسش چنین پاسخ
می‌دهد:

«باید بگوییم که این مسئله به هر دو علت باز می‌گردد. چون
نسل جدید امام صدر را در جایگاه کسانی همچون شهید
بهشتی و شهید مطهری قرار می‌دهد. از طرفی این نسل، امام
موسی صدر را یکی از فرزندان این انقلاب و از پرورش‌یافتگان
حوزه علمیه قم و به طور کلی از تربیت‌شدگان حوزه‌های
علمیه تشیع به شمار می‌آورند.

نسل معاصر، نیازهای خود را می‌جوید، اما متأسفانه برای
این نیازها پاسخ‌های کافی و واضحی وجود ندارد و نسل ما
چنان کسانی را به اندازه کافی در اختیار ندارد که بتوانند به زبان
ما پرسش‌ها را پاسخ دهند. البته برخی چهره‌ها هستند که
نیازهای اجتماعی و سیاسی و دینی را درک کرده‌اند؛ اما
تعدادشان آنقدر نیست که جوابگوی نیازها باشند.

در سه دهه اخیر یا پیش از آن، یعنی قبل از ساخت مساجد
قبا و هدایت و حسینیه ارشاد ما در جلسات ماهانه‌ای که
اندیشمندان و استادان بزرگ و سرشناسی در آنها شرکت
می‌کردند، حضور می‌یافتیم. در این جلسات بزرگانی امثال
مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید بهشتی، شهید مطهری، مرحوم
بازرگان و آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی حاضر می‌شدند و از

امام موسی صدر هم دعوت می‌شد تا از لبنان بیاید و در این جلسات سخنرانی کند. نتیجه این جلسات، سه جلد کتاب بود که تمامی سخنرانی‌ها در آنها گردآوری شد و به گمانم دو سخنرانی هم از امام موسی صدر در این مجموعه وجود دارد. عنوان یکی از آنها «پیشرفت اسلام در آفریقا» است. این سخنرانی بر فکر عمیق و ژرف‌نگری ایشان دلالت دارد و مبتنی بر مستندات دربارۀ اسلام در آفریقا است.

به هر حال، امام موسی صدر، ماهیت اسلام را درک می‌کرد و به زمان خود آگاه و دانا بود. او نیازهای نسل کنونی و عوامل انحطاط مسلمین را می‌شناخت، به همین جهت سخنان او قابل فهم بود، چرا که وی از دردها و رنج‌های دیگران حکایت می‌کرد.»

ادامه گفتار آقای حاجتی کرمانی درباره امام موسی صدر، سؤالی درباره آغاز آشنایی‌اش با امام موسی صدر را پیش آورد، که آیا این آشنایی ابتدا با شخص ایشان بوده و یا با نوشته‌هایشان، و اینکه آیا امام موسی صدر را همان طور که تصور می‌کرده و می‌شنیده، آن گونه دیده است؟ ایشان در پاسخ گفت:

«من پیش از آشنایی با ابعاد فکری و رفتاری ایشان، خودش را شخصاً می‌شناختم. در روز وفات آیت‌الله العظمی سید صدرالدین صدر در قم بودم و در مراسم تشییع جنازه ایشان شرکت کردم و در آنجا با امام صدر آشنا شدم. در آن مراسم

رابطه استواری را که میان شهید بهشتی و ایشان بود مشاهده کردم. در خلال تشییع و دفن جنازه و حتی بازگشت به منزل، شهید بهشتی دست امام موسی صدر را گرفته بود. در اثنای تشییع جنازه عمامه امام صدر بر زمین می افتاد و شهید بهشتی فوراً خم می شد تا عمامه را از روی زمین بردارد.

وقتی این رابطه گرم و دوستانه میان آن دو را مشاهده کردم، درباره آنان سؤال کردم و فهمیدم که این دو همدرس و هم‌مباحثه و از شاگردان برجسته سید داماد هستند. سپس مجله مکتب اسلام پایه‌گذاری شد. امام موسی صدر از بنیان‌گذاران این مجله بود. من هم برای پاره‌ای مسائل خدمت ایشان می‌رفتم و طبعاً ارتباط من با وی بیشتر شد.

به یاد دارم که درباره شیوه کار اختلاف نظری به وجود آمد. امام موسی کناره‌گرفت و دیگران هم کناره‌گرفتند. عده کسانی که رفتند دو برابر کسانی بود که ماندند. بعداً بنده ایشان را در صحن حضرت معصومه (س) دیدار کردم و با تعجب علت کناره‌گیری را از ایشان پرسیدم. ایشان در جواب به من گفت: شأن من برتر و بالاتر از این است که خود را با اختلافات جزئی مکتب اسلام مشغول بدارم. هدف من آن است که به کشوری مسلمان بروم و در آنجا فعالیت کنم.

وقتی ایشان به لبنان عزیمت کرد و به رتق و فتق امور شیعیان در آنجا پرداخت و ریاست آنان را بر عهده‌گرفت به یاد سخنی که ایشان در آن روز درباره هدفش گفته بود، یعنی رفتن

به کشوری اسلامی و پرداختن به امور و شئون دینی در آنجا، افتادم.

اگر عمری برای من باشد، باقی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و نامه‌های ایشان را گردآوری خواهم کرد. فعلاً بیش از بیست نامه به عربی و فارسی از ایشان نزد من موجود است و من آنها را به دست چاپ خواهم سپرد و به خواست خدا وظیفه‌ای را که به عنوان امت اسلامی، نه فقط به عنوان یک فرد، بر ذمه خود داریم، ادا خواهیم کرد.»

حجت الاسلام حجّتی کرمانی از خود در قیاس با امام موسی صدر چنین یاد می‌کند:

«از لحاظ سنی این امکان وجود داشت که ایشان استاد من باشد، چون از من بزرگ‌تر بود. ولی من شاگرد ایشان نبودم. درباره انقلاب، بنده از اندیشه‌های امام بهره برده‌ام. وقتی ایشان به ایران می‌آمد و یا زمانی که خودم سفری به لبنان داشتم، شبانه‌روز در کنار ایشان بودم تا از فکر بیکران و روشمند او استفاده ببرم و از همراهی ایشان نهایت استفاده را بردم.»

من شاگرد شهید نواب صفوی بودم و بعدها در اموری که به انقلاب ارتباط می‌یافت شاگرد امام خمینی (ره) شدم. من شانزده یا هفده ساله بودم که با شهید نواب صفوی آشنایی و ارتباط پیدا کردم.»

از آقای حجّتی می‌پرسم: امام موسی صدر با این دو بزرگوار

چگونه ارتباطی داشت؟ ایشان چنین پاسخ می‌دهد:

«شاید من در این باره مفصلاً اطلاعاتی نداشته باشم، لیکن
اجمالاً می‌توانم بگویم که شهید نواب صفوی و شهید
عبدالحسین واحدی هر دو از مقلدان آیت‌الله صدرالدین صدر
و از بنیانگذاران «فدائیان اسلام» بودند و آیت‌الله صدر هم
دائماً و مشتاقانه از احوال آنان جو یا می‌شد.

این رابطه به هنگام وفات آیت‌الله صدر، از رهگذر مجالس
ترحمی که در ایران برگزار شد، مشخص و مشهور گردید. در
مراسمی که از سوی «فدائیان اسلام» برگزار گردید، ابعاد این
ارتباط کاملاً آشکار شد، چرا که شهید سید عبدالحسین
واحدی، مرد شماره دو نهضت فدائیان اسلام، در سخنرانی
خود گفت: ما مرجع تقلید خود را از دست دادیم، مرجع بزرگ
خود را.

از آن زمان به بعد، این روابط علنی شد و با مرحوم آیت‌الله
سید رضا صدر و برادرش امام موسی صدر ادامه یافت.

ارتباط امام موسی صدر و امام خمینی (ره)، ابتدا رابطه
استاد و شاگرد بود. البته این ارتباط امام خمینی (ره) با مرحوم
سید رضا و امام موسی به علت اینکه روحانی زاده و اهل
تهذیب و اجتهاد بودند، از ویژگی خاصی برخوردار بود. ما
هنگام ربودن امام موسی کاملاً لمس می‌کردیم که امام خمینی
(ره) بسیار نگران بود. آقا موسی جایگاه ویژه‌ای نزد او داشت
و امام خمینی او را فرزند و دست‌پرورده و آرزو و آینده‌ی اسلام

می‌پنداشت.»

آقای حجّتی، به نظر شما آیا در سنت‌های حوزه علمیه شگفت‌انگیز نیست که یک مرجع، چنان که شما گفتید، از «فدائیان اسلام» حمایت کند؟

«این سؤال درباره مرجع تقلیدی جالب توجه است که پنجاه سال در مسند مرجعیت باشد و چنین موضعی اتخاذ کند، از مرجعی که در مرجعیت و مراتب علم و استادی همسنگ آیت‌الله صدر باشد بسیار شگفت‌انگیز است که در کنار یک گروه مسلح و انقلابی بایستد، گروهی که می‌کوشند رژیم را براندازند و به نهادهای دولتی حمله برند و سران آن را ترور کنند، بدین امید که حکومتی اسلامی برقرار گردد و آیت‌الله العظمی سید صدرالدین صدر، مرشد و مرجع چنین تشکیلاتی باشد.»

در خلال گفتگو آثار درد و بیماری در چهره استاد حجّتی کرمانی، نمایان گردید.

از این رو، من اجازه خواستم تا گفتگو را به پایان برم و چنانچه اجازه دهند، مجدداً خدمت برسم. اما ایشان بزرگوارانه به ادامه گفتگو اشتیاق نشان دادند و به شکلی سریع و گذرا به برخی نکات اشاره کردند:

«من شاگرد امام صدر نبودم، اما برادر بزرگم آقا محمدجواد حجّتی کرمانی، قوانین الاصول را نزد ایشان خوانده و از حضور در درس وی لذت می‌برده و شیفته تسلط امام موسی و

شیرینی کلام و قدرت بیان ایشان بوده است.

به یاد دارم وقتی خبر وفات امام سید عبدالحسین شرف‌الدین، مصلح و علامه و یکی از ارکان تشیع را دریافت کردیم، احساس کردیم فقدان این دانشمند بزرگ خلأ جبران‌ناپذیری بر جای نهاده است، زیرا کسانی همچون مرحوم شرف‌الدین اندک‌اند و ایشان یکی از حلقه‌های بزرگ در زنجیره مصلحان مسلمان تاریخ به شمار می‌آیند و جهاد او در مدّت زندگانی‌اش جهادی است برآمده از ایمان وی به انسان و نه جماعت یا امتی خاص.

مدتی بعد از وفات امام شرف‌الدین، زمزمه‌هایی شنیدیم که در حوزه شایع شده بود؛ اینکه پسران سید شرف‌الدین یکی از فرزندان آیت‌الله صدر را طلبیده‌اند تا جانشین پدر آنان شود. بعداً شنیدیم که مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی به آقا موسی - که در نزد ایشان جایگاه ویژه‌ای داشت که خود می‌دانید - اشاره کرده بود که به لبنان برود.

در ادامه، ارتباط من با امام صدر تحکیم بیشتری یافت و این در زمانی بود که ایشان برای دیدار با مادر و خانواده‌اش به ایران آمده بود و من هم با برادرزاده ایشان یعنی دختر مرحوم سیدرضا صدر ازدواج کرده بودم و همین خود عاملی شد تا به ایشان نزدیک‌تر شوم و تشابهات فکری فی ما بین را بهتر دریابم.

از طرفی، ملاقاتی سرّی با بعضی از نزدیکان امام خمینی

(ره) و رهبران مبارزات مخفیانه ترتیب دادم و این در زمانی بود که امام خمینی (ره) به تازگی به ترکیه تبعید شده بود. آن ملاقات در منزل آقای هاشمی رفسنجانی صورت پذیرفت و درباره کارهای لازم، تبادل نظر شد.

آنچه از اخلاق امام صدر در آن دیدار به یاد دارم این است که وقتی ایشان به مجلس وارد شدند آیت‌الله شیخ حسین علی منتظری هم در آن مجلس حضور داشتند و چنان که می‌دانید قدّ آقای منتظری بسیار کوتاه است و امام صدر بسیار بلندبالا هستند.

با این وصف آقای صدر دست آیت‌الله منتظری را گرفتند، خم شدند و بوسیدند.

در حالی که آیت‌الله منتظری سعی می‌کرد او را از این کار باز دارد، امام صدر برای بوسیدن دست استادش اصرار به خرج می‌داد.

امام صدر در این خصوص استاد ما در اخلاق بودند. ایشان، عنوانی را که در لبنان بدان نایل آمده بودند به کنار نهادند و خم شدند تا دست استاد خود را ببوسند و این در حالی بود که ایشان مدت زیادی نزد آیت‌الله منتظری درس نخوانده بودند و تنها برخی مقدمات را نزد ایشان آموخته بودند.»

گفتگو با آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی^۱

آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی از خاطراتش با امام صدر چنین می‌گوید:

«درباره برادرمان سید موسی صدر، تا آنجا که به خاطر می‌آورم، شناخت من از ایشان به سال ۱۹۴۳ م (۱۳۲۲ ش) باز می‌گردد. در ابتدای این سال من به قم آمدم و با ایشان آشنا شدم و دیدارهایی که داشتیم، ما را رفته‌رفته به یکدیگر نزدیک می‌کرد. ما اوقات خوشی با یکدیگر سپری کردیم و در بسیاری مواقع به بحث و مناقشه درباره موضوعات فقهی می‌پرداختیم. ایشان دارای مزایا و امتیازاتی بود که ما نیاز به آنها را حس می‌کنیم و زمانی هم که ایشان به نجف عزیمت کردند، این کمبود را در حوزه قم کاملاً احساس کردیم. هنگامی که ایشان به لبنان نقل مکان کردند، ما به علت غیبت ایشان احساس غبن می‌کردیم، هر چند باور داشتیم که در آنجا نیازی بوده که ایشان را وا داشته تا در لبنان باشد.

ما ایشان را به عنوان یکی از علمایی که در آینده به اوج خواهند رسید می‌دیدیم، اما روزگار چنین خواست که وی نه در قم بماند و نه در نجف. ما آرزو می‌کردیم که جهان اسلام و دنیای تشیع از ابعاد اندیشه اسلامی او در عرصه‌های سیاست و علم و جوانب گوناگون فکری دیگر بهره‌مند شود.

(۱) این مصاحبه در تاریخ ۱۹۹۵/۱۲/۱۱ م مطابق با ۲۰ آذر ۱۳۷۴ ش در منزل مشار الیه انجام گرفته است.

به رغم اینکه ایشان مدت بسیار کوتاهی در نجف و زمان اندکی هم در قم ساکن بودند، برکات وجود ایشان در این دو حوزه، از جمله خاطرات خوب و زیبای اطرافیان ایشان و شاگردان و دوستان و هم‌صحبتان او بوده است.

این احساس من، از نبوغ علمی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی ایشان حکایت دارد. وی اموری را که بر دیگران بسیار گران و سخت می‌آمد به سادگی هرچه تمام‌تر درک می‌کرد و در این خصوص نظیر نداشت. آقای صدر یک متفکر واقعی و به تمام معنی بودند.

ایشان مصلح است و هر جا که ایشان حاضر باشد، از برکت وجود ایشان، امور اصلاح و رخنه‌ها سد می‌شوند. وی عیب‌ها و نقص‌ها را می‌دید و می‌کوشید کارها را سر و سامان دهد. حجم کار برای وی مهم نبود، بلکه آنچه برای ایشان اهمیت داشت این بود که اصلاح کند. امام صدر، علاوه بر اینکه متفکر و مصلح بود، از جمله فضایل ایشان که بسیار نادر الوجود است، حسن خلق و معاشرت نیکوی ایشان بود. هر کس که وی را می‌دید، شیفتهٔ اخلاق و اعمال ایشان می‌شد. او مردی مسئول بود و در کلام خود چه در برابر خدا و چه در برابر مردم و قانون احساس مسئولیت می‌کرد و می‌دانست که چه کار باید بکند.

من هیچ نکتهٔ منفی‌ای در وجود او نیافتم، و کسی را هم نمی‌شناسم که توانسته باشد بر او ایرادی بگیرد. البته هرکس

نقص یا عیبی دارد. همان طور که هر انسانی نقطه قوت دارد، دارای نقاط ضعفی هم هست، اگر کمالی دارد از نقص هم تهی نیست. این، انسان است و البته کسانی از این قاعده مستثنا هستند که یا نقصی در آنان نیست و یا اینکه نقاط ضعف آنان آنچنان اندک است که ملموس نیست، یا فضایل آنان به قدری زیاد است که عیب و نقص آنان را می پوشاند. آقای سید موسی صدر در این گروه جای داشت.

ایشان، یک امت بود، فرد نبود. وقتی که در قم زندگی می کرد از این فضایل برخوردار بود و وقتی هم به لبنان رفت باز از این فضایل بهره داشت و روز به روز بر آنها افزوده می گشت.»

پرسش مهم

تا کنون شاید توانسته باشیم مرحله زندگی امام موسی صدر را در ایران مورد بررسی قرار دهیم، هرچند هنوز هم به اطلاعات بیشتری نیاز داریم تا بتواند تمام صفاتی را که به عنوان ویژگی های بزرگ یاد کردیم برای ما تفسیر کند، ولی با همین مختصر، موضوع مورد بررسی را استخراج می کنم.

چه بسا در بررسی اخلاق یا رفتار یا تحصیل یک شخص، اشارات کلی کسی ما را از جزئیات بی نیاز کند، اما در مسائل مربوط به جهاد، اجمال و اختصار سودی نمی رساند. ولی چه توان کرد که امت ما شاهدان درجه اولی که از جزئیات آگاه بودند را از دست داده است. اولین این شهود، شخص امام

خمینی (ره) است و پس از ایشان کسانی که در اطراف ایشان بودند، همچون داماد و محرم اسرارش شیخ شهاب‌الدین اشراقی و فرزندش سید احمد و شاگرد برگزیده‌اش شهید مطهری و بزرگانی چون دکتر بهشتی و دکتر مفتاح و دکتر چمران و افراد دیگری که از سلسله مجاهدان بودند و اینک همگی راضی و خرسند در جوار پروردگار خویش آرمیده‌اند و با پیغمبران و امامان و صدیقان محشور گشته‌اند. آنان دنیای خود را بر پایه عشق به خداوند سامان بخشیدند و خداوند، به سبب محبتی که نسبت به آنان داشت، آخرت آنان را اصلاح فرمود.

حال که ما از حضور افراد آگاه از جزئیات محرومیم، اجمال کفایتان می‌کند. اگرچه پرسش‌ها بزرگ‌تر از این‌هاست. پرسش بزرگ این است: در اوایل دهه پنجاه میلادی، و در زمان دولت مصدق و مسئله ملی کردن نفت، از میان رهبران، آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی در صحنه بود و در کنار اینها جنبش مسلحانه‌ای به رهبری نواب صفوی تحت عنوان «فدائیان اسلام» وجود داشت.

در این میانه امام موسی صدر هم مسیر حرکت اجتماعی و سیاسی خود را دنبال می‌کرد و ویژگی‌های رهبری علمی را هم کسب کرده بود و چنان‌که پیش از این گفته شد، ایشان مسائل سیاسی روز را هم تعقیب می‌کرد. امام صدر با رهبران این دو جنبش چه ارتباطاتی داشت؟ چنانچه ایشان با این دو جنبش

مرتبط بوده آیا درس‌هایی که از امام خمینی فرا می‌گرفت، در سامان‌دهی اندیشه جهادی وی تأثیری بر جای نهاده بود؟

آیت‌الله اردبیلی در پاسخ به این پرسش می‌گوید:

«درباره ارتباط ایشان با امام خمینی باید گفت که امام از دیدار با کسانی که عامل ربودن ایشان بودند امتناع ورزید و بارها این مسئله را عنوان کرد و تا زمان رحلت خود بر این موضع استوار ماند، هرچند آنچه را در دل داشت بر زبان نمی‌آورد. یک بار ایشان به من فرمودند: اینها درباره اختفای آقا موسی جواب معقولی نمی‌دهند، بنابراین، من چطور با آنان دیدار کنم؟ امام، ایشان را فرزند خود و حتی نزدیک‌تر از فرزند خود می‌دانستند و قابل ذکر اینکه امام موسی با امام خمینی (ره) رابطه خویشاوندی هم داشتند.

درباره ارتباط وی با دیگران، به خاطر داریم دکتر بهشتی که دومین یا سومین شخصیت انقلاب اسلامی بود، شخصاً از آلمان به لبنان رفت تا از شرایط و اوضاع امام صدر کسب اطلاع کند و از افکار و پیشنهادهای وی بهره ببرد. این دو در مسائل عمومی دائماً با یکدیگر گفتگو می‌کردند. این دو، شخصیت‌هایی بودند که خصوصیات شبيه هم داشتند: هر دو از نظر فکری با هم نزدیک و هماهنگ بودند و در عرصه اصلاح و سیاست تفاهم داشتند و در عمل با یکدیگر همگام بودند. تنها چیزی که این دو را از هم جدا می‌کرد این بود که دکتر بهشتی در آلمان و آقا موسی در لبنان فعالیت می‌کرد.

پیش از انقلاب، ما در ایران با یکدیگر دیدار کردیم. دکتر بهشتی و مسئولان فعلی نظام نسبت به امام موسی صدر علاقه و احترام خاصی قائل بودند. همه در دل به او احترام می‌گذاشتند. هسته‌های اولیه انقلاب، که امام خمینی از اطرافیان خود تشکیل داده بود و تعدادشان به بیست نفر نمی‌رسید، اصل و پایه و جهت‌دهنده انقلاب بودند، و انقلاب به دست اینان پایه‌گذاری شد و امام صدر در صف مقدم این عده بود. اینان هسته‌های اولیه انقلاب و طراحان آینده بودند و پایه‌های بعدی انقلاب را بنیان نهادند و امام موسی عضو برجسته‌ای در میان آنان بود.

درباره جناح‌ها و نیروهای ملی نیز امام موسی صدر بی‌آنکه عضو آنان باشد، با آنان ارتباط داشت. وی با نواب صفوی و یارانش و کاشانی و هوادارانش و جبهه ملی و نهضت آزادی روابطی داشت و سعی می‌کرد از آنها استفاده فکری ببرد، و در کنار اینها وی در میان نیروهایی که مسئولیت برنامه‌ریزی برای آینده و اداره امور را بر عهده داشتند عضوی برجسته و شاخص به شمار می‌آمد.

اگر امام صدر امروز در میان ما بودند، از سوی ایشان فایده بزرگی نصیب اسلام می‌شد.

امروز شرایطی حاکم است که با شرایط گذشته تفاوت دارد. اگر او امروز در کنار ما بود، امیدها و آرزوهای بسیاری به ایشان می‌داشتیم.»

گفتگو با آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی^۱

از اوایل قرن بیستم تا میانه این قرن توفان‌های غرب‌زدگی تا دروازه‌های قم پیش تاخته بود. این چالش، خصوصاً هجوم کمونیسم، صریح و روشن و تهاجمی بود. آیت‌الله مکارم شیرازی فعالیت‌های اولیه نسل خود را، ضمن بیان روابطش با امام موسی صدر، چنین توضیح می‌دهد:

«در هیچ‌یک از مطبوعات آن زمان اصلاً نام و یادی از اسلام نبود. ما این طنین را در قم در افکندیم و امام موسی صدر پیش‌تاز این فعالیت بود و توانستیم با وجود فقدان امکانات لازم، محیطی را که برای انجام چنین فعالیت‌هایی لازم بود، مهیا کنیم.»

نخستین مجله‌ای که در حوزه علمیه قم منتشر گردید، همین مجله مکتب اسلام بود. مقامات حکومتی اجازه نشر آن را نمی‌دادند اما آیت‌الله الطعمی بروجردی (ره) و افکار عمومی از ما حمایت کردند.»

ایشان در ادامه سخنان خود می‌گویند:

«سپس فعالیت دیگری را آغاز کردیم که باز هم امام صدر از چهره‌های بارز و در صف اول آن حرکت بودند. در آن دوران فعالیت‌های کمونیست‌ها در ایران، گسترده بود، کتاب‌هایشان

(۱) این مصاحبه در تاریخ ۱۳۹۵/۱۲/۱۰ مطابق با ۱۹ آذر ۱۳۷۴ ش در مدرسه امام علی (ع) در قم صورت گرفته است.

منتشر می‌شد و حملات و قیحانه‌شان به اسلام شدت یافته و تا بدانجا رسیده بود که کتابی به نام نگهبانان سحر و افسون منتشر کردند و منظورشان روحانیون بودند.

پژواک این کتاب در همهٔ مناطق منعکس شد و همگان متوجه شدند که اگر آنان کتاب‌های خود را بدین صورت منتشر سازند، چه خطر بزرگی پیش خواهد آمد.

برای رویارویی با تبلیغات کمونیستی تصمیماتی اتخاذ شد. ما با آقا موسی و آقای بهشتی و بعضی از دوستان جمع شدیم و گفتیم که ما باید کتاب‌های اینها را بخوانیم و بفهمیم که چه می‌گویند و بعد دربارهٔ جوابی که به آنان باید بدهیم، بیندیشیم.

به راستی که آقا موسی در این جلسات همچون ستاره‌ای درخشان می‌درخشید و ما با همکاری ایشان توانستیم این حرکت را رونق ببخشیم و با تلاش ایشان موفق شدیم کتاب‌هایی علیه کمونیسم به چاپ رسانیم و در نهایت جامعه را نسبت به حرکتی که از آن غافل بود، هشیار و بیدار سازیم.»

ما صفاتی از تار و پود عاطفهٔ خویش برای افراد می‌بافیم. گاه، بسته به روابط مثبت یا منفی ما با فرد موصوف، خصوصیات او بزرگ می‌شود و گاه کمرنگ و بی‌جلوه می‌گردد. در زندگی‌نامه‌ها، صفات افراد به صورت یک نوار ضبط‌شده در می‌آید که گوشه‌ای کوچک از صدها عبارت

اخلاقی از قبیل علم و ادب و شعر و زهد و تقوا و پرهیزگاری و فهم و سایر خصوصیات دیگر را به ما می‌نمایاند. آنگاه ما تمامی این صفات را به عنوان هدیه بزرگداشت یکی از این بزرگان، تقدیم می‌داریم.

موقعیت علمی امام

از جمله حقوق هر نویسنده‌ای آن است که هر طور می‌خواهد به ارزیابی موضوعات بپردازد. پس یا به هر سخنی که پیشینیان گفته‌اند اعتماد می‌کند یا اینکه خود درباره آنها به پژوهش می‌پردازد. اما ما حق داریم اگر با یک عالم یا شاعر روبرو گشتیم، نمونه‌هایی هر چند گذرا از زندگی آنان ذکر کنیم تا بدین وسیله با مؤلفان زندگی‌نامه‌ها همگام و همراه شویم. از این رو، اگر یکی از دوستان امام صدر درباره ایشان خصوصیتی را ذکر کند ما می‌کوشیم تا توسط خود او یا دیگری به ادله‌ای دست یابیم تا این صفت را برای ما تفسیر کند. هنگامی که امام صدر به لبنان آمد، نظریات و ارزیابی‌های متفاوتی در مورد سطح علمی امام صدر مطرح شد. گرچه سطح علمی کسی که ارزیابی می‌کرد مشخص نیست و نیازی هم به دانستن آنها نیست. ما به آیت‌الله العظمی ناصر مکارم شیرازی گوش می‌سپاریم که خاطرات خود را بازگو می‌کند. در صفحات پیشین از قول ایشان نقل کردیم که وی از دوستان امام صدر بود، ولی نگفتیم که نظر ایشان غالباً با دیدگاه موسی

صدر متفاوت بوده؛ اما در هر حال ایشان یک دانشمند واقعی است و حق ایشان است که ما به کلامشان گوش فرا دهیم، آنجا که می‌گویند:

«سطح علمی حوزوی بعضی افرادی که بعد از پیمودن مراحل حوزوی به دانشگاه روی آورده‌اند و مراحل دانشگاهی را طی می‌کنند ضعیف می‌شود، ولی امام صدر از زمره کسانی بود که با وجود تحصیلات دانشگاهی، معلومات حوزوی‌اش ضعیف نگردید. این نکته در واقعه‌ی زیر به وضوح معلوم می‌گردد:

یکی از علمای بزرگ به نام آیت‌الله شیخ محمدکاظم شیرازی که در اواخر عمر در نجف اشرف مرجع تقلید به شمار می‌آمد، به قم تشریف آورده و میهمان آیت‌الله فیض، یکی از بزرگان علمای قم، شده بودند.

ما به همراه آقا موسی صدر و عده‌ای دیگر از رفقا برای دیدن آیت‌الله شیرازی رهسپار شدیم. در آن مجلس امام صدر، از درس اصول کتاب مرحوم آخوند خراسانی و حاشیه‌ای که به رسائل دارد، موضوع استصحاب را مطرح کرد. مرحوم آخوند، نظری در مورد کتاب رسائل مرحوم شیخ انصاری دادند و امام صدر هم بر رأی مرحوم خراسانی ایرادی داشت. این در حالی بود که تنها بیست یا بیست و دو سال از عمر آقا موسی می‌گذشت.

وقتی امام صدر از نقد نظر آخوند فراغ یافت، آیت‌الله

شیرازی به دفاع از آخوند و رأی او پرداخت و پرسش و پاسخ مفصلی میان آن دو رد و بدل گردید تا آنجا که آیت الله شیرازی اقرار کرد که بیشتر از این نمی تواند از رأی آخوند دفاع کند! البته آیت الله شیرازی (ره) مردی عادل و منصف بود؛ زیرا وقتی که دید ایراد وارد است، دست از دفاع برداشت. از طرف دیگر، مباحثه یک جوان با یک مرجع سالخورده در نظر ماکار بزرگ و مهمی به حساب می آمد.»

علم، سلاح مبارزه

این خاطره را نقل کردیم، نه از باب اینکه خواسته باشیم مراتب دانش و اجتهاد امام موسی صدر را برجسته سازیم و از طرفی خود ایشان نیز به سخنانی که درباره مراتب علمی وی گفته می شد اعتنایی نمی کرد. شاید عدم اعتنای او به این گفته ها به سبب اصالت اجتهاد و درس در خانواده صدر باشد. مثلاً پسرعموی ایشان، شهید سید محمدباقر صدر، هنوز به هجده سالگی نرسیده بود که به درجه اجتهاد نایل آمد و عمویش، سید حیدر، پدر سید محمدباقر اشکالی در کتب فقه به نام او ثبت است به عنوان «المشكلة الحیدریة»، علاوه بر اینها سید صدرالدین پدر امام موسی و نیز سید اسماعیل جد او و سید صدرالدین جد پدرش همگی در سن جوانی به مقام اجتهاد دست یافتند. یکی از عموهای پدری امام موسی به آقا مجتهد معروف شد، آن هم در سنی که هنوز موی بر صورتش

نروییده بود. لقب او از اسمش معروف‌تر شده بود. به همین سبب مسئلهٔ اجتهاد امام موسی از نظر خودش اهمیت چندانی نداشت، بلکه اگر ایشان به این مقام نائل نمی‌آمد جای تعجب و شگفتی بود. وقتی دوستانش او را متّصف به نبوغ می‌کنند، ما نبوغ ایشان را از مسلمات می‌دانیم.

اما آنچه موجب می‌شد امام صدر به حرف‌هایی که دربارهٔ مراتب علمی ایشان گفته می‌شد توجه نکند، آن بود که وی علم را ابزاری برای شناخت خداوند می‌دانست، همچنان که خود وی همواره می‌گفت اگر انسان این وسیله را دارا شود باید فایدهٔ آن را به متعلم تعمیم دهد و آن را به غیر متعلم بیاموزد. این نیز روش اسلام است و شیوه‌ای است که امام صدر مروج آن بود. هرگاه آیهٔ شریفهٔ *وَأَنْفَقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ* را می‌خواند، علم را یکی از چیزهای مهم و محبوب انسان قلمداد می‌کرد و به روایاتی همچون «زکات علم، انفاق آن است» یا «ثروت با خرج کردن کاستی می‌یابد و دانش با انفاق فزونی می‌گیرد» و روایات دیگر از این قبیل استشهاد می‌کرد.

با توجه به تأکید آیت‌الله مکارم شیرازی مبنی بر اینکه امام صدر، دروس دانشگاهی را خواند، ولی پرداختن به آن دروس تأثیری بر حضور ذهنی او در مطالب و مباحث و اشکالات فقهی یا اصولی نگذاشت، درمی‌یابیم که امام صدر علم را وسیلهٔ خدمت به مردمان می‌دید، نه اینکه بخواهد از علم به عنوان وسیله‌ای تبلیغاتی یا عاملی برای غرور استفاده کند. از

این رو، ایشان برای استفاده از دروس استادان، ولو در یک موضوع، پای تمامی تریبون‌ها و منبرهای معتبر می‌نشینند تا از اختلاف دیدگاه‌های استادان و شیوه‌های آموزشی متفاوت آنان و در نتیجه اختلاف شیوه‌های فکری ایشان بهره‌گیرد و آن‌گاه به یکی از این شیوه‌ها بگراید یا تناسبی میان آنها ایجاد کند و یا اساساً شیوه‌ای غیر از این شیوه‌ها را پیگیری کند.

به نظر من ایشان پس از حضور در دروس مختلف، شیوه‌ای مستقل و شاخص را اتخاذ می‌کرد. من این نکته را از گفته‌های کسانی که در محضر درس او شرکت می‌جستند و جمعیت کثیری هم بودند دریافته‌ام. ایشان از زمانی که خواندن زبان عربی را آغاز کرد تا وقتی که به خواندن اصول روی آورد، تمامی کسانی که از این مرحله یاد کرده‌اند او را با صفت «استاد» نام برده‌اند، در حالی که رفقا و همدرسان او - با اینکه همه افراد برجسته‌ای بوده‌اند - هنوز در دوران طلبگی به سر می‌برده‌اند.

از همین جا می‌توان ورود او را به دانشگاه چنین تفسیر کرد که هدف وی این نبوده که در شمار دانشجویان علوم جدید محسوب شود.

انتخاب رشته اقتصاد در دانشکده حقوق نیز چنین بوده است. بلکه به گمان من وی به دو علت به تحصیلات دانشگاهی روی آورد؛ یکی استفاده از متدولوژی جدید و دیگر اطلاع از نظریات اقتصادی جدید و مکاتب مختلف

اقتصادی و مخصوصاً مکاتب مشهور، مثل سرمایه‌داری و کمونیستی.

اما علت این امر چه بود؟ این سؤال ما را به همان سخن پیشین برمی‌گرداند که وی علم را برای خودش نمی‌خواست بلکه برای جامعه، آن هم در گسترده‌ترین معنای آن، می‌خواست است.

اگر وی علم را در شعاع محدود می‌طلبید، جایگاهی چون مرجعیت انتظار او را می‌کشید و خود او و رفقایش تصریح کرده‌اند که مرجعیت یکی از جایگاه‌های ایشان بوده است.

اگر او دانشکده حقوق را می‌خواست تا به مناصب و مقامات دنیوی برسد، در پی گرفتن تخصص در حقوق بین الملل یا حقوق اساسی یا مدرسه عالی قضایی بر می‌آمد و به عنوان قاضی تعیین می‌شد. ولی او رشته اقتصاد را برگزید. چون ایران، میدان نبرد دین و الحاد بود. لذا در صدد بر آمد در رشته‌ای تخصص پیدا کند که علاوه بر سلاح و ابزار مؤمنین، به ابزار و اسلحه حریف هم مجهز شود. بدین ترتیب او می‌توانست با آمادگی کامل و در حالی که مجهز به سلاح حریف بود، با در اختیار داشتن سلاحی که حریف فاقد آن بود، با او به مبارزه برخیزد.

آنچه این استنباط ما را تأکید می‌کند، گفتار آیت‌الله مکارم شیرازی است که اظهار داشتند:

«... شکل‌گیری اندیشهٔ تأسیس مجلهٔ مکتب اسلام، بعد از زمانی بود که ما تصمیم گرفتیم با خط کمونیسم به مقابله برخیزیم و من معتقدم که این از مسائلی بود که امام صدر همواره به آن می‌اندیشید.»

از طرفی دکتر ابراهیم یزدی، اولین وزیر خارجهٔ دولت انقلاب اسلامی نیز در تأیید همین نکته می‌گوید:
«بسیاری از روحانیون در آن دوره از حوادثی که پیرامون آنان رخ می‌داد آگاهی نداشتند و به رویدادهای زمان خود احاطه نداشتند، اما آقای صدر از اوضاع زمان خود اطلاع داشت و زمان خود را درک کرده بود.»

گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی^۱

از زبان آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی توصیف حالت سیاسی مردم و دانشجویان را، به ویژه در ایران، شنیدیم و اینک بجاست تصویر دیگری از آن اوضاع، از زبان آقای دکتر ابراهیم یزدی، در زمانی که در دانشکدهٔ پزشکی به تحصیل اشتغال داشتند، بشنویم، تا بینم ایشان از سید موسی صدر چه می‌گویند:

«آقای صدر به دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران آمد. در آن زمان جوّی پر از آشوب و جنجال بر ایران حاکم بود. دوران

(۱) این گفتگو در تاریخ ۱۳۷۴/۱۲/۴ م مطابق با ۱۳ آذر ۱۳۷۴ ش در دفتر ایشان در تهران انجام شده است.

جنبش ملی کردن نفت بود و مردم با سلطه استعماری انگلیس درافتاده بودند. این مبارزات سیاسی، دانشگاه‌های ما را پر از شور و هیجان کرده بود.

جنبش اسلامی در آغاز راه خود بود و در محیط دانشجویی و دانشگاه‌ها، این کمونیست‌ها بودند که بیشتر از همه فعالیت می‌کردند، بعد از آنان بهایی‌ها فعال بودند و جنبش دانشجویان مسلمان کم‌اثرترین جنبش بود. دانشجویان متعهد، به سبب جو عمومی و ضد دینی‌ای که در آن روزها وجود داشت، گرایش‌های مذهبی خود را پنهان می‌کردند...» وی در ادامه می‌گوید:

«آشنایی با کسانی از قبیل مرحوم دکتر بهشتی و سید موسی صدر، تأثیر شگرفی بر گروه‌های اسلامی دانشجویی داشت. چون دانشجویان می‌دیدند که روحانیون هم می‌توانند با دانشجویان معاشرت و بحث و گفتگو کنند.»

رابطه دکتر یزدی برای مدتی با امام موسی صدر قطع شده بود. این قطع رابطه مربوط به دوره‌ای بود که نهضت آزادی‌بخش ملی با ناکامی روبرو شد و دوباره دیکتاتوری بر ملت ایران سایه گستراند. ارتباط مجدد میان آن دو زمانی برقرار شد که امام موسی صدر در لبنان مستقر شد و انقلاب اسلامی به میدانی برای فعالیت نیازمند بود و پایگاهی برای ارتباط با امام خمینی (ره) و جلب حمایت افراد می‌طلبید و وجود امام صدر در لبنان باعث شد که تمامی این مقدمات در

آن دیار فراهم گردد.

ارتباط دائم و حضور دکتر یزدی در لبنان در مواقعی که مقدمات انقلاب اقتضا می‌کرد، به وی اجازه می‌داد تا با برخی از نظریات امام صدر دربارهٔ احیای لبنان آشنایی پیدا کند. ایشان دربارهٔ تأسیس سازمان «حرکتة المحرومین» که دربرگیرندهٔ مسیحیان و مسلمانان بود، سخن می‌گوید و با توجه به منشور این سازمان دربارهٔ امام موسی صدر چنین اظهار می‌دارد:

«ایشان، فردی ژرف‌نگر و دوراندیش بود به گونه‌ای که می‌خواست به طور کلی برای تمامی مسلمین و بالخصوص برای شیعیان جایگاهی ایجاد کند و آنان هم خود را صاحب اعتبار و وزنی ببینند و نه تنها شیعیان به چنین مقصدی برسند، که تمامی محرومان لبنان این‌گونه شوند.»

دکتر یزدی می‌گوید:

«ایشان برای دفع ظلم از شیعه، طرح‌هایی ارائه دادند و باور به این نکته را ضروری می‌دانستند که شیعه برای دستیابی به قدرت طایفه‌ای تلاش نمی‌کند، بلکه می‌خواهد همگام با تمامی طوایف لبنانی از مساوات در حقوق برخوردار باشد.»

دکتر یزدی در ادامه می‌گوید:

«سید موسی قصد داشت طایفه‌گرایی را در لبنان از بین ببرد و راه حل اساسی را در ایجاد حکومتی دموکراتیک و بدون هرگونه پیوند و گرایش طایفه‌ای می‌دانست. در نظر سید

موسی لبنان دارای دو مشکل بود؛ نخست مسئله جنوب و رانده‌شدگان فلسطینی و به تبع آن تجاوزات و حملات مکرر اسرائیلی‌ها که فرقی میان مسلمان و مسیحی قائل نبودند و دوم مشکل طایفه‌گرایی در لبنان بود. سید موسی عقیده داشت که اگر مشکل جنوب لبنان حل نشود، هرگز مسئله لبنان به طور کلی و اساسی حل نخواهد شد.

مسئله لبنان قابل حل است مشروط بر اینکه مردم لبنان برای انتخاب آزاد یک رئیس جمهور برای تمامی لبنان و بدون در نظر گرفتن موقعیت طایفه‌ای رئیس جمهور، پای صندوق رأی بروند. نظر سید موسی صدر این است؛ یعنی حکومتی غیر طایفه‌ای و دموکراتیک. به این ترتیب، مردم می‌توانند از امکانات مساوی برخوردار شوند و همگی در کشوری آزاد، آزادانه زندگی کنند.»

دکتر یزدی سخن خود را این گونه به پایان می‌رساند:
«امام موسی صدر، یک شخص نبود. او یک عقیده بود، یک اندیشه... روش او، روش صلح آشکار بود و به لبنانی مستقل، دموکراتیک و مقاوم می‌اندیشید.»

دکتر یزدی، کمک‌های امام صدر به انقلاب و تمامی جنبش‌های اسلامی ایرانی را فهرست‌وار بر می‌شمرد که ما مختصراً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

– ایشان لبنان را به محیط مناسبی برای ارتباط میان علمای بزرگ نجف، به ویژه شهید سید محمدباقر صدر و امام خمینی

(ره) تبدیل کرد.

– با توجه به آزادی حرکت در لبنان و ارتباط امام صدر با شیعیان کشورهای عربی، ایشان توانست زمینه مساعدی را برای معرفی امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی مهیا کند، چرا که در محیط کشورهای عربی نسبت به اینها آگاهی وجود نداشت.

– وقتی امام خمینی از ترکیه به عراق منتقل شد، روزنامه‌های لبنانی تعلیقات و تحلیل‌های نامناسبی در این باره نوشتند. در آن شرایط، مواضع امام صدر در تعدیل دیدگاه‌ها یا نرم شدن لحن روزنامه‌ها بسیار مؤثر بود.

– دکتر یزدی در زمان حضور در لبنان شخصاً ناظر فعالیت‌های امام موسی صدر با رسانه‌های خبری بوده و می‌دیده است که ایشان چگونه با استفاده از روابط خود در برابر دستگاه‌های خبری رژیم شاه می‌ایستاده است. امام صدر، با کمک اطرافیان، پل‌هایی ارتباطی با جنبش‌های فلسطینی و مجاهدان شیعه و سنی لبنان ایجاد کرد.

– اولین مصاحبه و حضور امام خمینی در مطبوعات غرب، از رهگذر فعالیت‌های امام صدر بود که مصاحبه‌ای را برای امام خمینی در نجف ترتیب داد. شخص مصاحبه کننده، لوسیان جورج خبرنگار لوموند^۱ بود که با یک خانم شیعه

1) *Lemonde*

ازدواج کرده و در محضر آقای صدر تشرّف به اسلام حاصل کرده و شناسنامه لبنانی گرفته بود. امام صدر مخفیانه این مصاحبه را ترتیب داد و بعداً هم این مصاحبه، بدون کوچک‌ترین دخل و تصرفی، به چاپ رسید.

– وقتی ما (دکتر یزدی) تصمیم گرفتیم مرکز فعالیت خود را از مصر به لبنان منتقل کنیم، امام صدر زمینه مناسب و حرکت آزادانه و امکانات آموزش را برای ما فراهم کرد.

– ایشان با رهبران و سران نهضت آزادی به ویژه با آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی پیوسته در ارتباط بود و درباره مسائل مربوط به ایران با آنان گفتگو می‌کرد. همچنین با جنبش اندیشمندان مسلمان ایرانی و جنبش احیای دینی در ارتباط بود.

– پس از وفات سید مصطفی خمینی، برادر ایشان سید احمد به نجف آمد و امام خمینی ایشان را رأساً به لبنان فرستاد تا با امام صدر درباره امور مرتبط با انقلاب گفتگو کند. من هم به اتفاق مرحوم دکتر چمران در آن جلسه حضور داشتم.

– اعضای نهضت آزادی در داخل و خارج ایران و آنهایی که در اروپا و آمریکا بودند و نیز همه انقلابیون ایرانی به امام صدر مدیون هستند، چرا که ایشان زمینه‌های ارتباط این افراد را با امام خمینی فراهم می‌کرد و در لبنان از آنان حمایت می‌کرد. او در ایجاد شرایط لازم برای فعالیت آنان در اروپا و آمریکا نقش داشت و معضلاتی را که برای آنان پیش می‌آمد حل

می‌کرد. یکی از این موارد وفات دکتر شریعتی و تلاش برای جلوگیری از فرستادن جنازه او به ایران بود که امام موسی صدر اسباب دفن پیکر آن مرحوم را در زینبیه دمشق فراهم آوردند.

نجف اشرف

در سایه سار علوی (ع)

گفتگو با آیت الله سید محمدباقر حکیم
گفتگویی دیگر با آیت الله سید محمدباقر حکیم
گفتگو با آیت الله محمد مهدی شمس الدین
گفتگو با آیت الله سید محمدحسین فضل الله

در سایه‌سار علوی (ع)

در مختصر اوراق پیشین، همراه و همگام با امام صدر، در ایران بودیم و حرکت اجتماعی، علمی و سیاسی ایشان را دنبال کردیم. اینک برای تکمیل این مرحله با او راهی نجف اشرف می‌شویم. او که پس از رحلت پدر بزرگوارش از اداره امور مرجعیت آن مرحوم آسوده گشته، اینک رو به نجف نهاده تا با همان شیوه گذشته به استفاده علمی و فکری از محیط نجف همت گمارد.

نجف برای هر کس که به فهم ژرفای فقه می‌اندیشد، نهایت آرزو و سکوی پرتاب است. جویندگان آشیانه عقاب‌ها دمی آرام نگیرند، مگر آنکه در افق‌های آکنده از عطر امامت به گردش پردازند و از آب زلال چشمه علی (ع) سیراب شوند و حقیقت و محتوای دریا بوند. از این رو هر کس که در انتخاب سرچشمه‌های گوارا دستی دارد، روی به نجف می‌نهد.

هجرت علمی به نجف اشرف، برای فضایی که از حوزه‌های قم فارغ التحصیل شده‌اند، سنتی است که ایرانیان

صدها سال بدان پایبند بوده‌اند و در واقع بیشتر برای خوشه‌چینی از خرمن نجف تلاش می‌کرده‌اند. برجستگی و فضیلت طلاب نجف بر کسانی که از خارج به این شهر رو می‌آورند نمایان است. پیش از رسیدن امام صدر و دوستان او به نجف، در آن زمان، اخباری به قم می‌رسید و از پدیده‌ای سخن می‌گفت که نجف در طول سال‌ها به خود ندیده بود. این پدیده، همانا تمایز ایرانیان از دیگر کسانی بود که در حوزه آیت‌الله العظمی خویی (ره) و در مکتب نجف پرورش یافته بودند. این مطلب را آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی برایم بازگو کرده است.

این، نخستین مطلبی بود که درباره‌ی دوران زندگی امام موسی صدر در نجف بدان دست یافتم. دومین مطلب را از سید جمال‌الدین ملایری شنیدم که گفت: «منزل امام صدر، محل تجمع برادران ایرانی بود. ما در آنجا با یکدیگر دیدار و درباره‌ی مسائل کلی گفتگو می‌کردیم و به مباحثه درباره‌ی مسائل علمی می‌پرداختیم و یا به خواندن شعر مشغول می‌شدیم و در هر زمینه که بحث می‌کردیم، امام صدر محور موضوعات بود.

روزی شیخ هادی فخرالمحققین به نجف آمد. من از زمانی که در مشهد بودم ایشان را می‌شناختم و شیفته‌ی مجالس ایشان بودم. ایشان را که از خطبای مشهور و اهل اصطهبانات شیراز بود به امام صدر معرفی کردم و بعد از آنکه آیت‌الله محمود

شاهرودی نمازشان را در مسجد هندی تمام کردند، به سخنرانی او گوش دادیم.

در همان زمان از واکنش سید ابراهیم اصطهباناتی، که او نیز همشهری خطیب مذکور بود، جا خوردیم. زیرا وی شنیدن سخنرانی فخرالمحققین را به دلیل اینکه متمایل به فرقه صوفیه ذهبیه بود، تحریم کرده بود. این امر سبب شد تا امام صدر با مراجع دیدار و گفتگو کند تا حیثیت و اعتبار فخرالمحققین را بازگرداند.»

از آیت‌الله سید جمال‌الدین ملایری علت این اقدام موسی صدر را پرسیدم که آیا وی برای رفع مظلومیت از فخرالمحققین این کار را کرد یا بدین جهت که خود نیز تمایلات صوفیانه داشته است. ایشان در پاسخ گفتند: این کار برای رفع ظلم از انسانی بود که متهم به چیزی شده که در او نیست.

گفتگو با آیت‌الله سید محمدباقر حکیم^۱

در این میان آیت‌الله سید محمدباقر حکیم، رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، تلاش برای رفع مظلومیت از آن خطیب را فقط یک عامل می‌داند، ولی سبب عمده دیگری را هم برای این اقدام مؤثر می‌بیند:

«در آن بُرّه ملاحظه می‌کردیم که امام صدر اهتمام ویژه‌ای

(۱) این مصاحبه در تاریخ ۱۳۹۵/۱۲/۴ مطابق با ۱۳ آذر ۱۳۷۴ ش در دفتر مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق در تهران انجام شده است.

به امور عام و اصلاح کلی اوضاع حوزه علمیه نشان می‌دادند. من هنوز یکی از مسائل مهمی را که در حوزه نجف اشرف اتفاق افتاد و امام صدر هم در آن نقشی داشت، به خاطر دارم. قضیه از این قرار بود که یکی از خطبای معروف ایرانی، مرتب به نجف می‌آمد و به منبر می‌رفت و به مناسبتی سخنرانی می‌کرد. این خطیب دارای اندیشه‌هایی فلسفی و عرفانی بود و همین امر سبب می‌شد که برخی از علمای نجف در مقابل او موضع منفی بگیرند. چرا که در نجف برخی علما در قبال افکار و اندیشه‌های فلسفی موضع مخالفت می‌گرفتند. چنان‌که معروف است، عرصه علم دو رویکرد اصلی داشت؛ یکی رویکردی که بر عقل و تفکر منطقی و فلسفی استوار است و در استنتاج و وصول به حقایق برای این روش اهمیت زیادی قائل است و، رویکرد دیگر، می‌کوشد این جنبه از انسان را نادیده بینگارد و فقط بر نقل اتکا کند، بدون آنکه برای عقل نقش مهمی قائل شود. این مسئله آن عالم را وادار به مقابله با آن خطیب و در نهایت صدور حکم تکفیر او کرد و مردم را برای شنیدن سخنرانی‌ها و حضور در مجالس او با مشکل روبرو ساخت و منجر به بروز بحران در حوزه شد.

امام موسی صدر در اصلاح این مسئله نقش مهمی داشت، زیرا ایشان ارتباط گسترده‌ای با مراجع و علما برقرار کرد و با آنان درباره این خطیب گفتگو کرد تا آنجا که آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم (ره) از آن خطیب برای ایراد سخنرانی در

مجلسی عمومی دعوت کرد و کارها به سامان در آمد و نگاه علما در قبال تفکر فلسفی و عرفانی اصلاح گردید.

امام صدر توجه خاصی به مسائل و اوضاع عمومی داشت. علاوه بر این، ایشان از پشتوانه اجتماعی خاصی برخوردار بود. شاید همین پشتوانه اجتماعی و توجه به شئون عامه بود که منجر به هجرت ایشان به لبنان شد، در حالی که ایشان از متقدمین طلاب و فضلالی حوزه نجف به شمار می‌آمد، و اگر در حوزه می‌ماند یکی از مجتهدان بزرگ می‌شد و در نتیجه به موقعیت خاصی از ناحیه علمی دست می‌یافت. با وجود این، وی به سبب اهمیت رویکردهای اصلاح‌گرایانه و اجتماعی، آن فرصت را رها کرد و هجرت به لبنان را به ماندن در یک مرکز علمی، یعنی نجف، ترجیح داد. حال آنکه ایشان اساساً به نجف هجرت کرده بود تا سطح علمی خود را بالا ببرد.

برای توضیح بیشتر و کسب اطمینان از درستی این دیدگاه نسبت به امام صدر از آیت‌الله حکیم پرسیدم: آیا دفاع امام صدر، به علت تأیید اندیشه فلسفی-عرفانی بوده یا به این علت که آن خطیب را مظلوم می‌دید؟ ایشان پاسخ داد:

«در حقیقت، این دفاع، هر دو بُعد را در بر داشت و هر دو عامل از عناصر تحریک کننده ایشان بود. بُعد نخست، همان بعد اصلاحی است تا شبهه را از حوزه نجف و کلاً از حوزه‌های علمیه برطرف سازد و این شبهه را که حوزه‌های علمیه ضد تفکر فلسفی و عرفانی و عقلی هستند و فقط به نصوص

می‌پردازند، از میان بردارد. در واقع مکتب اهل بیت (ع) به طور کلی چنین چیزی را رد می‌کند، زیرا توقف بر احادیث، در مکتب اهل بیت به عنوان مکتب اهل حدیث معروف و شناخته است و چنین اندیشه و شیوه‌ای، مردود است؛ بدین اعتبار که این امر در کل از ناحیه علمای نجف نبود بلکه فقط از سوی یک تن از علما سر زده بود. در حقیقت سکوت علما چنین وانمود می‌کرد که گویی تمامی حوزه نجف با این روش موافقاند و این مکتب و چنین شیوه فکری را می‌پذیرند. لذا امام صدر دخالت کرد و با این حرکت، موضع حوزه علمیه نجف را آشکار ساخت.

انگیزه دیگر اقدام امام، مسئله مظلومیت آن خطیب بود. وی، نعوذ بالله، کافر که نبود، فقط دارای برخی تصورات بود. به فرض که این تصورات خطا و ناصحیح هم بوده باشند، نمی‌توان به او نسبت کفر داد.

بنابراین، متهم ساختن آن خطیب به کفر، با چنین درجه‌ای از انحراف و خطا، نمایانگر مظلومیت آن خطیب بود. طبعاً انسانی که از حس مسئولیت در قبال جامعه و مسائل محرومین برخوردار است در چنین مواقعی اقدام خواهد کرد. در کنار امام صدر گروهی از طلاب بودند که آنان هم وی را تأیید می‌کردند. در هر حال، ایشان موافقت گسترده علما و مراجع نجف را در این خصوص جلب کرد.

این موضع‌گیری، در عین حال از روشن‌بینی و حساسیت

وی در قبال چنان قضایای مهمی حکایت می‌کند.»

بازگشت به آغاز

آیت‌الله حکیم، توضیحات مهمی دربارهٔ یکی از ابعاد حرکت امام صدر ارائه داد که ما در ادامه دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت. اما سخن دربارهٔ علت نماندن امام صدر در نجف پیش آمد، و اینکه برادرزادهٔ ایشان، دکتر کاظم صدر، نیز تعریف کرد که عمومیش به قم آمد و اظهار می‌داشت که به علت حالتی که در حوزهٔ نجف وجود دارد، دیگر نمی‌خواهد تحصیلاتش را در آنجا دنبال کند. چون هر کس که در نجف می‌ماند، برای مرجعیت تلاش می‌کند. علاوه بر این، پیش‌تر گفتیم که هدف امام صدر، رسیدن به مرجعیت نبوده یا، به عبارت بهتر، شرط ایشان برای مرجعیتی که خود می‌خواست غیر از آن شروطی بود که مرجعیت بر آن بنا شده بود.

شاید با توجه به برخی نکات، شروطی را که امام صدر برای مرجعیت خود قایل بود، بتوان شناخت. ایشان در یکی از خاطراتی که دربارهٔ پدرش نقل می‌کند، می‌گوید که وی به مدارس رسمی و جدید می‌رفت و درس می‌داد. این شیوه کاملاً با سلوک یک مرجع تعارض داشت. امام صدر هم شیوهٔ پدرش را تأیید می‌کند، زیرا این شیوه، مرجعیت را در فضای مردمی قرار می‌دهد، مردمی که فتوای مرجع برای آنان است و همچنین باعث ارتباط بیشتر با جوانانی می‌شد که دانش‌هایی

را می‌آموختند که با فرهنگ اصیلشان پیوندی نداشت. قبلاً نظر مرحوم سید صدرالدین صدر را درباره تقسیم‌بندی مدارس جدید به «دولتی، بیگانه و ملی» ذکر کردیم و گفتیم که به نظر ایشان دو نوع نخست از این مدارس، به علت عدم اهتمام به فرهنگ کشور دانش‌آموزان، فایده چندانی ندارند. اگر روش سید صدرالدین در سطح وسیع اجرا می‌شد، دیگر از آیت‌الله مکارم شیرازی شکایتی از اوضاع قم و نیز از دکتر یزدی گلایه‌ای از محیط دانشگاهی نمی‌شنیدیم.

شیوه سید صدرالدین تعمیم نیافت، زیرا ارتباطی که باید میان رهبری و جامعه پدید می‌آمد، توسعه پیدا نکرد. به گفته آیت‌الله مکارم شیرازی، گروهی از طلاب فاضل و برجسته حوزه قم و از جمله امام صدر نامه‌ای در خصوص برنامه تحصیلی حوزه نگاشتند و برای مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی فرستادند. آقای بروجردی، زعیم بی‌چون و چرای حوزه بود، که با همین مقام هم به قم تشریف آورده بودند و تمامی استادان ممتاز قم، از جمله امام خمینی، بدیشان نظر داشتند و بنا بر نقل آقای علی حجتی از ایشان تقاضا کردند که در قم بمانند و ریاست حوزه را به دست گیرند. کسی که دارای چنین موقعیتی باشد از سرزنش‌ها و ایجاد درگیری‌ها نمی‌هراسد. اگر مرحوم بروجردی شیوه پیشنهادی این طلاب جوان را به اجرا می‌گذاشت، تفاوت‌های بسیاری در شروط مرجعیت پدید می‌آمد و امثال امام صدر می‌توانستند فرصتی

برای تحقق برنامه تحول‌آفرین خود بیابند. اما اگر یکی از طلاب جوان جداگانه می‌خواست قدم اول را بردارد، به کلی مطرود می‌شد و نخستین گروهی که وی را طرد می‌کرد دقیقاً همان گروهی بود که این اقدام به نفع آنان صورت می‌پذیرفت، یعنی توده مردم؛ زیرا تحول در دیدگاه و در ابزارهای تشریح، زمینه دست‌یابی به مقاصد اجتماعی را بهبود می‌بخشد، زمینه‌ای که عامه مردم از آن بیشترین استفاده را می‌برند.

نوع نگرش امام سید موسی صدر در هر کار، عملی و کاربردی بود؛ در نگرش به جامعه، به فلسفه و تصوف و نهایتاً در تشریح چنین نگرشی داشتند. یکی از اخلاقیات وی آن بود که نمی‌توانست در خط مشی خود، سستی عمل کند. او نمی‌توانست دوگانه باشد؛ برای عامه فتوای بازاری دهد و برای خاصه فتوای محمدی! چنان‌که یکی از بزرگ‌ترین فقهای عراقی اشاره کرده است، مهم‌ترین موضع برای فقیه قائد آن است که سطح آگاهی مردم را ارتقا بخشد و آنان را از بقایای برجامانده از فتاوی بازاری دور نگه دارد.

گفتگویی دیگر با آیت‌الله سید محمدباقر حکیم

بار دیگر به محضر آیت‌الله حکیم باز می‌گردیم تا از زبان ایشان اولین خاطراتش را از هجرت امام صدر به نجف اشرف بشنویم:

«... در آغاز، ما در چهارچوب حوزه علمیه با یکدیگر

ارتباط داشتیم. زیرا ایشان در مرحله‌ای نسبتاً پیشرفته از حیات علمی خویش از قم به نجف اشرف هجرت کرده بود و وقتی به نجف آمد از طلاب فاضل در این شهر به شمار می‌آمد. او در محضر درس علما و مراجع بزرگ شرکت می‌کرد، از جمله درس مرحوم آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم و آیت‌الله شیخ آل یاسین. در آنجا درسی مخصوص آنان برگزار می‌شد. منظورم از آنان امام موسی صدر و سید محمدباقر صدر و نیز آیت‌الله سید اسماعیل صدر است. این سه نفر در محضر آیت‌الله شیخ مرتضی آل یاسین برای مباحثه حاضر می‌شدند و از این فرصت مطلوب، جهت فراگیری مطالب علمی، استفاده می‌کردند.»

در اینجا سخنانی را که درباره‌ی درس خصوصی گفته شده به یاد می‌آوریم و می‌بینیم که موسی صدر در نجف هم همان شیوه را با قدرت شاخص ذهنی‌اش و نیز در نزد استادی برجسته تعقیب می‌کرده است.

سخنان آیت‌الله حکیم را پی می‌گیریم:

«از رهگذر این حرکت ایشان در نجف، من ایشان را یکی از بزرگانی می‌دانستم که نقشی خاص میان طلاب فاضل و تحصیل‌کرده دارند.»

این برداشت نخست و سپس موضع‌گیری در قبال حکم تحریم استماع سخنرانی خطیب اصطهباناتی، فضای مناسبی را به وجود آورد که فراتر از روابط زودگذر اجتماعی بود:

«بعد از این، شناخت من از امام صدر از خلال ارتباطم با آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر، کامل و متحول گردید. چرا که رابطه من با شهید صدر، رابطه‌ای قدیمی بود و به حدود ۴۰ سال پیش برمی‌گشت.

رابطه با او از رهگذر رابطه بین دو پسرعمو آغاز شد و من رفته‌رفته از نزدیک با امام صدر و افکار و گرایش‌ها و اعتقادات او آشنا می‌شدم. کم‌کم این رابطه، به رفاقت و محبت و دوستی و در اصطلاح حوزه به وحدت حال مبدل گردید و مادر تمامی شئون و امور و حتی مسائل مربوط به حرکت وی، یک موضع داشتیم. همین جا باید اشاره کنم که هجرت وی به لبنان در چهارچوب نگرشی عام و فراگیر در خصوص پایه‌ریزی حرکت اصلاح‌گرایانه گسترده در جهان اسلام، صورت پذیرفت.

نجف اشرف از یک سو به عنوان پایگاه مطرح بود و از دیگر سو وجود مرجعیت امام حکیم (ره) در این شهر، که به عنوان مرجعی مصلح توجه خود را به قضایای اصلاح‌گرایانه معطوف ساخته بود و نیز حضور متفکر اسلامی و کم‌نظیر عصر ما یعنی آیت‌الله العظمی شهید محمدباقر صدر، و نیز با توجه به اینکه لبنان تنها کشور جهان در میان کشورهای عربی است که مذهب شیعه را به رسمیت شناخته است و همگان در لبنان بدین حقیقت رسماً اعتراف می‌کنند، توجه خاص به آنجا می‌شد و چنین شخصیت بزرگ و بی‌نظیر و برخوردار از شایستگی‌های علمی برای رفتن به لبنان داوطلب شد؛

شخصیتی که می‌توانست به قابلیت‌های علمی بیشتری هم دست یابد و اگر در نجف می‌ماند نتایج شگرف علمی از خود بر جای می‌نهاد. انتخاب چنین شخصیتی برای ایجاد حرکت‌های اصلاحی گسترده بود، آن هم نه فقط در سطح لبنان که تأثیرات عظیمی هم در کل منطقه و حتی جهان اسلام از خود بر جای خواهد نهاد. زیرا ما معتقدیم که مذهب اهل بیت (ع)، مذهب تمامی مسلمین و موقعیت اهل بیت، همانا موقعیت تمامی مسلمین است.

شناساندن مذهب اهل بیت، با ویژگی‌های خاص خود، به زودی بر تمام باورها در جهان اسلام تأثیر خواهد گذاشت. از همین جا می‌توانیم با حرکتی که امام صدر آغاز کرد، آشنا شویم. این حرکت آثار گسترده و بزرگی، در جهان عرب و جهان اسلام، از خود بر جای نهاد و در عین حال با توجه به این می‌توان به علت مخفی ساختن و ربودن امام صدر پی برد. زیرا دشمنان اسلام و دشمنان جنبش اسلامی در جهان اسلام ابعاد واقعی نهضت عظیم امام صدر را شناختند. و ما از خداوند متعال می‌خواهیم که او و تمامی مسلمین را نجات بخشد.»

توضیحاتی که آیت‌الله حکیم بیان کرده است، پرسش‌هایی در ذهن پدید می‌آورد، به ویژه بعد از آنکه دانستیم امام صدر، از جهات علمی و اخلاقی و رفتاری، کاملاً شرایط رسیدن به

درجات بالاتر در حوزه علمیه قم یا نجف را حایز بوده است. ولی با همه این اوصاف، مسیری ناشناخته را برمی‌گزیند. آیا درباره عزیمت وی به لبنان هیچ نگرانی‌ای وجود نداشته است؟ این تصمیم در واقع به مثابه ورود به دل ناشناخته‌ها بوده است. سؤال اینجاست که او چگونه جسارت کرد و مسیری ناشناخته را بر مسیری شناخته شده و معلوم ترجیح داد؟ چگونه نقاط مثبت و منفی این تصمیم‌گیری را ارزیابی کرد؟ به گمان ما آنچه روی داد از چهارچوب ارزیابی‌های ایشان خارج بوده است. به راستی ایشان درباره این امور چگونه سنجشی انجام داده است؟

آیت‌الله حکیم، فرصتی برای تحلیل به ما نمی‌دهد و سخنان خود را پی می‌گیرد و می‌گوید:

«مسئله نگرانی و همین‌طور مسئله رفتن به سوی امری ناشناخته، دو مسئله مهم است و برای حرکتی نظیر حرکت امام صدر نباید چندان آنها را بعید شمرد. لیکن ما، در ادبیات مذهبی خود، درباره هر حرکتی قایل به تأثیر عامل غیب هستیم. ما بر این باوریم که پیروزی و کامیابی و رسیدن به هدف‌های بزرگ از رهگذر کوشش‌های شخصی انسان میسر نمی‌شود بلکه پیروزی تحفه‌ای است از درگاه خداوند متعال. نهایت امر این است که انسان با تلاش شخصی خویش شروط کامیابی الهی را مهیا می‌سازد، چرا که در واقع میان خداوند و انسان میثاق و پیمانی برقرار است؛ چنانچه انسان تمام هم و

عزم خود را در راه خداوند به کار گیرد، خدا هم تلاش او را، هر چند هم که ناقص و ناتمام باشد، به اکمال و اتمام می‌رساند. این حقیقت، جوهر میثاق میان انسان و خداست. از همین رو، انسان مؤمن هر اندازه که ایمانش به خداوند کامل‌تر و بیشتر باشد، توانش برای پشت سر نهادن ناشناخته‌ها و گذر از آنها بیشتر و تکیه‌اش به خداوند عمیق‌تر است.

هنگامی که ما از ابعاد ناشناخته و مخاطره‌آمیز تصمیم امام صدر گفت‌وگو می‌کنیم می‌توانیم ابعاد متعددی را در نظر بگیریم. بعد نخست، به خطر افتادن موقعیت علمی ایشان بود، چرا که هجرت امام صدر از قم به نجف به سبب اهداف علمی بود. چه، سطح علمی حوزه نجف در آن زمان، با سطح علمی حوزه آن روزگار قم قابل مقایسه نبود. در نتیجه، امام صدر از قم به نجف آمد تا بدین هدف دست یابد. بنابراین، زمانی که ایشان به منطقه‌ای همچون لبنان می‌رود، که هیچ حوزه علمیه‌ای به معنی مطلوب در آنجا وجود ندارد، معنی این کار آن است که ایشان شأن و جایگاه علمی خود را که در واقع در پیوند با زندگی و حرکت ایشان هدف مهمی به شمار می‌آمده، در معرض خطر قرار داده است.

بعد دیگر به اوضاع لبنان مربوط می‌شود. در هر حال امام صدر، چه از نظر تاریخی و چه از نظر نژاد و نسب، ریشه در دیار لبنان داشته است. «صدری»ها اصلاً لبنانی هستند، اما فاصله زمانی مدید و وسیعی میان او و لبنان جدایی انداخته

بود و این به علت هجرت خاندان وی به عراق و ایران بود. بی‌تردید آن جدایی بر فرهنگ، زبان و بر عادات و رسوم و سایر امور انسان تأثیر می‌گذارد. اموری که وقتی انسان می‌خواهد به کاری بزرگ در جامعه‌ای همچون جامعه لبنان دست بزند، به آن نیاز دارد.

البته نگرانی دیگری هم در میان بود که به توانایی‌های شخصی و قابلیت‌ها مربوط می‌شد. آیا وی در کار خود، آن هم در چنان فضایی، می‌تواند موفق شود و به درستی عمل کند، به‌ویژه اگر در نظر بگیریم که هدف ایشان هدفی گسترده و فراگیر بود؟ و این هم یکی دیگر از ابعاد این موضوع است.

بعد دیگر عبارت است از انسجام و هماهنگی این فعالیت گسترده و بزرگ با فعالیت اصلی که مرجعیت دینی بدان می‌پردازد. روشن است که هر عمل گسترده و سترگ، اگر همراه آن فعالیت اصلی و منسجم نباشد، با زیان‌های فراوان و بزرگی مواجه خواهد شد؛ یا دچار از هم گسیختگی می‌شود و در دام تناقضات و تضادها گرفتار می‌آید و یا به شکست یا جمود یا رکود منجر می‌شود و یا با حرکت عناصر مخالف یا منافق که در برابرش صف‌آرایی می‌کنند و قصد ضربه زدن به او را دارند مواجه می‌شود و یا مشکلات دیگری پدید می‌آید که می‌توانیم در حالات عدم انسجام شاهد آنها باشیم.

در این بعد، نکته دیگری هم وجود داشت و آن اینکه امام موسی در اصل متعلق به حوزه نجف نبود بلکه ایشان در حوزه

علمیه قم پرورش یافته و برای مدت محدودی به نجف آمده بود. پایگاه مرجعیت عامه در نجف بود. درست است که آیت‌الله بروجردی برای مدتی طولانی مرجعیت عامه را در اختیار داشت و در قم زندگی می‌کرد، اما در عین حال نجف، حتی در زمانی که ریاست به دست مرحوم بروجردی بود، تا سال ۱۹۶۰ م (۱۳۳۹ شمسی) که ایشان رحلت کردند، پایگاه ویژه خود را حفظ کرده بود و پس از وفات وی دوباره مرجعیت به نجف بازگشت. بنابراین، مسئله انسجام با مرجعیت در چنین اقدام گسترده‌ای، حساسیت خاصی داشت.

این ابعاد و ابعاد دیگر، درباره حرکت امام صدر، چنان که پژوهش ویژه ما از این حرکت نشان می‌دهد، حالتی ناشناخته را جلوه گر می‌سازد. ولی ما از رهگذر این بررسی، عوامل بسیار مهم دیگری را یافتیم که البته به پیروزی و کامیابی این اقدام خواهد انجامید.

عامل نخست همان است که بنده در آغاز سخن بدان اشاره کردم. یعنی اعتماد و توکل بر خداوند سبحان. عامل دوم شخصیت امام صدر است؛ شخصیتی نیرومند، چه از لحاظ روحی و معنوی و چه از جنبه معرفتی و علمی. در کنار این دو جنبه باید قدرت وی در سازگاری با اوضاع را نیز اضافه کنیم. با آنکه ایشان به تازگی به نجف آمده بود، توانست خیلی سریع خود را با اوضاع مرجعیت و حوزه در نجف اشرف هماهنگ

کند، این امر از انعطاف‌پذیری کامل او حکایت دارد. علاوه بر این، باید به ریشه‌های او که به این منطقه برمی‌گردد توجه کنیم، به ویژه حمایت سادات بزرگوار آل شرف‌الدین از حرکت ایشان، اهمیت بسیار داشت. از آغاز تأکید بر روی موضع و دیدگاه سادات بزرگوار خاندان شریفی بود که در صور سکونت داشتند و قرار بر این بود که امام صدر جانشین آیت‌الله شرف‌الدین (رضوان الله علیه) شود. سادات آل شرف‌الدین در منطقه از وجود و جاهت علمی و اجتماعی خاصی برخوردار بودند و این امر عمق انسجام امام صدر را با شرایط کلی شهر صور نشان می‌دهد.

این قضیه از جمله مسائلی است که در این بعد، و پس از بازنگری ابعاد متعدد این موضوع، ملاحظه می‌شود و دقیقاً اهمیت اهداف را مشخص می‌سازد؛ زیرا هجرت امام صدر، عزیمت یک روحانی به شهر یا روستا یا حتی به یک منطقه نبود، بلکه هدف از این حرکت، چنان‌که گفتیم، همان بعد گسترده در حرکت مرجعیت اصلاح‌گرایانه‌ای است که تغییری کیفی در جهان اسلام پدید آورد.»

حوزه و متغیرهای سیاسی

جهان عرب و دنیای اسلام، از آغاز دهه پنجاه میلادی در شرایطی بحرانی به سر می‌برد. از یک سو، حرکت مصدق با

حمایت عده‌ای از علمای برجسته و استادان حوزه در جریان بود و نیز حرکت «فدائیان اسلام» به رهبری جوانی پرشور، انقلابی و فعال به نام نواب صفوی آغاز شده بود و از سوی دیگر، انقلاب ژوئیه در مصر به راه افتاد که منجر به ملی شدن کانال سوئز و تحریک مثلث استعمار غرب یعنی انگلستان، فرانسه و صهیونیسم گردید. این اتفاقات همه در دهه ششم از قرن بیستم به وقوع پیوست.

بنابراین، آیا این دهه سرآغاز یافتن راهی بود که در فضای جوانان طلبه در حوزه علمیة نجف پدید آمد؟ (هجرت امام صدر به نجف در میان سال‌های ۵۶-۵۸م مطابق با سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۳۷ شمسی صورت پذیرفت) و آیا امام صدر خود از کسانی بود که در فضای این راه‌یابی گام برمی‌داشت و یا از فعالان در آن زمینه بود؟ اگر چنین بوده، این حرکت در چه ابعادی صورت گرفته است؟ و آیا می‌توانیم سؤال خود را به مثابه یک استنتاج قلمداد کنیم؟

آیت‌الله حکیم در پاسخ به ما می‌گوید:

«چنین استنتاجی درست است. اگر ما به عقب بازگردیم و به تاریخ بنگریم درمی‌یابیم که حوزه نجف اشرف، نقش بسیار بزرگی در رهایی از قید استعمار انگلیس، و در انقلاب معروف به انقلاب سال بیست، ایفا کرده است. در واقع، عراق نخستین کشور در دنیای اسلام بود که حرکت آزادسازی مسلمان‌ها را آغاز کرد و چنان که می‌دانید پس از جنگ جهانی اول توانست

در این راه به پیشرفت‌هایی دست یابد. علت این پیشرفت، وجود مرجعیت دینی در نجف اشرف و برخورداری از امکانات وسیعی بود که در اختیار مرجعیت قرار داشت. پس از آن، به علت اسباب و عواملی که ذکر آن‌ها به طول می‌انجامد، شاهد رکود در حرکت مرجعیت شدیم. مظهر آن رکود، تبعید علما و مراجع نجف به ایران و سایر مناطق جهان بود.

سپس با مراجع شرط کردند که دیگر در امور سیاسی دخالت نکنند. این شروط و قیود به علت اسباب و عواملی بود که اینک جای بیان آنها نیست. همین امر به رکودی گسترده در حرکت مرجعیت و انفعال آن انجامید و حالت گوشه‌گیری و نوعی عزلت از محیط اجتماعی و سیاسی را در میان مراجع حاکم ساخت.

البته در همان زمان نیز علمایی بودند که نقش‌های سیاسی هم ایفا می‌کردند، همچون مرحوم آیت‌الله شیخ محمدحسین آل‌کاشف‌الغطاء و نیز مرحوم آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین و عده‌ای دیگر از علما، اما مسئله مرجعیت دینی با آن جایگاه ویژه و وضع خاص خود که با تمام وجود و قوا و تشکیلات و پایگاه خود کارها را بر عهده می‌گرفت، چنین نبود. این مرجعیت وضع دیگری داشت و آن همان رکودی بود که بدان اشاره کردیم.

پس از آنکه آیت‌الله العظمی حکیم (رضوان الله علیه)،

متصدی مقام مرجعیت شد، جایگاه مرجعیت نشاط دوباره پیدا کرد و نقش خود را بازیافت. آن مرحوم در دهه پنجاه مرجعیت عامه را بر عهده گرفت. آیت الله العظمی سید محسن حکیم مرجع عام شد و بسیاری از مناطق جهان اسلام به ایشان رجوع می کردند. پس از وفات آیت الله العظمی شیخ محمدرضا آل یاسین (رضوان الله تعالی علیه)، امام حکیم رسیدگی به کارهای سیاسی و اجتماعی عام را بر عهده گرفت. این بذر پاک و پاکیزه در میان جوانان فاضل حوزه علمیه نظیر امام موسی صدر و آیت الله العظمی شهید سید محمدباقر صدر جایگاه ویژه ای داشت. همچنین طبقه دیگری از فضلا، چون شیخ محمدامین زین الدین و برخی دیگر از طلاب این طبقه از قبیل شهید سید محمد مهدی حکیم و کسان دیگری بودند که در سایه مرجعیتی که به همان اهداف بزرگ و سترگ می اندیشید، حرکتی را پدید آوردند.»

فضایی که آیت الله حکیم از آن دوره ترسیم می کند، ما را بر آن می دارد که در مورد نحوه رفتار مرجعیت با طلاب فعال و نواندیش اطلاعاتی به دست آوریم. اینکه مرجعیت چه زمینه سازی هایی را برای این طلاب به عمل می آورد؟ اینها نکاتی است که سید محمدباقر حکیم، رهبر انقلاب اسلامی عراق، درباره آنها برای ما سخن می گوید:

«خاطرات بنده با امام موسی صدر بسیار است و در عین حال گرانقدر و من در این زمان اندک فرصت نمی یابم تا به تمام

آنها بپردازم. بنده می‌دیدم امام صدر که شاگرد آیت‌الله سید محسن حکیم بودند، از احترام و محبت خاصی نزد ایشان برخوردار بودند. آیت‌الله حکیم به ایشان بسیار احترام می‌گذاشت، چون وی از خاندانی دانش‌پرور و بزرگوار بود و یکی از ویژگی‌ها و صفات آیت‌الله حکیم این بود که فرزندان خانواده‌های شریف و اصیل را بسیار مورد احترام قرار می‌داد. برای هوش و ذکاوت و جدیت امام موسی صدر در راه کسب علم و اینکه ایشان به علت طلب علم هجرت کرده بود، بسیار احترام قائل بود.

آیت‌الله حکیم می‌دانست که امام صدر در قم بسیار مورد توجه بود و در ایران به ایشان «آقازاده» می‌گفتند (لقبی که نشان می‌داده ایشان از سلالة علم و میراث‌دار دانش است). در ایران هم سنت‌های بسیار ریشه‌داری درباره رعایت احترام چنین خانواده‌هایی وجود دارد. از این لحاظ، کسانی امثال امام صدر، از علاقه و احترام و توجه و عنایت خاصی بهره‌مندند. بدین ترتیب، هجرت و ترک دیار به معنای چشم پوشیدن از بسیاری از این امور و امتیازات شخصی، چه در خانه و خوراک و چه در زندگی معمولی و تلاش روزانه انسان خواهد بود.

آیت‌الله حکیم به این جنبه بسیار توجه نشان می‌داد و برای این بُعد از شخصیت امام صدر احترام قائل بود. همچنین ایشان به یکی از ویژگی‌های امام صدر که بیان آنها الآن واقعاً سخت است، بسیار احترام می‌گذاشت. این ویژگی را تنها عده

بسیار اندکی از مردم می‌دانند و آن هم به نکتهٔ دوم مرتبط است. ایشان به مسلک طلبگی گراییده بود و با تمام آزارها و مشکلات و رنج‌هایی که طلاب، خصوصاً در آن دوران، با آن مواجه بودند، به دنبال علم رفت. اما در حال حاضر طلاب از نظر وضع مادی و معیشتی و اجتماعی در موقعیت خوبی به سر می‌برند، حال آنکه در آن زمان مشکلاتی وجود داشت که شرح و بیان آنها امکان‌پذیر نیست و توضیح شرایط آن دوران به درازا می‌انجامد.

مرحوم آیت‌الله حکیم می‌دانست که انتخاب این روش در مقابل مسلک‌های دیگر که به او فرصت دستیابی به شأن و جایگاه اجتماعی یا دانشگاهی یا منصب وزارت یا مدیریت و دیگر مشاغل مهم را می‌داد، دشوار بود و با وجود اینکه راه رسیدن به تمامی آنها بر روی او باز بود امام موسی صدر مسیر طلبگی را برگزیده بود.

آیت‌الله حکیم نسبت به افرادی که علوم دینی را انتخاب می‌کردند، حساسیت بسیار داشت. از همین رو، تمامی ده پسر خود را به سمت تحصیل علوم دینی سوق داد و حتی ترجیح داد که نوه‌هایش هم در این مسیر گام بردارند. به این ترتیب، ایشان خانوادهٔ بزرگی را به وجود آورد تا در راه تحصیل علوم دینی و نهایتاً در راه خدا گام بردارند و این خانواده همچون خود آن مرحوم این مهم را وجههٔ همت خود قرار دهند. بنابراین، هرگاه آن بزرگوار جوانی از قبیل آقا موسی را می‌دید

که قدم به وادی تحصیل علوم دینی نهاده، جایگاه خاصی برای او در قلب خود باز می‌کرد و احترام و اظهار علاقه به او را بر خود واجب می‌شمرد.

علاوه بر این، سلوک و رفتار موسی صدر و شفافیت و اخلاق و روش متعالی وی در برخورد با قضایا این احترام و محبت را عمق می‌بخشید؛ چه در عرصه علمی و چه در عرصه رفتاری و اهتمام و جدیت وی.»

تأکید چندین باره آیت‌الله حکیم بر جدیت امام صدر، ما را بر آن می‌دارد که نسبت به شناخت ابعاد این جدیت علاقه‌مند شویم. ایشان سخنان خود را ادامه داد و گفت: «مثلاً ایشان در یک روز، در چندین بحث شرکت می‌کرد. ایشان می‌خواست به این ترتیب نظریات استادان مختلف را بشنود و از مکاتب فقهی و علمی گوناگون و متنوع بهره ببرد.

اختلاف نظر استادان در منابع و متونی که به آن استناد می‌کردند و نیز در روش‌هایی که به کار می‌بستند، امام صدر را به سمت تنوع بخشیدن به منابع سوق داد. گاه بعضی اشخاص فقط به یک یا دو استاد اکتفا می‌کنند. اما امام موسی صدر در این باره اهل تنوع بود و می‌خواست بدین وسیله با مکاتب و ذوق‌های مختلف آشنا شود و به تصویری مناسب و مطلوب دست یابد. تمامی این خصوصیات، جایگاه ویژه‌ای برای او در دل مرحوم حکیم پدید آورده بود.»

سخنانی که راجع به نحوه درس خواندن امام موسی صدر

و استفاده از محضر چندین استاد گفته شد، از همان آغاز، توجه ما را به خود جلب کرده بود و ما نیز اندکی در این باره توقف کردیم. لیکن سخن آیت‌الله حکیم در خصوص اختلاف ریشه‌های استادان، نکته‌ جدیدی را نیز به آن می‌افزاید. آن عنصر، فرهنگ استاد است که در آفرینش ساختار ذهنی شاگردان مؤثر است. گویی امام صدر در برابر اطلاعاتی که مطرح می‌شد و نیز اسلوب طرح و شیوه آن، متوقف نمی‌ماند. چنین فضایی در طرح، موضوع را به رکود و جمود می‌کشاند. اما چنانچه اطلاعات طرح شده ما را به اندیشه‌ گوینده و سپس به فرهنگ او برساند، هم افق خودش و هم افق کسی که آن را می‌آموزد، گسترش می‌یابد و از دایره تلقین خارج می‌شود. مضافاً اینکه فضای فکری استاد و شیوه بیان او و نیز آداب و سنن متمایز استاد از جو و فضای دیگر نیز در آن داخل می‌گردد.

طالب علمی که می‌تواند چنین راه‌هایی را پیش گیرد نه فقط دانش‌پژوه، که در واقع دانشجویی است که در دل و جان استادان و ملت‌هایی که استادان از دل آن‌ها برخاسته‌اند و فرهنگ هر یک از آنها و تاریخ فرهنگ‌ساز او به سیر و سیاحت می‌پردازد. اینها همه را از رهگذر اطلاعات و دانشی که بر او مطرح می‌گردد، در می‌یابد. حال با توجه به این نکته آیا می‌توان از قدرت امام صدر بر سازگاری در کشورهایی که به قصد سیاحت یا اقامت وارد آنها می‌شد، سؤال کرد؟ اساساً

این سازگاری مبتنی بر شناخت اقلیم‌هاست و امام صدر در پای منبر هر استادی که می‌نشسته و گوش به او می‌سپرد، افق جدیدی در برابر ذهن او، باز و گسترده می‌شده است.

شناخت چنین شخصیتی هرگز از رهگذر اطلاعات مختصر و شتابزده‌ای که برای ما بیان می‌شود و یا نظری که درباره‌ی او می‌شنویم و یا اظهارات یکی دو تن درباره‌ی او ممکن نخواهد شد. امام صدر شخصیت خود را از خلال فرهنگ‌های عربی و ایرانی و ترکی و هندی و از طریق استادان و محیط آنان سامان بخشید و از رهگذر برخورد و ارتباط با طلاب حوزه‌های علمیه، که از ملیت‌های مختلف جهان اسلام بودند، آفاق شخصیت خود را گسترش داد. به تعبیر دقیق‌تر، باید گفت که وی با طلاب تمامی کشورهای آسیایی برخورد داشت. از این رو، باید به این سوی و آن سوی برویم و پای صحبت هر کسی که با امام صدر برخورد داشته بنشینیم و حافظه‌اش را به کار اندازیم و اطلاعاتی درباره‌ی آن بزرگوار از او بگیریم تا شاید بتوانیم تصویری هرچه نزدیک‌تر به چهره‌ی حقیقی امام موسی صدر را ترسیم کنیم.

توضیحات مربوط به مرحله‌ی حضور امام موسی صدر در ایران، تصویری مناسب از ایشان ارائه داد. همچنین سخنان آیت‌الله حکیم درباره‌ی دوران اقامت موسی صدر در نجف، بسیار روشن‌گر بود، هرچند امام موسی بیش از دو سال در نجف اقامت نداشت، اما عمق این مرحله، تاریخی را پدید

آورد و پایه‌هایی محکم را پی افکند.

گفتگو با آیت‌الله محمد مهدی شمس‌الدین^۱

حضرت آیت‌الله شیخ محمد مهدی شمس‌الدین، از زمره کسانی است که می‌توان از او نکات تازه‌ای درباره‌ی امام موسی صدر شنید، چرا که وی هم‌مباحثه‌ای امام صدر بوده است و سخنان او می‌تواند اظهارات پیشین در خصوص ثبات قدم و جدیت و اخلاق وی را مورد تأکید قرار دهد. اما بیشترین اهمیت سخنان آیت‌الله شمس‌الدین، بدان جهت است که ایشان از مرحله‌ی آغازین و بلندپروازی و امیدواری برای ما سخن می‌گویند، از مرحله‌ای که آرزوی نهضتی در سر پرورده می‌شد که اولین سنگ بنای آن در قم پدید آمد و در نجف تکامل یافت و در جبل عامل پا به عرصه‌ی وجود نهاد. اجازه دهید سخن کوتاه کنم و اجازه دهم علامه شمس‌الدین، چنان‌که خود می‌خواهد، رشته‌ی سخن را به دست گیرد:

«آغاز آشنایی بنده با امام صدر در نجف بود و من قبل از ورود ایشان به نجف وی را نمی‌شناختم. اما در نخستین روزهای اقامت امام صدر در نجف این آشنایی حاصل شد. من حضور امام صدر در نجف را به دو مرحله تقسیم می‌کنم: یکی مرحله‌ی درس و بحث و دیگر مرحله‌ی رفت و آمد و دیدار.»

(۱) این مصاحبه در دفتر ایشان در مجلس اعلای اسلامی شیعیان در بیروت به تاریخ ۱۹۹۶/۹/۱۱ م مطابق با ۲۰ شهریور ۱۳۷۵ ش انجام گرفت.

لحظه‌ای در برابر این تقسیم‌بندی درنگ می‌کنم و به فکر فرو می‌روم. اما آیت‌الله شمس‌الدین به زودی آن را برای ما تفسیر خواهد کرد. البته اینکه دیدار امام صدر از نجف را یک مرحله می‌انگارند خود مفهومی دارد که ما را به تأمل می‌کشاند و اجازه برداشت شتابزده را به ما نمی‌دهد.

آیت‌الله شمس‌الدین ادامه می‌دهد:

«مرحله درس و بحث نسبتاً کوتاه بود. شاید یک سال یا اندکی بیش از یک سال به درازا انجامید. ما به شکلی خاص در بحث‌های استادمان، مرحوم سید ابوالقاسم خویی، شرکت می‌کردیم. البته بنده در حال حاضر اطلاعات دقیقی از حضور ایشان در حلقه‌های دیگر درسی، جز حلقه آیت‌الله خویی، که خود از نزدیک شاهد آن بوده‌ام، ندارم.

به خاطر دارم که زمان درس و بحث ایشان در نجف، کوتاه بود. چون امام موسی صدر اصول و فقه و مباحث مربوط به آنها را در قم خوانده و به پایان رسانده بود و در واقع خود ایشان در حیات فرهنگی و علمی حوزه قم نقش بسزایی داشت و این نکته‌ای بود که ما بعداً فهمیدیم. البته من شخصاً بعد از نهضت دینی و معنوی که در ایران به وقوع پیوست، بدان واقف شدم. امام موسی صدر به عنوان مؤسس و همکار مؤثر مجله مکتب اسلام در این نهضت نقش عمده‌ای داشت و مقالات و تلاش‌هایش بسیار بارز و برجسته بود.

ایشان در قم درس‌هایی را که نیاز به استاد داشت خوانده و

تمام کرده و از لحاظ علمی مستقل شده بود. لذا بنا بر عرف و سنت به نجف آمد. این سنتی است که من هنوز هم آن را ضروری می‌دانم و امیدوارم دوباره این سنت احیا و تجدید شود، چون فارغ التحصیل شدن از نجف حال و هوای خاصی دارد. البته اینکه میان علما و مجتهدان شیعه شایع بود که باید حتماً از طریق نجف به زندگی اجتماعی وارد شد، قاعده‌ای ثابت نیست. من استادان بزرگی را به خاطر می‌آورم که قدم در این مرحله ننهادند، اما نمی‌توان یافت کسی را که سابقه‌ای در نجف نداشته باشد.»

ایشان در ادامه می‌گویند:

«با کمال صراحت باید بگوییم که به اعتقاد من و با توجه به اطلاعاتی که اخیراً به دست آورده‌ام، امام موسی صدر برای این امر (نگارش تاریخ) به نجف آمده بود. هدف دیگر ایشان، ارتباط با خانواده، یعنی شاخهٔ عراقی خاندان صدر بود. اما هدف دیگری که من آن را بعداً کشف کردم، ارتباط با دیدگاه حاکم بر نجف بود و بنده و دیگران از جمله کسانی بودیم که خداوند بر ما منت نهاد تا این دیدگاه جدید در نزد ما شکل گیرد. این دیدگاه، همان دیدگاهی است که دربارهٔ جنبش اسلامی معاصر در داخل شیعه و در خصوص مسئلهٔ موجودیت شیعه در بیرون از ایران مطرح بود. ایران، موقعیت خاصی دارد و دارای کیان شیعی محض است، ولی کیان شیعه در تمامی جوامع، در جهان عرب یا خارج از جهان عرب،

مهم‌ترین دغدغه بود، و چنان که بعدها هم در نظر آقا موسی همین اهتمام قوت گرفت و دغدغه‌ای برای نسل ما از جمله شهید سید محمدباقر صدر و عده‌ای دیگر در آن روزگار شد. من اعتقاد دارم که حضور آقا موسی هم از جمله انگیزه‌هایی بود که ارتباط مستقیم با این‌گونه آرمان‌خواهی را، که ما در این مرحله بدان واقف شده بودیم، می‌طلبد. از آن زمان به بعد، این ارتباط تا کنون ادامه دارد.

بعدها به روابط خویشاوندی امام موسی صدر با امام سید عبدالحسین شرف‌الدین نیز پی بردیم. من الآن جزئیات مربوط به تاریخ برقراری این ارتباط را به یاد ندارم و چه بسا که خود شما به آنها دست یافته باشید. حتماً کسان دیگری هستند که از این رابطه به خوبی اطلاع دارند.

من وقتی با امام موسی آشنا شدم، ساکن عراق بودم و هرگز فکر نمی‌کردم که روزگاری میدان فعالیت در لبنان باشد. پیش از آن ما هنگامی که به لبنان می‌رفتیم برای دید و بازدید می‌رفتیم. در مرحله نخست، رابطه دورادور بود، اما بعداً به حکم اینکه ما هر دو به محیط خاصی تعلق داشتیم، رابطه ایشان با من گرم و صمیمی شد. حضور آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر و خاندان بزرگوار صدر در عراق به‌ویژه شخص سید محمدباقر و اینکه من همچون امام صدر از اشخاص مؤثر و اصلی در آن عرصه بودم، باعث گرم شدن ارتباط ما گردید. دریافتیم که با یکدیگر در دیدگاه و اهداف مشترک هستیم. این مرحله با

بازگشت امام صدر و آغاز دوران اقامت وی در لبنان به پایان رسید.»

پیش از آنکه آیت‌الله شمس‌الدین به بیان خاطرات دوران زندگی امام موسی صدر در لبنان بپردازد، از ایشان خواهش کردیم تا تصویر دوران زندگی ایشان در نجف را تکمیل کند و سپس دربارهٔ آغاز راه سخن بگوید و اینکه چه شد که نجف، علاوه بر مرکزیت و مرجعیت علمی و دینی، مرکزیت غیر علمی و دینی نیز پیدا کرد. وی در پاسخ به این سؤال گفت: «نجف در آن زمان همچنان نسبت به گشایش فضا و تعامل با دیدگاه‌های فکری مقاومت نشان می‌داد، دیدگاه‌هایی که با خود ماجراجویی را نیز به همراه داشت، ماجراجویی‌هایی که در آن مجهولات فکری یا تشکیلاتی اوضاع شیعه و موجودیت شیعیان در جوامع‌شان و تکامل آنان را با قضایایی که بعداً معلوم شد قضایای امت اسلامی است، پشت سر گذاشت؛ نظیر مسئله فلسطین و مسائل مربوط به آن و قضایای قومیت عرب و استعمار. روحیه‌ای که در امام صدر تجلی یافت و به شکلی بی‌نظیر در لبنان شکل گرفت، در حقیقت از نجف آغاز شده بود.»

این دیدگاه که آیت‌الله شمس‌الدین بیان فرمودند بی‌تردید از عوامل مؤثر در شکل‌گیری اندیشهٔ شیعی است که اگر بر آن گرد و غبار رکود و تنبلی بنشیند، به ناچار، باید آن را فعال و بیدار کرد. در این مرحله بود که گروهی از طلاب آگاه و حساس

به قضایای امت خویش، از جمله امام صدر، پای به عرصه می‌نهند. سپس امام موسی از نجف خارج می‌شود و مرحله‌ای از روابط و روش خاص حرکت سپری می‌گردد و آنگاه هر کس مسیر خویش را ترسیم می‌کند. اما ایشان (آیت‌الله شمس‌الدین) وجود هرگونه تشکیلاتی برای این مجموعه را نفی می‌کند یا دست کم از وجود چنین تشکیلاتی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. در ادامه، نظر ایشان را درباره دیدارهای امام موسی صدر از نجف جویا می‌شویم. این دیدارها که آقای شمس‌الدین آن را مرحله دوم نجف می‌نامد، در زمانی صورت می‌گرفته که امام موسی صدر در لبنان استقرار یافته و حرکت‌های دینی-اجتماعی خویش را در جامعه لبنان آغاز کرده بود. آیت‌الله شمس‌الدین این دیدارها را در دومین مرحله نجف چگونه توجیه می‌کند؟ پاسخ ایشان به ما چنین است:

«الآن از یک گروه و دسته سخن می‌گوییم و درباره آن دیدگاه خاص سخن گفتیم. امام موسی در واقع با عمل خود اجرای آن نگرش و دیدگاه را آغاز کرد، آن هم با قالب‌هایی عملی و در جامعه‌ای ناهمگون و متنوع که همان جامعه لبنان است. ما هم با او همراه و همگام شدیم و ارتباطی عمیق پیدا کردیم و آماده و مهیا بودیم. خداوند گذشتگان را بیامرزد و ماندگان را نیز در پناه خود حفظ کند. ما در این اندیشه بودیم که چطور می‌شود آن حرکت را از نجف، از مرکز مرجعیت، که ما ابزارهای بزرگ آن بودیم، یاری و پشتیبانی کرد. ما همان

مجموعه‌ای بودیم که نمایشگر جنبه نوبی از مرجعیت به شمار می‌آمدیم. این بُعد، بسیار مهم است، چون جنبه نوگرایانه مرجعیت، به مسائل چنان می‌نگریست که ضرورت‌های دوران معاصر اقتضا می‌کرد. این وجهه همت گروه ما بود.»

در ادامه سخن در مورد برخوردها و نظرات نسبت به تأسیس مجلس اعلای شیعیان در آن زمان گفتگو کردیم؛ امام شمس‌الدین به افرادی که اطراف مرجعیت گرد آمده بودند، اشاره کرد تا بتواند دیدگاه و تلاش‌های آنان را که باعث شد امام صدر ارتباط خود را با نجف حفظ کند توضیح دهد:

«وقتی متوجه شدیم و دیدیم که ایشان واقعاً طرح ما را مجسم می‌کند و در مکانی مانند لبنان که از تمامی شرایط موفقیت برخوردار است، برنامه ما را تحقق می‌بخشد، دوّمین مرحله ارتباط امام موسی با نجف، یعنی مرحله رفت و آمد و دیدار، آغاز می‌شود.»

ارتباط با ایشان به صورت ارتباطی عملی شکل گرفت. آن هم برای اهتمام به طرحی که در نظر داشتیم. اوج این ارتباط جلساتی کاری بود که ما را به شکلی متمرکز و ویژه دور هم جمع می‌کرد. ما چهار نفر بودیم: ایشان که در رأس حرکت بود، شهید سید محمدباقر صدر، شهید سید محمد مهدی حکیم، سید محمدباقر حکیم و بنده.»

آیت‌الله شمس‌الدین از فعالیت‌هایی سخن می‌گوید که در راه تحقق اندیشه مجلس اعلای شیعیان در لبنان صورت

می‌گرفت و همچنین تلاش‌های مخالفان با تأسیس این مجلس را توضیح می‌دهد. این توضیحات می‌تواند هنگام تبیین نقش امام موسی صدر در لبنان، نقاط اتکای ما باشد. ولی ما الآن در صدد تکمیل دوران زندگی امام صدر در نجف و به ویژه مرحله دوم آن - به تعبیر آیت‌الله شمس‌الدین - هستیم، از این رو ما صفحات را در هم می‌نوردیم تا میان بخش‌های مختلف موضوع گسستگی پدید نیاید. آیت‌الله شمس‌الدین می‌گوید: «این مجلس، در واقع یک نهاد ملی لبنانی است. البته منحصر به لبنان نیست و برای آنکه ابعادی در خارج از لبنان داشته باشد و از نقش مؤثری فراتر از مرزهای لبنان برخوردار باشد، باید آن را با مرجعیت عالی شیعیان جهان پیوند داد. از این رو، ملاحظه می‌کنید که امام موسی صدر با استناد به این دیدگاه، در ماده نخست از اساسنامه مجلس اعلای شیعیان تصریح کرده است که این مجلس با مرجعیت جهان مرتبط است.»^۱

آیت‌الله شمس‌الدین افزود:

«در همان زمان، ما، یعنی امام موسی صدر و شهید سید مهدی حکیم و بنده مشغول کار شدیم و تلاش کردیم پیامی در

(۱) متن ماده نخست مجلس اعلای شیعیان بدین شرح است: «طایفه اسلامی شیعه، در امور دینی و اوقاف و مؤسسات خود استقلال دارد و نمایندگانی از میان فرزندان خود دارد که سخنگوی آن هستند و به نام این طایفه بر اساس احکام شریعت نورانی و فقه مذهب جعفری در حوزه فتاوی صادر شده از سوی مرجع عام طایفه شیعه در جهان، فعالیت می‌کند.» -و.

تأیید و حمایت و تبریک از طرف مرجع بزرگ شیعه یعنی آیت‌الله حکیم، رضوان الله تعالی علیه، صادر شود. البته مخالفت‌های شدیدی در عراق و در نجف با ما صورت گرفت. بعضی اعتراضات هم از لبنان رسیده بود. اما چنان که اشاره کردم، آیت‌الله حکیم، رضوان الله علیه، صاحب دیدگاه‌های روشنی بود و عنصر تجدد در نزد ایشان، عنصری مهم محسوب می‌شد و اصلاً جنبه‌ای از مرجعیت ایشان، چنان که پیش‌تر اشاره کردم، بر همین نگرش استوار بود.

ایشان پذیرفتند که تشکیل این مجلس کاری تشکیلاتی و منحصر به فرد در نوع خود است و گام بزرگ و بی‌نظیری در تاریخ شیعیان جهان به حساب می‌آید. چنین اقدامی نه از قبل سابقه داشت و نه بعدها نظیر آن پیدا شد. از این رو، ایشان یادداشتی به نام مرجعیت، به صورت تلگراف، ارسال کردند. نظر ما این بود که این تلگراف خطاب به امام صدر فرستاده شود و در آن تأسیس این مجلس تبریک گفته شود و اینکه مجلس از مشروعیت و اعتبار کامل در نزد مقام مرجعیت برخوردار می‌شد.»

پس از این اطلاعات گرانباری که آیت‌الله شمس‌الدین، با کلماتی ساده بیان کردند، لازم است بار دیگر با تعمق در این اطلاعات بنگریم و علت سطحی‌نگری خویش را در مواجهه با طرح تأسیس مجلس اعلای شیعیان مورد کاوش قرار دهیم. هرگاه ما از پی امام موسی صدر به حرکت در آییم و مسیر او

را به دقت بکاویم، خبر یا حکایتی را می‌یابیم که عدم دریافت آن حاکی از کوتاه‌فکری ماست. حال آنکه شخص امام موسی صدر خود کسی بود که هر خرد و کلانی را به خوبی دریافته و بدان واقف بود و آن را به گونه‌ای شایسته‌تر و خیره‌کننده‌تر به جامعه عرضه می‌داشت.

گفتگو با آیت‌الله سید محمدحسین فضل‌الله^۱

برای آگاهی از وقایع دوران اقامت امام موسی صدر در نجف، اگر چه کوتاه بود، به شاهدان بسیاری نیاز است. بسیاری از بزرگان این دوران، به اعلا علیین پر کشیده‌اند و در جوار پروردگار کریم خویش میهمان خوان اویند. از جمله اینان آیت‌الله سید محمدحسین فضل‌الله است. ما مسائلی را که تا کنون بیان شد با ایشان مرور کردیم و در کمال آرامش و به دور از هرگونه شتاب و عجله، نسبت به برخی نکات تجدید نظر کردیم.

گزیده‌ای از سخنان و برداشت‌های ایشان درباره حرکت امام صدر در دو مرحله، ایران و نجف را نقل می‌کنیم:

«انتشار مجله مکتب اسلام، نمودار انتقالی کیفی بود و بر نوعی پذیرش و رویکرد به موضوعات جدید فکری و خارج از تفکر سنتی حاکم بر حوزه علمیه ایران - که گویی آن زمان در

(۱) این مصاحبه در تاریخ ۱۹۹۶/۹/۱۱ م در منزل ایشان واقع در بیروت صورت گرفته است.

فضایی محدود به سر می‌بردند - دلالت می‌کرد.

از این رو، علی‌رغم اینکه در قم چنین تحرکی شکل نگرفته بود، امام موسی فعالیت اسلامی خود را آغاز کرد. شاید این تحول، در واقع آزاداندیشی نسلی بود که موسی صدر با آنان می‌زیست.

زمانی که او به نجف آمد، سید محمدباقر صدر نیز با چنین فضایی درگیر بود و جنبش اسلامی را پایه‌ریزی کرد و سید موسی هم با ژرفای جنبش اسلامی همگام و هم‌زمان بود و بدان ایمان داشت. اما ایشان طرح این جنبش اسلامی را در لبنان به مصلحت نمی‌دانست، زیرا فکر می‌کرد که طرح این مسئله در لبنان، خیلی زود است.

شاید هم شرایط لبنان اقتضا می‌کرد که مسلمانان و به ویژه شیعیان به صحنه قدم گذارند. خصوصاً که در لبنان جریان‌های متعدد سیاسی و به‌ویژه جریان‌های چپ به وفور در صحنه حضور داشتند، به گونه‌ای که عملاً اسلام در جهان عرب فاقد موجودیت لازم بود.

به همین جهت، وقتی ما به ذهن و اندیشه امام موسی صدر توجه می‌کنیم، با تأکید تمام درمی‌یابیم که میان اندیشه پویای اسلامی او و اندیشه پویای اسلامی سید محمدباقر صدر هیچ تفاوتی وجود ندارد، اگرچه هریک از این دو در برخورد با این مسئله و درک شرایط، شیوه و روشی ویژه خود دارند.

انسان، در بسیاری از مواقع، هنگامی که خود را از متن

حوادث کنار بکشد، می‌تواند آنها را بهتر دریابد. ممکن است برخی ملاحظات و انتقادات نسبت به کار ایشان قابل طرح باشد، ولی ایشان می‌خواست که حرکتش، واقعیت شیعیان را در لبنان نهادینه کند. به همین جهت، وی مسائل را به طریقی دیگر تجزیه و تحلیل می‌کرد. من وقتی، به آن مرحله می‌نگرم درمی‌یابم که در آن زمان چقدر مشکل بود که حرکتی اسلامی را پایه‌ریزی کنی که از یک سو، تمامی توده‌ها را جذب کند و از سوی دیگر، با بافت سیاسی و فرهنگی موجود هماهنگ باشد.

فضای فرهنگی در آن دوره، فضای چپ‌گرا بود و فضای سیاسی هم از یک جهت فضای ملی‌گرای عربی و از سوی دیگر مارکسیستی بود. هر یک از مفاهیم اسلامی به نوعی مورد هجوم و حمله فکری قرار می‌گرفت تا آنجا که وقتی مسئله یهودستیزی از جانب مسلمانان مطرح گردید، فریادها به فلک رفت و ما را متهم کردند که می‌خواهیم با طرح اسلام، طرح یهود را از نظر دینی مطرح کنیم و این کار بدین معنی است که ما می‌خواهیم تئوری یهود را در خصوص تقسیم منطقه به دولت‌های کوچک دینی تأیید و بر آن تأکید کنیم. به عبارت دیگر، طرح اسلامی به عنوان بدعت سیاسی یا مشابه آن نگریسته می‌شد!

از این رو، تصور من آن است که شرایط آن مرحله اجازه پی‌ریزی چنان تحرک اسلامی وسیع را نمی‌داده است و اینکه

امام موسی صدر دقیقاً شرایط خود را ارزیابی کرده است. هنگامی که ایشان به اتفاق یاران خود در آن مرحله به انتشار مجلهٔ مکتب اسلام مبادرت ورزید، در واقع به یک حرکت جدید زیربنایی جهت نگرش به موضوعات اسلامی و خارج ساختن آنها از جوّ تقلیدی و سنتی به فضایی زنده و پویا، مطابق شرایط آن دوران، دست زد. در آن دوره در پی نهضت دکتر مصدق یا نهضت مرحوم آیت‌الله کاشانی یا فدائیان اسلام حوادث پی‌درپی در ایران رخ می‌نمود و تأثیرات خود را در شکل‌گیری تاریخ بر جای می‌نهاد. به عبارت دیگر، در اینجا نکته‌ای هست که تفاوت میان تاریخ فعالیت سیاسی در ایران و در کشورهای عربی را آشکار می‌کند. اینجا در می‌یابیم که در ایران، روحانیون در ورود به عرصهٔ جریان‌ات سیاسی بسیار پیشگام بوده‌اند.

از این رو، طبیعی است که عامل دینی رشد کند، به ویژه به دست جوانی که خود با تحولات بزرگی همراه بوده است و ناگزیر جوانان هم از آن تأثیر می‌پذیرند. از همین روست که می‌توانیم بگوییم که کسی مانند امام خمینی (ره) از این جوّ تاریخی تأثیر گرفته است. به بیان دیگر، امام از نقطهٔ صفر شروع نکرد بلکه ایشان حرکت خود را از یک شرایط سیاسی مستمر شروع کرد. در این شرایط ممکن است احساس مسئولیت روحانیون در قبال مسائل سیاسی-دینی با جزر و مد روبرو شود و شدت و ضعف پیدا کند، زیرا روحانیون سیاست

را از دین جدا نمی‌دانند و معتقد نیستند که سیاست در حاشیهٔ مسائل و فعالیت‌های دینی قرار دارد.

بدین جهت طبیعی بود که سید موسی صدر هم در این فضا پرورش یافته و در ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه خویش بسیاری از ویژگی‌های این فضا را حفظ کرده باشد.

من معتقدم که ایشان لبنان را انتخاب نکرد. وی، چنان که گفتیم، دغدغه داشت. وی جزو کسانی بود که طرحی مبهم را در سر می‌پروراند. می‌خواست فعالیت کند، حرکت کند. طالب عرصه‌ای بود تا در آن بتواند دست به کاری نو بزند و برنامه‌ریزی کند. چنین عرصه‌ای در قم مهیا نبود، چرا که در آنجا پیچیدگی‌های خاصی وجود داشت. در نجف هم در مقابل مراجع بزرگ و وجود شرایط پیچیدهٔ حاکم بر این شهر چنین فضایی برای او فراهم نبود. وی در نجف تا حدودی موفق شد، چون خودش فرد منفتح و روشن‌اندیشی بود و کمالات اخلاقی بزرگی داشت. تحصیل کرده بود و علم و عمل را در رفتار و کردارش جلوه‌گر می‌ساخت، اما او نتوانست همانند سید محمدباقر صدر نجف را درنوردد و با مشکلات آن دست به گریبان شود.

در همان زمان، در لبنان، به علت غیاب مرحوم سید شرف‌الدین، خلئی پدید آمده بود و نام امام موسی مطرح شد. از این رو، ایشان بر این اساس که شرایط مہیای ورود اوست، عازم لبنان شد.

آیا هدف او رسیدن به مرجعیت بود؟

شاید ایشان در آغاز کار، به چنین افق پهناوری نمی‌اندیشیده است. از این رو، در ابتدا به عنوان روحانی‌ای روشن‌ضمیر حرکت می‌کرد، بدین قصد که پاره‌ای از امور جاری و مألوف را پشت سر نهد. رشد ایشان در این زمینه، رشدی طبیعی بوده. به همین جهت، من تصور می‌کردم که ایشان به مرجعیت فکر نمی‌کرده، چرا که مرجعیت در چهارچوب ویژه خودش متبلور می‌شود و در آن دوران این چهارچوب، گنجایش آرزوها و برنامه‌های او را نداشت و وی را به شخصیتی تبدیل می‌کرد که در خانه‌اش بنشیند و فکر کند و برای مردم فتوا دهد و حقوق شرعیّه آنان را مشخص سازد، همان کاری که مراجع می‌کنند. ولی فراروی او راهی برای آزاداندیشی و حرکت نمی‌ماند.

لبنان تنها کشوری بود که امام موسی می‌توانست در آن حرکت و فعالیت کند و به تلاش‌های خود عمق و بُعد ببخشد و استعدادهای خود را رشد دهد، اما من معتقدم شرایط ویژه‌ای که پیش آمد، عامل به وجود آمدن چنان اوضاعی شد و احتمال بسیار زیادی وجود دارد که ایشان برای تمامی اینها برنامه‌ریزی نکرده باشد.

لبنان

ورود به لبنان
نقش‌ها و دغدغه‌ها
برنامه‌ها
تلاش برای حمایت و پایداری
تأسیس «أفواج المقاومة اللبنانية» (امل)
دستاوردها
موضع‌گیری در قبال جنگ داخلی لبنان
تلاش برای خاتمه دادن به جنگ
تلاش برای نجات جنوب لبنان

ورود به لبنان^۱

امام صدر، برای نخستین بار در سال ۱۹۵۵ م (۱۳۳۴ ش) به لبنان سفر و پس از آن در سال ۱۹۵۷ م (۱۳۳۶ ش) مجدداً از این کشور دیدار کرد. وی با خویشان و بستگانش در صور و شحور و معرکه آشنا شد و به عنوان میهمان در خانه رهبر دینی، امام سید عبدالحسین شرف‌الدین (متوفی در ۱۹۵۷/۱۲/۳۱ میلادی مطابق با ۱۳۳۶ ش) اقامت گزید.

امام شرف‌الدین با استعدادها و امتیازات برجسته امام صدر آشنا شد و از شایستگی‌های علمی و شخصیت اجتماعی او به بزرگی یاد کرد.

پس از رحلت امام شرف‌الدین، فرزند وی، سید جعفر، نامه‌ای به امام صدر در قم نوشت و او را برای عزیمت به لبنان دعوت کرد. مرحوم آیت‌الله بروجردی (مرجع عام شیعه در آن زمان) ضرورت پذیرفتن این دعوت را به امام صدر خاطرنشان

(۱) شعیتو، محمد، پژوهشی در بغیة الراغبین، ج ۲، فصل الامام موسی الصدر- حركة امل- سيرة الامام القائد.

کرد. امام صدر هم این دعوت را پذیرفت و در اواخر سال ۱۹۵۹ م (۱۳۳۸ ش)، برای کسب اطلاعات و شناخت لازم عازم لبنان شد و در سال ۱۹۶۰ م (۱۳۳۹ ش) در آنجا رحل اقامت افکند و در شهر صور، در خانه امام سید عبدالحسین شرف‌الدین سکونت گزید.

امام صدر به لبنان آمد و با اوضاع مسلمین در بقاع و جنوب و نیز نواحی فقیرنشین بیروت آشنا گردید و دریافت که اهالی آن مناطق، محروم و غارت شده‌اند. البته آنان از نوعی آزادی ظاهری برخوردار بودند، اما نمی‌توانستند از آن در رساندن ناله و شکوای خویش استفاده کنند و در کنار این آزادی، بی‌اعتنایی مطلق دولت روبرو بودند. از این رو، امام موسی صدر در صدد برآمد تا به نگرانی‌ها و آرمان‌ها و نیازهای چنین مردمی پاسخ بگوید. این مرحله، مرحله پایه‌ریزی نهادها و مؤسسات بود. وی سپس با الهام از تجارب طوایف دیگر لبنان، به مشکلات اهالی آن مناطق توجه کرد. نتایج به‌دست آمده روز به روز بر وجود تفاوت میان مردم کشوری واحد تأکید می‌کرد.

پیش از تأسیس مجلس اعلای شیعیان، امام صدر فعالیت خود را در عرصه دینی و خدمات عمومی آغاز کرد و در عین حال دامنه تبلیغ و فعالیت دینی را با برگزاری مجالس سخنرانی و گردهمایی و دیدارهای مختلف گسترش داد و به موعظه و اندرز اکتفا نکرد و توجهش به مسائل جامعه معطوف گردید.

او در روستاهای مختلف جبل‌عامل و سپس در روستاهای منطقه بعلبک-هرمل به گشت و گذار پرداخت؛ جایی که مردم آن با درد و رنج و عقب‌ماندگی و محرومیت دست به گریبان بودند. سپس از سایر مناطق لبنان دیدار کرد و اوضاع آنها را شناخت و در آنها به ایراد سخنرانی پرداخت و به ایجاد ارتباط با مردم هر منطقه و طبقات و طوایف مختلف جامعه لبنان همت گماشت و مردم را به ترک تفرقه و دست برداشتن از احساسات نژادی دعوت کرد و به تعامل فرهنگ‌های انسانی و مبارزه با آفات اجتماعی و فساد و الحاد فراخواند.

در شهر صور، پس از بررسی دقیق اوضاع متکدیان و آوارگان و برخورد با مسایل آنها، توانست بر مشکل تکدی‌گری و آوارگی فایق آید. وی عوامل تکدی‌گری را چهار چیز می‌دانست: کثرت فرزندان، معلولیت جسمی، عدم آگاهی نسبت به ابزارهای کسب درآمد و تنبلی.

به همین جهت امام موسی صدر نتیجه گرفت که باید مؤسسه‌ای بزرگ ایجاد کند، مؤسسه‌ای که شامل قسمتی برای نگهداری ایتام و نیازمندان و قسمتی نیز برای مراقبت از سالمندان و معلولین باشد. یک هنرستان فنی و حرفه‌ای نیز تأسیس کرد.

بدین‌سان امام موسی صدر به وادی فعالیت اجتماعی روی آورد و نقش او آغاز و دغدغه‌های او نمایان گردید.

نقش‌ها و دغدغه‌ها

امام صدر در ده‌ها طرح اجتماعی و در بسیاری از جمعیت‌های خیریه و فرهنگی مشارکت داشت و جمعیت «البرّ و الاحسان» صور را مجدداً سازماندهی کرد و خود نظارت بر آن را به عهده گرفت. همچنین کمک‌های مردمی را برای این سازمان جمع‌آوری و با استفاده از آنها مؤسسه فنی-حرفه‌ای جبل‌عامل را در برج شمالی (شمال صور) تأسیس کرد تا ایتام و نیز افرادی را که از نظر اجتماعی در شرایط سخت به سر می‌بردند، پناه و آموزش دهد و از آنان کارشناسانی فنی بسازد و منابع متنوع کسب درآمد را، که پیش از آن تنها به کشاورزی ابتدایی و صنعت ابتدایی منحصر می‌شد، فراروی آنان قرار دهد. وی «بیت الفتاة» (خانه دختران) را به منظور ارتقای سطح اجتماعی زنان به وجود آورد و برای تأسیس مدرسه‌ای به منظور سوادآموزی و مدرسه آموزشی صنایع دستی و آموزش خیاطی و آموزشکده پرستاری اقدام کرد.

امام موسی صدر فعالیت‌های خود را تنها به اوضاع اجتماعی طایفه شیعه در لبنان محدود نکرد، بلکه در سطح اسلامی و ملی نیز اقداماتی داشت. افزون بر اینها از اتفاقاتی هم که در ایران رخ می‌داد، غفلت نمی‌کرد. از زمانی که امام خمینی (ره) از ایران تبعید شد، امام صدر ارتباطات خود را با مخالفان حکومت شاهنشاهی، در داخل و خارج ایران،

تقویت کرد و طی دیدارهایی که از کشورهای عربی و غیرعربی داشت، به تشریح مسائل مربوط به ایران می‌پرداخت. پس از آنکه امام صدر بر اوضاع و احوال طایفه مسلمان شیعه در لبنان و مناطق و مؤسسات آن در لبنان واقف گردید، نیاز به سازماندهی امور این طایفه را احساس کرد. چرا که نظام لبنان مبتنی بر نظام طوایف دینی بود و هر طایفه، تشکیلاتی ویژه خود داشت. امام صدر احساس می‌کرد طایفه شیعه بسیار غریب و تنهاست، زیرا هیچ یک از نهادهای حکومتی، آن را به رسمیت نمی‌شناخت و این طایفه نیز حق داشت حقوق خود را مطالبه کند و در امور عمومی شرکت داشته باشد. از این رو، امام صدر، مانند دیگر طوایف لبنان، برای نظارت و حمایت از حقوق طایفه شیعه طرح تأسیس مجلسی را مطرح کرد. این طرح و این دعوت با مخالفت برخی از سران سیاسی شیعه و نیز بعضی نیروها و جناح‌های دیگر روبرو گردید.

امام موسی صدر چندین سال دعوت خود را ادامه داد و در یک کنفرانس مطبوعاتی که در بیروت به تاریخ ۱۹۶۶/۸/۱۵ م (۱۳۴۵ ش) تشکیل شد، مصیبت‌ها و محرومیت‌های طایفه شیعه را به گونه‌ای علمی و تحقیقی و با اتکا بر آمار، مطرح کرد و انگیزه‌های طرح تأسیس این مجلس را تشریح و اعلان کرد که تأسیس این مجلس، خواسته عمومی است و امید شیعیان بدان معطوف است.

این دعوت به ثمر نشست. نمایندگان طایفه اسلامی شیعه به اتفاق آرا لایحه قانون تشکیلات مورد نظر را ارائه دادند. پارلمان لبنان نیز در جلسه ۱۶/۱۲/۱۹۶۷ م (۱۳۴۶ ش) این لایحه را تصویب کرد. به مقتضای این قانون، مجلس اعلای شیعیان تأسیس شد تا امور شیعیان را بر عهده گیرد و از حقوق آنان دفاع و منافع آنان را حفظ کند و از نهادهای آنان محافظت به عمل آورد و در جهت ارتقای سطح فرهنگی و اجتماعی و معشیتی شیعیان بکوشد.

قانون مذکور بر این نکته تصریح می‌کرد که مجلس اعلای شیعیان باید رئیسی داشته باشد که نماینده آرای مجلس و شیعیان به حساب آید و از همان احترام و حقوق و امتیازاتی برخوردار باشد که دیگر رؤسای طوایف برخوردارند.

این مجلس همواره از روز تأسیس خود با مشکلاتی از داخل و اتهاماتی از خارج مواجه بوده است. اما همچنان به تلاش و سازندگی و آمارگیری و رفت و آمد و تحقیق خود ادامه داد و در ساماندهی توان و نیروی شیعیان و نیز تنظیم روابط شیعیان با سایر طوایف موفق شد.

در تاریخ ۲۴/۵/۱۹۶۹ م (۱۳۴۸ ش)، امام موسی صدر به عنوان نخستین رئیس مجلس اعلای شیعیان برگزیده شد.

برنامه‌ها

امام موسی صدر در سخنانی که در روز انتخاباتش ایراد کرد، در جهت تحقق اهداف مجلس اعلای اسلامی شیعه، و نیز خوشامدگویی به رئیس جمهور لبنان، شارل حلو، که برای عرض تبریک در تاریخ ۱۹۶۹/۵/۲۹ م (۱۳۴۸ ش) نزد امام موسی صدر آمده بود و نیز در نخستین بیانیه‌ای که در تاریخ ۱۹۶۹/۶/۱۱ م (۱۳۴۸ ش) منتشر ساخت، برنامه خود را به اطلاع همگان رساند. این برنامه متضمن خطوط اصلی ذیل بود:

- تنظیم و ساماندهی امور طایفه شیعه و بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن.
- عدم ایجاد تفرقه میان مسلمین و تلاش برای یکپارچگی آنان.
- همکاری با تمامی طوایف لبنانی و حفظ وحدت لبنان.
- بر عهده گرفتن مسئولیت‌های ملی و قومی و حفظ استقلال و حریت و تمامیت ارضی کشور.
- مبارزه با جهل و فقر و عقب‌ماندگی و ظلم اجتماعی و فساد اخلاقی.
- حمایت از مقاومت فلسطین و مشارکت عملی با دولت‌های برادر عرب برای آزادسازی اراضی اشغالی.

تلاش برای حمایت و پایداری

همزمان با نخستین ماه‌های آغاز به کارِ مجلس، تجاوزات اسرائیل به مناطق مرزی جنوب لبنان شروع شد. متعاقب این حمله، امام موسی صدر سلسله تلاش‌ها و طرح مطالبات خود را آغاز کرد و از مقامات و مسئولین لبنانی درخواست کرد که روستاهای مرزی را تقویت و استحکام بخشند و فرزندان جنوب لبنان را مسلح کنند و آموزش دفاعی دهند و قانون خدمت سربازی را وضع کنند و در جهت توسعه این منطقه طرح‌هایی را به مورد اجرا گذارند. این اقدامات در کنار تلاش‌های آگاهی‌بخش و هشداردهنده‌ی وی در خصوص خطرهایی انجام شد که جنوب را تهدید می‌کرد. وی از اهالی این منطقه اکیداً می‌خواست که روستاهای مرزی خود را ترک نکنند. در پی این تلاش‌ها، دولت لبنان در تاریخ ۱۳۴۸ م (۱۹۷۰/۱۰/۲۲ ش) طرح عمومی تقویت اوضاع منطقه مرزی جنوب را تصویب کرد.

امام صدر، سخنرانی‌های خود را در تمامی مناطق لبنان ادامه داد و طی آنها اوضاع جنوب لبنان را در سطح ملی و عمومی مطرح کرد تا تمامی جامعه لبنان را به قصد نجات جنوب لبنان بسیج کند.

در پی تجاوزات اسرائیل در تاریخ ۱۳۴۹ م (۱۹۷۰/۵/۱۲ ش) به روستاهای مرزی جنوب که باعث خسارت‌های بسیار جانی و مالی و منجر به آوارگی بیش از

۱۵۰ هزار تن از اهالی ۳۰ روستای مرزی شد، امام صدر در تاریخ ۱۳/۵/۱۹۷۰ از رؤسای مذهبی جنوب که از طوایف مختلف بودند، دعوت به عمل آورد و به اتفاق آنان «هیئت نصره الجنوب» را پایه‌ریزی کرد. ریاست این هیئت به خود ایشان واگذار گردید و اسقف آنطونیوس پطرس خریش نیز به عنوان نایب رئیس این هیئت برگزیده شد. وی بعدها اسقف اعظم طایفه مارونی و رئیس افتخاری این هیئت شد. این هیئت در جهت اجرای خواسته‌های امام صدر به منظور حمایت از جنوب و توسعه آن همت گمارد. سپس امام صدر مردم را به اعتصابی ملی و آرام به مدت یک روز و به منظور حمایت از جنوب لبنان دعوت کرد. تمامی لبنان به این دعوت پاسخ مثبت داد و این اعتصاب سراسری در تاریخ ۲۶/۵/۱۹۷۰ م (۱۳۴۹ ش) به وقوع پیوست و به مثابه یک رویداد ملی بزرگ بود.

مجلس نمایندگان در عصر همان روز تشکیل جلسه داد و تحت فشار افکار عمومی طرح قانون اجرای اندیشه‌ها و راهکارهای امام صدر را تصویب کرد و تأسیس یک مؤسسه دولتی ویژه جنوب لبنان را که وظیفه‌اش پاسخگویی به نیازهای منطقه جنوب و فراهم آوردن اسباب سلامت و آرامش این منطقه بود، مقرر کرد. این قانون در تاریخ ۲/۶/۱۹۷۰ م (۱۳۴۹ ش) تصویب شد.

با ادامه تجاوزات اسرائیل به جنوب لبنان در سال ۱۹۷۱ م

(۱۳۵۰ش) و پس از آن، امام صدر حرکت خود را ادامه داد و همچنان پرچم دفاع از این منطقه را بر دوش گرفت و صراحتاً اظهار داشت که نابودی جنوب یعنی نابودی لبنان، و بر اجباری کردن خدمت سربازی و تأسیس پناهگاه و تحکیم روستاها و تأمین ابزارهای دفاعی جدید تأکید کرد.

امام صدر، در کنار این خواسته‌ها، اقدام دیگری نیز انجام داد و از مقامات لبنانی خواست تا برای آبادانی و توسعه مناطق محروم اقدام و تبعیض فرقه‌ای را ملغا کنند و حق طایفه شیعه را در تصدی مناصب وزارتی و مشاغل عمومی و تخصیص بودجه طرح‌های عمرانی رعایت کنند.

دوره ریاست جمهوری لبنان، که در سپتامبر سال ۱۹۷۰م (مهر ۱۳۴۹ش) آغاز شده بود، منکر حق قانونی مجلس اعلای شیعیان و رئیس آن برای دخالت در امور کشوری شد و در نتیجه دولت مطالبات این حرکت را نادیده گرفت.

در تاریخ ۱۹۷۴/۲/۲ م (۱۳۵۲ش)، امام صدر مخالفت خود را با مقامات مسئول لبنانی اعلام کرد، زیرا آنان حقوق محرومان را نادیده گرفته و نسبت به عمران مناطق مختلف سستی ورزیده و با رفتار خود امنیت و کیان کشور را با خطر مواجه کرده بودند.

امام صدر حرکت خود را در جهت تأمین حقوق محرومان، از طریق گردهمایی‌ها و ملاقات‌های مردمی گسترش داد. عظیم‌ترین گردهمایی در بعلبک به تاریخ ۱۹۷۴/۳/۱۷

(۱۳۵۳) و در صورت به تاریخ ۱۹۷۴/۵/۵ (۱۳۵۳) برگزار شد. در هر یک از این دو همایش بیش از یکصد هزار تن شرکت داشتند و همگی همراه امام صدر سوگند یاد کردند که این مسیر را ادامه دهند و تا زمانی که یک محروم در لبنان یا دیگر سرزمین‌ها وجود دارد، از پای ننشینند.

امام صدر در مصاحبه‌ای که در روزنامه‌ی الانوار در تاریخ ۱۹۷۵/۱/۲۲ (۱۳۵۳) منتشر شد، انگیزه‌های خود را برای تأسیس «حرکت المحرومین» تشریح و اهداف این سازمان را تبیین و بر طایفه‌ای نبودن آن تأکید کرد.

بدین‌سان سازمان «حرکت المحرومین» متولد شد، سازمانی که اصول آن را امام موسی صدر با این سخن ترسیم کرده بود: «خاستگاه حرکت المحرومین، ایمان حقیقی به خدا و انسان و آزادی کامل انسان و کرامت اوست. حرکت المحرومین ظلم اجتماعی و نظام فرقه‌ای سیاسی را مردود می‌شمارد و با استبداد و فئودالیسم و سلطه‌گری و طبقه‌بندی هموطنان مبارزه می‌کند. حرکت المحرومین، یک جنبش ملی و معتقد به حاکمیت ملی و سلامت و وحدت اراضی کشور است و با استعمار و تجاوزات و زیاده‌خواهی‌هایی که علیه لبنان ابراز می‌شود، مبارزه می‌کند.»

در پی این تجمعات، فرمانده ارتش به این خواسته‌ها توجه کرد و در تاریخ ۱۹۷۴/۶/۲۰ (۱۳۵۳) کمیته‌های مشترکی از متخصصان ارتش و متخصصانی را که امام صدر به نمایندگی از

خود انتخاب کرده بود، جهت بررسی خواسته‌های بیست‌گانه و تعیین ابزارهای اجرایی آنها، تشکیل داد. این کمیته‌ها گزارش‌هایی درباره برخی از این خواسته‌ها تهیه کرد، اما بدون نتیجه باقی ماند و در نتیجه امام صدر حرکت خود را ادامه داد. در تاریخ ۱۹۷۴/۸/۴ (۱۳۵۳) علما و روحانیون شیعه پیامی خطاب به مقامات دولت ارسال کردند. در این پیام از حرکت محرومین و مطالبات آن پشتیبانی شده و نسبت به عاقبت سوء ادامه بی‌توجهی به خواسته‌های امام هشدار داده بود. جلساتی که امام صدر با شخصیت‌های برجسته کشور و رؤسای طوایف و احزاب تشکیل داد و نیز گفتگو با متفکران نخبه لبنانی، از طوایف و احزاب مختلف، به نگارش قطعنامه‌ای انجامید که ۱۹۰ متفکر، به نشانه تأیید مفاد آن، زیر آن را امضا کردند. سپس امام صدر مجمع عمومی مجلس اعلای شیعیان را برای تشکیل جلسه در تاریخ ۱۹۷۴/۹/۱۳ (۱۳۵۳) دعوت کرد. علمای این هیئت اشخاصی اعم از روحانیون شیعه و نمایندگان شیعه پارلمان و کارمندان عالی‌رتبه شیعه در دستگاه دولت، و عده‌ای از افراد سرشناس در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و حرفه‌ای و اقتصادی و فکری را شامل می‌شد. این هیئت به اتفاق آرا از امام صدر و تلاش‌های ملی وی در جهت تحقق خواسته‌های مزبور پشتیبانی کردند و موضع سهل‌انگارانه دولت در قبال آن خواسته‌ها را محکوم کردند و به امام صدر برای تعیین خط‌مشی و اقدامات لازم به منظور

دستیابی به این خواسته‌ها، اختیار تام دادند. پس از این جلسه، دولت استعفا داد و دولتی جدید روی کار آمد و در قبال خواسته‌های امام صدر قول همکاری داد. اما این دولت جدید چند ماهی بیشتر دوام نیافت و در تاریخ ۱۹۷۵/۵/۱۵ (۱۳۵۴) و در پی فشارهای مربوط به حادثه ترور نماینده مجلس «معروف سعد» و نیز حادثه اتوبوس عین‌الزمانه، استعفای خود را تقدیم کرد. این دو حادثه در واقع نخستین شراره‌های جنگ داخلی لبنان بودند. رئیس آن دولت، رشیدالصلح، در بیانیه‌ای که در تاریخ استعفا در مجلس نمایندگان قرائت کرد، علل استعفای دولت را برشمرد و اظهار داشت که امتیازات طایفه‌ای که اساس نظام سیاسی لبنان را تشکیل می‌دهد، به سدی تبدیل شده که مانع هرگونه پیشرفت و برقراری مساوات حقیقی میان شهروندان و از بین بردن محرومیت و ارتقای سطح زندگی مناطق محروم است.

تأسیس أفواج المقاومة اللبنانية (امل)

در اواخر ماه می سال ۱۹۷۳ (خرداد ۱۳۵۲) امام موسی صدر به برخی جناح‌ها گوشزد کرد که سازمان «افواج المقاومة اللبنانية» تشکیل شده است. البته ایشان تمایل نداشت پیش از اقدامات عملی سازمان و قبل از فرصت مناسب، این خبر را به صورت رسمی اعلان کند.

در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴)، نیروهای صهیونیستی به منطقه عرقوب حمله کردند و روستای کفرشوبا را ویران ساختند و اهالی این روستا را وادار به مهاجرت کردند. در پی این حادثه، افکار عمومی به دو محور تقسیم شد: کمونیست‌ها که نبرد با اسرائیل را یک وظیفه فلسطینی محض تلقی می‌کردند و دیگر احزاب ملی که از افتادن در مشکلات ابا داشتند.

برخی از جناح‌ها در مقاومت فلسطین عملاً با دیدگاه امام صدر موافقت کردند و شکل‌گیری مقاومت لبنانی بر ضد اسرائیل را یک ضرورت اعلام کردند.

بنابراین، جوانان آموزش‌دیده جنبش امل گروه‌گروه به کفرشوبا می‌رفتند و در کنار جوانانی که معتقد به این طرح بودند، قرار می‌گرفتند. دیدارهای مکرر امام صدر از کفرشوبا، به همراه تحرکات سیاسی، نشان از تحولی کیفی در دیدگاه و روش بود. با هماهنگی امام موسی صدر این دیدارها با یک سری فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی در بیروت همراه شد که نویدبخش جنبش مقاومت لبنان بود. از این رو، سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) را سال تأسیس این جنبش انگاشته‌اند.

در سخنانی که امام صدر در تاریخ ۱۹۷۵/۱/۲۲ (۱۳۵۳) به مناسبت گرامیداشت عاشورا ایراد کرد، مردم لبنان را به تأسیس مقاومت در لبنان فراخواند، تا از این رهگذر در برابر تجاوزات و دسیسه‌چینی‌های اسرائیل، که به هدف راندن لبنانی‌ها از خانه و کاشانه‌شان انجام می‌گرفت، صف‌آرایی

کنند. وی در سخنرانی خویش گفت:

«دفاع از وطن فقط وظیفه دولت نیست و چنانچه دولت سستی پیشه کند، تکلیف از مردم در دفاع از کشور ساقط نمی‌شود.» او افزود: «مقامات لبنان کوشیدند ما را خوار و ذلیل کنند و اسرائیل را رها کرده‌اند تا هر روز ما را بکوبد، بی آنکه ما بتوانیم از خود دفاع کنیم.»

اما شاخه نظامی «حرکه المحرومین» همچنان به صورت پنهان در زمینه آموزش نظامی و مسلح ساختن مردم و برخی عملیات‌ها، اقداماتی انجام می‌داد. تا اینکه حادثه عین‌البنیه در تاریخ ۱۹۷۵/۷/۵ (۱۳۵۴) اتفاق افتاد و در نتیجه آن شماری از جوانان در حین آموزش و در اثر بروز یک اشتباه که منجر به انفجار مین در میان آنان شد، به شهادت رسیدند. این حادثه، برای رقبایی که در کمین بودند تا در لحظه‌ای مناسب زبان به ملامت گشایند و زمینه شکست اقدامات امام صدر را فراهم آرند، فرصت مناسبی بود. آنان انتظار داشتند که امام صدر با فشار ناشی از این حادثه، از موضع خود عقب‌نشینی کند، اما او احساس کرد که وقوع این حادثه فرصتی مناسب برای حرکتی در جهت مطلوب و وسیله‌ای برای همراه کردن مردم با این حرکت است. از این رو، فعالیت‌های سازمان را علنی و عزم خود را برای ادامه حرکت اعلام کرد. همین امر قاطعانه مواضع ایشان را مشخص و معلوم می‌سازد. در اطلاعیه‌ای که امام صدر در تاریخ ۱۹۷۵/۷/۶ قرائت کرد به

تشریح حادثه مزبور پرداخت و خبر از تشکیل شاخه نظامی «حرکه المحرومین» داد و اظهار کرد: شاخه نظامی این سازمان قصد دارد نقش خود را در آزادسازی کشور و انسان، برپایه اعتقادات و دیدگاه‌های ایمانی، ایفا کند. این سازمان، اسلام را هویت و انسان را دغدغه خود و تشیع را روش، و سلاح را در کنار اندیشه، به عنوان ابزار و توده‌های مؤمن را به عنوان میدان عمل و جوانان مؤمن را طلایه‌داران آگاه و عامل خویش قلمداد می‌کند.

اما آیا انفجار و خسارت‌های جانی ناشی از آن، به تنهایی کافی بود تا امام صدر پیش از وقت مناسب، وجود سازمان را علنی کند؟ یا اینکه عوامل دیگری هم در اتخاذ این تصمیم حساس نقش داشتند؟

اکثر اعضای مجلس اعلای شیعیان که هنوز از انتخاب آنان زمان زیادی نمی‌گذشت، اتفاق نظر دارند که امام صدر در بحث‌ها و دیدارهایش با هیئت اجرایی مجلس به ضرورت تشکیل شاخه نظامی وابسته به این مجلس، مانند دیگر طوایف، معتقد نبود و حتی در مقابل آنان می‌گفت: این میلشیاها کشور را نابود خواهند کرد و شیعیان هرگز در آن نقشی نخواهند داشت. وقتی به سخنرانی‌های امام صدر که در آن مردم را به داشتن سلاح فرا می‌خواند توجه کنیم، درمی‌یابیم که او یک شعار سر می‌دهد: سلاح برای نبرد با اسرائیل و بازگرداندن فلسطینی‌ها به کشورشان و اینکه دیگر

هیچ فلسطینی، چه در جنوب لبنان و چه خارج از آن، در بیرون از وطنش زندگی نکند.

در مناسبت‌های دیگر امام صدر تکرار می‌کند:

«من مطامع اسرائیل را در جنوب لبنان فراتر از اسکان و اشغال زمین می‌دانم. اسرائیل می‌خواهد فلسطینی‌ها در اینجا ساکن شوند و مسئله‌شان تمام شود، حال آنکه فلسطینی‌ها برای بازگشت به خاک خود اسلحه به دست می‌گیرند و ما نیز باید با آنان مشارکت کنیم.»

اینها عواملی بودند که امام صدر را واداشتند تا تشکیل «حرکه المحرومین» را علنی کند. اما عوامل دیگری نیز در میان بود که مانع امام موسی از علنی کردن این سازمان تا آن زمان می‌شد. این عوامل عبارت بودند از:

الف) عده‌ای از روحانیون معتقد به دخالت دین در سیاست نبودند و منطق آنان در این خصوص با منطق امام صدر تفاوت داشت. آنان با نقش سیاسی وی موافقت نداشتند و به سبب فعالیت‌های سیاسی امام موسی صدر از او کناره می‌گرفتند.

ب) عده‌ای از سرمایه‌داران شیعه، جنگ را باعث اتلاف منافع و تعطیلی کارهای خویش می‌دانستند، چه رسد به اینکه بخواهند از طریق دادن تبرعات و مساعدت‌های مالی، سرمایه‌های لازم را برای جنگ تأمین کنند.

ج) شماری از سیاستمداران دریافتند که با آمدن امام صدر

فعالیت‌های آنان در مرحله پیشین تعطیل و به فراموشی سپرده شده است. چه رسد به اینکه او در مرحله جدید، میلشیای مسلح هم داشته باشد.

با توجه به این عوامل، لازم بود امام موسی صدر به صورت مخفیانه جنبش امل را تأسیس کند و زمانی که آن انفجار به وقوع پیوست، وی چاره‌ای جز علنی کردن فعالیت این سازمان نداشت.

ایشان مدتی درباره کیفیت رویارویی با این حادثه فکر کرد و با برخی از یارانش در مورد علنی کردن سازمان یا مسکوت گذاشتن آن مذاکره کرد و مسائل و راه‌های زیر را مطرح کرد:

۱. نمی‌خواهم پیش از آنکه بزرگ شوم، مخالفان مرا بخورند.

۲. نمی‌خواهم هیچ کس مرا به جنگ داخلی بکشاند.

۳. در عین حال نمی‌توانم به خون قربانیان بی‌اعتنا باشم و صفت وفاداری ایجاب می‌کند که من برای حفظ حرمت این خون‌ها به پا خیزم تا مبادا به هدر روند.

تصمیم امام صدر بر این شد که وجود شاخه نظامی «حرکت المحرومین» را علنی کند، و پس از آن گفت: «من از ده سال پیش برای تشکیل مقاومت لبنان سخن گفتم و یک سال و هفت ماه پیش در روز عاشورا، روز سوگواری بزرگ، آغاز آن را اعلان کردم و از اهالی جنوب خواستم که مسلح شوند و آموزش ببینند و چهل روز بعد، از مردم بعلبک نیز خواستم که

چنین کنند و دوشادوش اهالی جنوب بایستند و آنان را یاری کنند. اما وقتی مسئولین از توجه به شکایت‌ها امتناع کردند و به رغم تمامی پیام‌ها و فشارها جنوب را رها کردند و ساکنان جنوب را هراسان و لرزان در برابر تجاوزات مکرر و روزافزون اسرائیل تنها گذاشتند، عملاً دیدم که ساکنان جنوب یا به مرگ تهدید می‌شوند و یا در خطر آوارگی و خواری قرار دارند، که به هیچ وجه کمتر از مرگ نیست. از این رو، جوانان خداپرست و میهن‌دوست را به فراگرفتن آموزش‌های نظامی تشویق کردم. البته مقامات بلندپایه حکومتی و نیز فرماندهان نیروهای مسلح لبنان با وسایل خاص خویش از همه این اقدامات مطلع بودند، ولی تصمیم نداشتم که تشکیل مقاومت لبنانی را علنی کنم. فاجعه‌ای که رخ داد مرا وادار به اعلان آن کرد.»

امام صدر در خلال گفتگوهایی که با مجله لبنانی الحوادث، در اثنای تحصن در مسجد صفا (عاملیه بیروت)، از تاریخ ۱۹۷۵/۶/۲۷ تا ۱۹۷۵/۷/۱، انجام داد به تولد «حرکه المحرومین» اشاره کرد. تحصن امام صدر در آن برهه، چنان که خود گفته است، رمزی بود برای «قیام علیه خشونت و ظلم و محرومیت و تبعیض فرقه‌ای و ازهم‌گسیختگی کشور.»

این تحصن، در واقع انقلابی علیه استفاده نابه‌جا از خشونت و سلاح بود، و در وهله بعد انقلابی علیه سیاست‌های سنتی و برخی سیاستمداران سنتی لبنانی که سیاست را هدف می‌دانند و شمار کشتگان و مجروحان و

خانه‌های ویران و آنچه بر سر مستضعفان و زحمت‌کشان می‌آید، بیهوده می‌انگارند، مگر آنکه یک رأی موافق به دست آورند و یا به منافع سیاسی نایل آیند.

دستاوردها

امام موسی صدر در آغاز ریاست مجلس ساختمان‌های چهار طبقه و مناسب برای مقر مجلس اعلای شیعیان در زمینی به مساحت ۶۴۷۵ متر مربع فراهم کرد. این ساختمان دارای سالن‌های وسیع اجتماعات است و در محله حازمیه در ناحیه جنوب شرقی بیروت واقع است. سند این ساختمان به نام اوقاف طایفه اسلامی شیعه ثبت شده است.

ایشان همچنین ملک دیگری را در ناحیه جنوب غربی بیروت (محله خلد) به مساحت ۷۹۰۴ متر مربع، در هفت طبقه به مالکیت اوقاف طایفه شیعه در آورد و نام «مدینه الزهراء الثقافية و المهنية» (شهر فرهنگی و صنعتی الزهراء) را بر آن نهاد.

برای اجرای طرح‌های مجلس اعلای شیعیان استفاده از قطعه زمینی به مساحت ۱۵۳۴ متر مربع را از مشاعات غبیری واقع در جنوب غربی بیروت (محله الجناح)، اختصاص داد و بیمارستان الزهراء، وابسته به مجلس اعلای شیعیان بنا کرد. برای احداث مؤسسه‌های اجتماعی، فرهنگی و حرفه‌ای ۱۹۰ هزار متر مربع از اراضی وردانیه واقع در جاده

صیدا-بیروت را خریداری کرد و تحت مالکیت اوقاف طایفه شیعه درآورد.

وی همچنین برای جمعیت «البرّ و الاحسان» در صور، که خود نظارت بر آن را بر عهده داشت، و از مؤسسه‌های شیعه است، زمینی به مساحت ۹۰۰ هزار متر مربع در لبوة، بعلبک، خریداری کرد تا برای احداث یک مدرسه فنی زراعی و نیز اجرای پروژه‌های دیگر از آن استفاده کنند.

فعالیت‌های پیگیری هم در جهت توسعه مؤسسات و تجهیزات جمعیت «البرّ و الاحسان» صور و نیز گسترش مؤسسات فنی و حرفه‌ای وابسته به این جمعیت و احداث یک مدرسه فنی عالی پرستاری انجام داد.

همچنین دارالایتم آیت‌الله خویی را، برای تحت پوشش قرار دادن فرزندان شهدا در مناطق برج‌البراجنه و بعلبک و هرمل، تأسیس کرد و در برج‌البراجنه و حی‌السلم (ناحیه جنوبی بیروت) و همچنین در صور مراکز بهداشتی احداث کرد.

موضع‌گیری در قبال جنگ داخلی لبنان

به محض فروزان شدن اولین جرقه‌های این جنگ در تاریخ ۱۳/۴/۱۹۷۵ (۱۳۵۴)، امام موسی صدر تمامی تلاش خود را به کار گرفت تا از طریق گفتگو با گروه‌های مختلف، فتنه را در نطفه خفه و اوضاع را آرام کند. وی در پیامی که در تاریخ

۱۹۷۵/۴/۱۵ (۱۳۵۴) منتشر کرد نسبت به توطئه‌های دشمن و فتنه‌انگیزی‌های او هشدار داد و لبنانی‌ها را به حفظ وحدت و انسجام وطن دعوت کرد و تأکید کرد که در قلب این وطن، انقلاب فلسطین جایگاه خاصی دارد. او از انقلابیون فلسطینی خواست تا از مسئله فلسطین، که در لبنان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده بود، حفاظت کنند.

در تاریخ ۱۹۷۵/۴/۱۸ (۱۳۵۴) امام صدر از عده زیادی از متفکران و نمایندگان جریان‌های فعال لبنانی دعوت به عمل آورد و ۷۷ تن از آنان در مقر مجلس اعلامی شیعیان گرد هم آمدند. آنان از میان خود کمیته‌ای به نام «کمیته آرامش ملی» تشکیل دادند. اعضای این کمیته فوراً با نماینده مقاومت فلسطین دیدار کردند و مسئولیت آرام کردن اوضاع و نیز ریشه‌یابی بحران و اتخاذ راه‌حل‌های موقت و دراز مدت را بر عهده گرفتند و از رهنمودهای سید موسی صدر کمال استفاده را بردند. رهنمودهای موسی صدر بر ضرورت همزیستی طوایف لبنانی با یکدیگر و تکیه بر شیوه گفتگو و روش‌های دموکراتیک برای تحقق اصلاحات سیاسی و اجتماعی و رد هرگونه سرکوب طایفه‌ای و لزوم حفظ همزیستی لبنانی‌ها با فلسطینی‌ها و صیانت از انقلاب فلسطین، تأکید می‌کرد.

اما جنگ ادامه یافت و دولت در تاریخ ۱۹۷۵/۵/۲۶ (۱۳۵۴) استعفا داد و مشکلات عدیده‌ای فرا روی تشکیل دولت جدید رخ نمود و خطر تجزیه کشور لبنان را تهدید کرد.

امام صدر در تاریخ ۱۹۷۵/۶/۲۷ در مسجد الصفا در بیروت دست به تحصن زد و اعلان کرد:

«ما دست به تحصن می‌زنیم تا هموطنان را مجبور کنیم از سلاح‌هایی که علیه مردم لبنان و سایر برادران به کار گرفته می‌شود، دست بردارند. ما می‌خواهیم خشونت را با عبادت و تحصن و روزه‌داری از میان برداریم. سلاح، بحران را حل نمی‌کند، بلکه بیشتر باعث از هم‌گسیختگی کشور می‌شود.»

وی خواستار تسریع در تشکیل دولتی ملی شد؛ دولتی که بتواند صلح را مجدداً در کشور حاکم کند و آشتی ملی را بر پایه‌هایی شفاف بنیان نهد و کشور را بر این شالوده‌ها از نو بسازد و خواسته‌های محرومین را برآورده کند. این اقدام امام موسی صدر با تأیید گستردهٔ محافل مذهبی و طوایف مختلف و نیز محافل مردمی و سیاسی روبه‌رو گردید و دولتی جدید در تاریخ ۱۹۷۵/۷/۱ روی کار آمد. در نتیجه، وی، پس از تعهد دولت مبنی بر اجرای خواسته‌ها، به تحصن خود پایان داد و فوراً به منطقهٔ بعلبک-هرمل شتافت تا به محاصرهٔ روستای مسیحی‌نشین القاع خاتمه دهد و آرامش را به منطقه بازگرداند.

دیدگاه وی دربارهٔ جنگ داخلی لبنان، از آغاز این جنگ، بر مبنای سخنانی که در گردهمایی مجلس اعلای شیعیان در تاریخ ۱۹۷۵/۹/۱۳ (۱۳۵۴) عنوان کرد، چنین بود: «بحران کنونی منجر به سقوط لبنان و توقف مقاومت فلسطین و وارد شدن زیان‌های هنگفت به سوریه و منافع اعراب می‌شود که

خود به نفع دشمن ما اسرائیل است.» از این رو، وی از همان آغاز بر دعوت دیگران به آشتی ملی بر اساس مبانی جدید برای کشور تأکید کرد تا عدالت اجتماعی را تضمین کند و محرومیت را از بین ببرد و جنوب لبنان را صیانت کند. درخواست‌های او برای ایجاد ساختارهای تازه در کشور برخاسته از دیدگاهی بود که وی در همان جلسه بدان اشاره کرده و گفته بود که لبنانی‌ها از زمان استقلال خود و به هنگام تأسیس لبنان بزرگ، بر اصول اساسی ملی اتفاق نظر پیدا نکردند. آنان با تعارفات سیاسی و واژه‌های چندپهلوی و انتخاب راه‌حل‌های نصف و نیمه برای مرتفع ساختن مشکلات خود از رسیدن به اتفاق نظر در مورد اصول ملی طفره رفته‌اند، تا آنجا که وحدت ملی در لبنان به هیچ وجه احساس نمی‌شود. وی همگان را به گفتگوی ملی فراخواند و خود زمینه این امر را در تاریخ ۱۹۷۵/۱۰/۴ مهیا ساخت. در این تاریخ، او کنفرانس رؤسای مذهبی طوایف مختلف لبنانی را ترتیب داد. حاصل این کنفرانس تأکید بر لزوم ادامه همزیستی طوایف لبنان با یکدیگر و دعوت به گفتگو و توقف خونریزی و تحقق عدالت اجتماعی و احقاق حق محرومان و پایبندی به حاکمیت ملی و نفی تجزیه کشور و حمایت از قضیه فلسطین بود.

در تاریخ ۱۹۷۵/۱۱/۲۷ طرح گفتگوی ملی را اعلام کرد که حاوی پیشنهادهای مشخصی در خصوص اصلاحات مورد نظر در زمینه‌های گوناگون بود. همچنین در تاریخ

۱۹۷۵/۱۱/۳۰، زمانی که رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر دعوت به آشتی ملی کردند، بی‌درنگ آن را مورد تأیید قرار داد.

در تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۶ فاجعه کشتار شنبه سیاه روی داد و طی آن حدود ۲۰۰ تن از فرزندان طایفه شیعه در محل کار خود در منطقه مرفأ بیروت در خون غلتیدند و پس از آن در تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۱۱ و بعد از آن خانه‌های شیعیان به آتش کشیده شد و شیعیان را از حارة العوارنه و سبنیه و رويسات الجديده و عين بياقوت و الزلقاء، که در دل مناطق مسیحی نشین واقع بودند، آواره کردند، و نشانه‌های اولیة دخالت اسرائیل در لبنان نمایان گردید. همزمان با این وقایع، اسرائیل در بعضی مناطق اقدام به عبور از نوار مرزی کرد و ارتش آن قدم به خاک لبنان گذاشت و هواپیماهای اسرائیلی در تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۲ بمباران هوایی گسترده‌ای را آغاز کردند به طوری که لبنان از این بابت به شورای امنیت شکایت کرد... در چنین شرایطی، امام موسی صدر طی سخنانی در صور به تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۲ اظهار کرد که نشانه‌های تقسیم‌کشور آشکار گردیده است. ایشان نسبت به خطرهای تشکیل یک اسرائیل جدید در خاک لبنان و نابودی قضیه فلسطین و تجاوزات اسرائیل به جنوب لبنان هشدار داد و مردم را به فراگیری فنون نظامی و آموزش استفاده از سلاح برای دفاع از خود و کشور و جلوگیری از تقسیم وطن فراخواند و بر لزوم حمایت از اقلیت‌های دیگر طوایف مقیم در مناطق مسلمان‌نشین تأکید کرد و نسبت به

تجاوز و انتقام‌جویی از بی‌گناهان هشدار داد. در کنار این سخنان، ایشان بار دیگر برای جلوگیری از خونریزی و تثبیت نظم و حاکمیت ملی و بازگشت به گفتگو و تفاهم پیام‌هایی صادر کرد.

وی در جلسات رؤسای اسلامی، که رؤسای طوایف اسلامی و نخست‌وزیر و برخی دیگر از شخصیت‌های برجسته اسلامی-سیاسی در آن حاضر بودند، شرکت کرد. در این کنفرانس تشکیل دولت نظامی به تاریخ ۱۹۷۵/۵/۲۳ محکوم گردید و از اقدام سوریه که منجر به صدور «الوثیقة الدستورية» (متمم قانون اساسی) از سوی رئیس‌جمهور در تاریخ ۱۹۷۶/۲/۱۴ (۱۳۵۵) شد، تمجید به عمل آمد.

ایشان متمم قانون اساسی را آغازی برای ایجاد صلح‌نهایی در لبنان و زمینه‌ای برای وفاق ملی دانست و تأکید کرد که هر گونه اصلاحی در آن می‌بایست از راه‌های قانونی و گفتگوهای بی‌تنش در آینده انجام شود. بر این اساس، امام موسی صدر و ساطت سوریه را که به قصد پایان بخشیدن به جنگ و دستیابی به آشتی ملی صورت پذیرفته بود، تأیید کرد و شروع مجدد خونریزی‌ها را که از اواخر ماه مارس سال ۱۹۷۶ (فروردین ۱۳۵۵) آغاز گشته و دامنه آن تا ارتفاعات نیز گسترش یافته بود، شدیداً محکوم کرد.

وی برای رفع سوء تفاهم میان مقاومت فلسطین و سوریه، تلاش‌های گسترده‌ای از خود نشان داد و برای رسیدن به این

هدف خطر سفرهای مکرر بین بیروت و دمشق در اوج درگیری‌ها را به جان خرید و زمینه‌های ملاقات حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه، با رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین را فراهم آورد و خود نیز با حضور در این جلسه مهم نقش عمده‌ای در موفقیت این گفتگوها داشت. این دیدار در تاریخ ۱۹۷۶/۵/۶ (۱۳۵۵) انجام شد و در زمینه‌سازی برای تشکیل مجلس نمایندگان لبنان در تاریخ ۱۹۷۶/۵/۸ و انتخاب رئیس جمهور جدید نقش بسزایی داشت. بدین ترتیب حاکمیت قانونی دولت لبنان استمرار یافت. این تلاش‌ها طی ماه‌های ژوئن و جولای سال ۱۹۷۶ (تیر و مرداد ۱۳۵۶) مجدداً با بحرانی شدن روابط میان دو کشور آغاز شد.

او شدیداً با عملکرد دو جبهه متخاصم در لبنان در ایجاد محله‌های خودگردان به جای ادارات رسمی دولت، مبارزه و مخالفت کرد و در اطلاعیه خود به تاریخ ۱۹۷۶/۴/۲۷ چنین اعمالی را محکوم و آن را مقدمه‌ای برای تجزیه کشور قلمداد کرد و دست‌اندرکاران این گونه اعمال را جدایی طلب خواند. از این رو، در تاریخ ۱۹۷۶/۷/۲۳ به بعلبک رفت و ادارات رسمی در استان بقاع را بازگشایی کرد و استاندار از تاریخ ۱۹۷۶/۸/۷ به دعوت او پاسخ مثبت داد و به سرکار خود برگشت و ادارات و سازمان‌های دولتی روند عادی فعالیت خود را از سرگرفتند.

تلاش برای خاتمه دادن به جنگ

امام دریافته بود که خاتمه بخشیدن به جنگ لبنان مستلزم تصمیم‌گیری مشترک عربی است و این تصمیم باید پیش از هر چیز با توافق اعراب همراه گردد. از این رو، در تاریخ ۱۹۷۶/۸/۲۳ (۱۳۵۵) به دمشق و از آنجا در تاریخ ۱۹۷۶/۹/۲ به قاهره رفت و در تنش‌زدایی فضای حاکم بین این دو کشور و وحدت بخشیدن به مواضع آنها در قبال جنگ لبنان به منظور پایان دادن به این جنگ، تلاش‌های مستمری از خود نشان داد. این کوشش‌ها تا ۱۹۷۶/۱۰/۱۳ ادامه داشت و در طول این مدت وی میان این دو کشور و نیز عربستان سعودی و کویت پیوسته در رفت و آمد بود و با رئیس‌جمهور جدید لبنان و نیز مقاومت فلسطین همواره در تماس بود و با زمامداران و سران و مسئولین عرب مذاکره می‌کرد تا به ایجاد همبستگی میان اعراب توفیق یابد و از این رهگذر، جنگ لبنان خاتمه پذیرد. نتیجه تلاش‌های وی و اقدامات سران عرب، تشکیل کنفرانس ریاض در تاریخ ۱۹۷۶/۱۰/۱۶ (۱۳۵۵) و در پی آن انعقاد کنفرانس قاهره به تاریخ ۱۹۷۶/۱۰/۲۵ بود. در این دو کنفرانس پایان دادن به جنگ لبنان مورد تصویب قرار گرفت و این وظیفه بر عهده نیروهای بازدارنده عرب گذارده شد.

با ورود نیروهای بازدارنده عرب، امام موسی صدر گروه‌های درگیر را به خروج از فضای جنگ و گرد آمدن در زیر

لوای دولت مشروع لبنان و پایبندی به وحدت لبنان واحد و حفظ استقلال این کشور و بازسازی میهن و مؤسسات آن فراخواند و در تاریخ ۱۹۷۷/۵/۱۱ (۱۳۵۶) طرحی حاوی اقدامات مربوط به اصلاحات سیاسی و اجتماعی و مبانی اصلی به منظور ساخت لبنان جدید ارائه کرد. در این طرح او پایبندی خود را به همزیستی میان طوایف مذهبی نشان داد و همچنین خواستار آن شد که بحران لبنان را از بحران خاورمیانه جدا کنند و برای تنظیم روابط میان دولت لبنان و مقاومت فلسطین پیمانی به جای پیمان قاهره منعقد شود و از حکومت لبنان خواست تا با کسانی که در راه صلح و وفاق مانع تراشی می‌کنند قاطعانه برخورد کند.

تلاش برای نجات جنوب لبنان

نیروهای بازدارنده عرب به جنوب لبنان وارد نشدند و دولت لبنان نتوانست سایه حاکمیت خود را بر این منطقه بگستراند. جنگ و کشمکش میان گروه‌ها و جناح‌هایی که پیش از آن در مناطق مختلف لبنان با یکدیگر مقابله می‌کردند به این منطقه (جنوب) کشیده شد.

از این روی بحران در جنوب لبنان حاد شد و این منطقه تبدیل به صحنه وقوع حوادث خطرناکی گردید که سرنوشت آن را تهدید می‌کرد. این حوادث در زمانی اتفاق می‌افتاد که موسی صدر همچنان در حال مذاکره و گفتگو با مسئولان و

رهبران لبنان و رؤسای برخی از دولت‌های عرب بود. مصاحبه‌های مطبوعاتی ترتیب می‌داد و در مناسبت‌های مختلف سخن می‌گفت. این مرحله از اواخر سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) شروع شد و تمامی سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) و اوایل سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷ش) را در بر گرفت. وی نسبت به وقوع فاجعه‌ای در لبنان هشدار می‌داد و خطر اشغال جنوب توسط اسرائیل و توطئه‌ی اسکان فلسطینی‌ها در این منطقه را گوشزد می‌کرد و پیوسته دیگران را به محقق ساختن صلح در این منطقه و بازگرداندن حاکمیت دولت لبنان بر آن دعوت می‌کرد. هنگامی که در تاریخ ۱۹۷۸/۳/۱۴ (۱۳۵۷) اسرائیل منطقه‌ی جنوب لبنان را به اشغال خود در آورد و نیروهای اسرائیل در نوار مرزی جنوب مستقر شدند، امام موسی صدر مجدداً سفرهای خود را به کشورهای عربی آغاز کرد. وی در خلال دیدارهایش با زمامداران و سران عرب واقعیت اوضاع در این منطقه را به اطلاع آنان می‌رساند و از آنان می‌خواست که لبنان را از عرصه‌ی اختلافات میان اعراب دور کنند. همچنین آنان را به تشکیل کنفرانسی با شرکت سران بلندپایه‌ی عرب و به صورت محدود، دعوت کرد تا از این رهگذر اوضاع جنوب لبنان مورد بررسی قرار گیرد و برای نجات آن چاره‌ای اندیشیده شود. وی بعد از آنکه بدین منظور به سوریه، اردن، عربستان سعودی و الجزایر سفر کرد، در تاریخ ۱۹۷۸/۸/۲۵ عازم لیبی شد.

ربودن امام موسی صدر

انگیزه‌های سفر امام موسی صدر به لیبی

در تاریخ ۱۹۷۸/۳/۱۴ (۱۳۵۷) اسرائیل به جنوب لبنان حمله کرد و ارتش اسرائیل منطقه واقع در جنوب نهر لیطانی را تحت اشغال خود در آورد و اهالی این منطقه را آواره کرد. علی‌رغم قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در تاریخ ۱۹۷۸/۳/۳۰ مبنی بر ضرورت عقب‌نشینی اسرائیل و استقرار نیروهای بین‌المللی در منطقه مزبور به منظور کمک به دولت لبنان در اعاده حاکمیت عملی خود بر این منطقه، عقب‌نشینی اسرائیل با کندی و در طول سه ماه صورت پذیرفت و اسرائیل همچنان در بخشی از این منطقه به عمق تقریباً ۱۰ کیلومتر در داخل خاک لبنان، مستقر ماند. این تجاوز آشکار، امام موسی صدر را واداشت تا به کشورهای عربی سفر و اوضاع حاکم بر جنوب لبنان را تشریح کند و خواهان دخالت اعراب برای حفظ این منطقه و کمک به لبنان برای خروج از این بحران و

دور کردن آن از صحنه اختلافات جهان عرب شود و سران را به تشکیل «کنفرانس محدود سران عربی» جهت بحث و گفتگو درباره مسئله لبنان، با مشارکت برخی دول عرب، دعوت کند. (چنان که در گفتگو با روزنامه بحرینی اخبار الخلیج که توسط روزنامه لبنانی النهار در تاریخ ۱۹۷۸/۷/۲۴ منتشر گردید، به این نکات اشاره کرده است.)

پیش از این تاریخ نیز امام صدر طی ماه‌های سپتامبر و نوامبر سال ۱۹۷۶ (مهر-آبان ۱۳۵۵) چنین سفری به کشورهای عربی انجام داده بود و از رهگذر تلاش‌های خستگی‌ناپذیر وی کنفرانس ریاض در تاریخ ۱۹۷۶/۱۰/۱۶ و متعاقب آن کنفرانس قاهره در تاریخ ۱۹۷۶/۱۰/۲۵ منعقد گردید و طی آنها بر ضرورت پایان پذیرفتن جنگ و خونریزی در لبنان و تشکیل نیروهای بازدارنده عرب به منظور تثبیت امنیت در این کشور، تأکید شد.

اما این نیروها، در منطقه جنوب لبنان مستقر نشدند. از همین رو، جنگ و خونریزی در این منطقه ادامه یافت و در نتیجه جنوب لبنان خارج از حاکمیت دولت لبنان باقی ماند.

سفر به لیبی

پس از گسترش موج خطر در جنوب لبنان، که عواقب وخیمی را نه فقط برای لبنان که برای تمامی جهان عرب هشدار می‌داد، امام موسی صدر سفرهای دوره‌ای خود را به

کشورهای عربی آغاز کرد و نخست به سوریه و سپس به اردن و عربستان سعودی و در پایان به الجزایر رفت. سرانجام در روز جمعه برابر با ۲۵ اوت ۱۹۷۸ (شهریور ۱۳۵۷) امام موسی صدر در معیت شیخ محمد یعقوب و روزنامه‌نگاری به نام عباس بدرالدین، صاحب «خبرگزاری لبنان»، به قصد دیداری رسمی - که از قبل نیز با مقامات لیبیایی هماهنگی‌های لازم در مورد این سفر به عمل آمده بود - عازم این کشور شدند.

به هنگام بدرقه امام موسی صدر در فرودگاه بیروت، کاردار لیبی، محمود بن کوره، حضور داشت. در فرودگاه طرابلس غرب نیز احمد الشحاتی، رئیس دفتر ارتباطات خارجی، به نیابت از مقامات لیبی از امام موسی صدر استقبال کرد.

امام صدر و دو تن همراه او در هتل الشاطی در طرابلس غرب اقامت گزیدند، اما رسانه‌های خبری لیبی درباره ورود میهمان رسمی دولت متبوع خود، یعنی امام صدر، به کشورشان خبری را منعکس نکردند تا آنجا که کاردار لبنان در طرابلس غرب حتی از وجود امام صدر در آن شهر بی اطلاع بوده است، تا اینکه عباس بدرالدین در تاریخ ۲۸ آب ۱۹۷۸ با وی تماس می‌گیرد و ورود امام و همراهانش را به اطلاع او می‌رساند.

از زمان ورود امام موسی صدر به لیبی و در طول روزهای بعد، هیچ‌گونه تماس تلفنی یا نامه یا خبری از جانب وی به کسی نمی‌رسد و این خلاف عادت معمول امام صدر در

سفرهایش بود. از همراهان او نیز هیچ خبری نبود با علم به اینکه عباس بدرالدین به عنوان روزنامه‌نگار، امام را در این سفر همراهی می‌کرده تا اخبار مربوط به آن سفر را به خبرگزاری متبوعش مخابره کند.

بازگشت امام صدر و همراهانش از لیبی با تأخیر مواجه شد و ارتباط آنان با دنیای خارج از زمانی که قدم به لیبی گذاشتند، قطع شد.

در تاریخ ۱۹۷۸/۹/۶ به کاردار لیبی در بیروت، محمود بن‌کوره، درباره وضعیت امام صدر و بی‌خبری از او سؤال شد و اطلاعاتی در مورد وقایع مربوط به دیدار وی از کشور لیبی و محل اسکان وی خواسته شد.

در تاریخ ۱۹۷۸/۹/۱۰ مسئله را به اطلاع نخست‌وزیر لبنان، دکتر سلیم الحص، می‌رسانند و وی فوراً کاردار لیبی در بیروت را احضار می‌کند و از وی می‌خواهد که هرچه سریع‌تر توضیحات لازم را در این خصوص ارائه دهد. کاردار لیبی نیز در روز بعد اطلاعات خواسته شده را به آگاهی دکتر سلیم الحص می‌رساند.

مفاد گفته‌های وی آن بود که امام صدر و دو تن همراهش عصر روز ۱۹۷۸/۸/۳۱ (۹ شهریور ۱۳۵۷) با هواپیمایی متعلق به شرکت آلیتالیا (پرواز شماره ۸۸۱) لیبی را به قصد شهر رم ترک کرده‌اند.

ظهر روز ۱۹۷۸/۹/۱۱، شیخ محمد مهدی شمس‌الدین با

وزیر خارجه لبنان دیدار می‌کند و موضوع مفقود شدن امام صدر و توضیحات لیبی را بررسی می‌کنند و با تأکید بر ابعاد خطیر این مسئله، از دولت لبنان می‌خواهد که در این باره به دقت تحقیق و بررسی کند.

ظهر روز ۱۹۷۸/۹/۱۲ دکتر سلیم الحص، با سرگرد عبدالسلام جلود، نخست وزیر لیبی، تماس تلفنی می‌گیرد و از وی خواهان ارائه توضیحاتی در این خصوص می‌شود. جلود نیز بعد از مدتی تأخیر سرانجام همان جواب سابق را تکرار می‌کند و می‌افزاید که امام صدر خشنود نبوده و مقامات را از سفر خود مطلع نساخته و از همین رو، بدرقه رسمی از ایشان امکان‌پذیر نبوده است.

ظهر روز ۱۹۷۸/۹/۱۲ مجلس اعلای شیعیان، با هر دو هیئت مقننه و اجرایی خود جلسه‌ای منعقد می‌کند و موضوع مفقود شدن امام صدر را بی‌نهایت خطیر و مهم می‌خواند و جلسات خود را تا زمان روشن شدن موضوع و پایان یافتن این قضیه، باز اعلام می‌کند. همچنین به نایب اول ریاست این مجلس، یعنی شیخ محمد مهدی شمس‌الدین، اختیار تام می‌دهد تا تلاش‌ها و تماس‌هایی به عمل آورد و از هر گونه اقدام مفید در حل این قضیه دریغ نرزد.

در تاریخ ۱۹۷۸/۹/۱۹، به دعوت مجلس اعلای شیعیان و در اعتراض به ربودن امام صدر و همراهانش، در مساجد لبنان اعلام تحصن می‌شود.

در تاریخ ۱۹۷۸/۹/۲۰، امام خمینی (ره) تلگرافی به حافظ اسد، رئیس کنفرانس مقاومت و پایداری، که در دمشق در حال برگزاری بود، مخابره می‌کند و از او می‌خواهد که به اتفاق سایر سران شرکت‌کننده در این کنفرانس برای حل قضیه امام صدر چاره‌ای بیندیشند.

در تاریخ ۱۹۷۸/۹/۲۱ به دعوت مجلس اعلای شیعیان و جنبش امل، شمار زیادی از مردم با اتومبیل روانه دمشق، محل برگزاری کنفرانس مقاومت و پایداری، می‌شوند.

در این تظاهرات بیش از شش هزار اتومبیل شرکت داشتند که بیش از ۳۰۰ هزار تن از اهالی جبل عامل و بقاع و سایر مناطق لبنان را با خود به سوریه می‌بردند. در میان آنها هیئتی از روحانیون برجسته نظیر شیخ عبدالامیر قبلان، شیخ عبدالحلیم الزین، شیخ خلیل شقیر، شیخ احمد الزین نیز حضور داشتند، که با سران کشورهای عربی، حافظ اسد، هواری بومدین، معمر قذافی، علی ناصر محمد و یاسر عرفات دیدار کردند و یادداشتی به شرکت‌کنندگان در این کنفرانس تقدیم کردند و مسئولیت برخورد با مسئله بودن امام صدر را - که تمامی هم و توان خویش را وقف مواجهه با همان خطرهایی کرده بود که آن کنفرانس برای رویارویی با آنها تشکیل شده بود - بر عهده آنان نهادند.

تلاش‌های فراوان دیگری نیز به عمل آمد، اما آن کوشش‌ها تا کنون هیچ نتیجه مثبتی به همراه نداشته است. با این وصف،

ربودن امام موسی صدر ۲۰۱

همگان متفقاً قذافی را مسئول اوّل و آخر در قبال مسئله ربودن امام صدر دانسته‌اند و البته از مسئولیتی که بر دوش حقوق بشر و وجدان بیدار جهانیان است نیز غافل نیستند.

شناسنامه امام موسی صدر

نام: سید موسی صدر
ولادت: ۱۳۰۷ ش، قم (برابر با ۱۹۲۸ م)
نام پدر: سید صدرالدین
نام مادر: خانم صفیه قمی
نام همسر: خانم پروین خلیلی
نام پدر همسر: شیخ عزیزالله خلیلی
ولادت همسر: ۱۳۱۷ ش، کازرون، شیراز
تاریخ عقد: ۱۳۳۲ ش.
تاریخ ازدواج: ۱۳۳۴ ش.

فرزندان

– صدرالدین: ۱۳۳۵، قم.
– حمیدالدین: ۱۳۳۸، قم.
– حوراء: ۱۳۴۱، صور.
– ملیحه: ۱۳۵۰، بیروت.
تاریخ هجرت به نجف: پاییز ۱۳۳۳ تا زمستان ۱۳۳۷ ش.
تاریخ دیدارهای خانوادگی در صور: اولین دیدار در سال
۱۳۳۴ و دومین دیدار در سال ۱۳۳۶ ش
دیدار از لبنان برای کسب اطلاع: ۱۳۳۸.
استقرار در لبنان: ۱۳۳۸ ش (برابر با ۱۹۶۰ م)
ر بوده شدن در لیبی: ۹ شهریور ۱۳۵۷

شجره‌نامهٔ امام موسی صدر

و حلقة ارتباط وی با سادات موسوی لبنان (اسم و لقب یا نام مشهور)

۱. سید موسی
۲. سید صدرالدین نامش محمد علی
۳. سید اسماعیل: خانواده‌های «صدر» در ایران و عراق، به وی منتسب‌اند، چرا که وی به نام «سید صدر» اشتهار داشته است.
۴. سید صدرالدین نامش محمد: خانواده‌های «صدر»، «صدرعاملی»، «صدرزاده»، «خادمی»، «مستجابی» و «فصولی» به وی منتسب‌اند.
۵. سید صالح: وی نقطهٔ تلاقی خانواده‌های مذکور به همراه یک شاخه از خانوادهٔ صدر در عراق و مصر و جمال‌زاده در ایران، محسوب می‌شود. همچنین خاندانی در ابهر زنجان هستند که کنیهٔ آنان را نمی‌دانیم.
۶. سید محمد: ایشان نقطهٔ تلاقی خاندان‌های مذکور با آل شرف‌الدین در شحور و صور است.
۷. سید شرف‌الدین: نامش ابراهیم بود و او از جبع به شحور، مهاجرت کرد و ذریهٔ فوق فرزندان اویند.
۸. سید زین‌العابدین: ایشان نقطهٔ تلاقی خانواده‌های فوق با آل مرتضی در شام و آل نورالدین در جبع و آل السید و آل نورالدین در مروانیه و غسانیه و تفاحتا و زفتا است.
۹. سید علی نورالدین: نقطهٔ التقای خاندان‌های مزبور با آل

مرتضی در صور، و آل جمال‌الدین در شام و آل‌هاشم و عباس در حبشیت و دیرسریان و بنت‌جیل و صریفا و جویا و آل عطاءالله در جناتا، و خاندان‌السید در برج شمالی، و آل ابوالحسن در معرکه است. همچنین از وی نسلی در حیدرآباد هند و نیز نسلی در اصفهان برجاست که کنیه آنان را نمی‌دانیم.

۱۰. سید نورالدین علی

۱۱. سید عزالدین الحسین

۱۲. سید محمد

۱۳. سید الحسین

۱۴. سید علی

۱۵. سید محمد

۱۶. سید تاج‌الدین ابوالحسن: به احتمال قوی وی از

کسروان به جبع مهاجرت کرده است.

۱۷. سید شمس‌الدین محمد

۱۸. سید جلال‌الدین عبدالله

۱۹. سید احمد: وی نقطه تلاقی خاندان‌های مذکور با

آل‌نورالدین در نبطیه الفوقا است.

۲۰. سید حمزه

۲۱. سید سعدالله

۲۲. سید حمزه

۲۳. سید ابوالسعادات محمد

۲۴. سید عبدالله ابومحمد: خاندان‌های مذکور با

خانواده‌های علوان، عثمان، زین، ناصر، مرتضی، موسوی در بعلبک که شاخه‌ای از آل بنی معالی در کربلاست، با وی تلاقی می‌کنند. البته این شخص نسلی با نام‌های متعدد دیگری هم دارد.

۲۵. سید ابوالحارث محمد: این شخص نقطه تلاقی با آل نورالدین در جویا است.

۲۶. سید علی بن دیلیمه (ابوالحسین)

۲۷. سید ابوطاهر عبدالله

۲۸. سید ابوالحسن محمد المحدث

۲۹. سید ابوالطیب طاهر

۳۰. الحسین القطعی: خاندان‌های منتسب بدو در کربلا و بغداد به نام آل الحسین القطعی، شناخته شده‌اند.

۳۱. سید موسی ابوسبحة: نسب خاندان‌های مذکور با شریف رضی و برادرش سید مرتضی در او تلاقی می‌یابد.

۳۲. سید ابراهیم المرتضی

۳۳. امام موسی کاظم (ع): سادات موسوی جهان به این حضرت منسوبند.

۳۴. امام جعفر صادق (ع): مذهب شیعه اثنی‌عشری در جهان به واسطه ایشان معروف است.

۳۵. امام محمد باقر (ع)

۳۶. امام علی بن الحسین (ع)

۳۷. امام حسین (ع) (سادات حسینی موسوی و رضوی در

۲۰۶ گذارها و خاطره‌ها

جهان به آن امام منسوب‌اند.)

۳۸. امام علی بن ابی طالب (ع) و سرور زنان جهان فاطمه زهرا (س).

ضمایم

ضمیمه ۱

سفارش ماندگار

آنچه در پی می‌آید، متن نامه صوتی امام موسی صدر خطاب به دکتر صادق طباطبایی است که شب عزیمت او به آلمان بر روی نوار ضبط شده است. امام صدر ابتدا سخنی کوتاه خطاب به دکتر مسعود طباطبایی، عموی دکتر صادق طباطبایی، که در آن زمان مقیم کشور آلمان بود، بیان داشته است.

دوست عزیزم دکتر مسعود طباطبایی

مدتی است که گفت و شنود با تو روی نداد، ای بی‌نصیب گوشم و ای بی‌نوا دلم. به راستی ۲۰ سال از اولین ملاقاتمان می‌گذرد. در این مدت همه چیز با چرخ زمان و حوادث تغییر یافته است، جز حقه مهر بدان نام و نشان است که بود. به هر

حال، آرزومندم با هم بنشینیم و حوادث و تازه‌های وجود را از جلو دیده‌ی روح بگذرانیم، و امکانات جدید دوستی را برای یکدیگر بسنجیم. ببینیم در این جهان پراکنده و غریب‌ساز چقدر می‌توانیم یار هم باشیم و چه اندازه می‌شود بار از دوش یکدیگر برداشت، تا چه حد در هدف مشترک که راه‌های مختلف برایش انتخاب کرده‌ایم، می‌توانیم همکاری کنیم.

در این مدت هیچ از تو خبر ندارم. و چه بسا هر دو مقصر باشیم. ولی به هر حال اکنون قاصدی که جزئی از وجود من و تو است، حامل پیام‌های صمیمانه‌ی من و ناقل شوق زاید الوصف من خواهد بود. و هم او توفیق این مکالمه را برایم فراهم کرد. راستی به یاد داری در اولین زیارت ما، صادق هنوز وجود نداشت. او اکنون مردی است و برای تحصیل به آلمان می‌آید. توفیق او را که مسلماً جلوه‌ای از موفقیت من و تو است از خداوند می‌خواهم. یقین دارم تجربیات تو که به صورت اوامر و نصایح خلاصه می‌شود تا حدود زیادی راه موفقیت را برای او کوتاه و مشکلات را بر او آسان خواهد کرد.

اصرار زیاد من برای اقامت او در بیروت به نتیجه نرسید. شوق آلمان و تحصیلات عالی‌ی آن، او را می‌کشاند. در هر حال، تمنیات و آرزوهای مرا برای توفیق خودت و او بپذیر، و سلام مرا به خانم محترم برسان و از وضع زندگی و تحولات آن و توفیقات مکتسبه‌ی خود تا آنجا که ممکن است، مطلع کن. و اگر روزی گذرت به بیروت افتاد، از دورافتادگان یادی کن.

دربارهٔ صادق تصور می‌کنم سفارش او از من به تو صورت صحیحی نداشته باشد، جز آنکه عهد من به زندگی شرقی تازه‌تر است. بیش از دو سال نیست که ایران را ترک کرده‌ام و به خوبی می‌دانم نقطه‌های خالی ماندهٔ وجود او، در آلمان در اولین روزها او را به جان خواهد آورد، و وظیفهٔ عمو آن هم عموی مهربان، را سنگین‌تر می‌نماید. ولی امیدوارم این تکلیف موقت، ولی بسیار مفید، که بسا در سرنوشت او مؤثر باشد برای آن عزیز سنگینی نکند. تو را به خدا می‌سپارم و توفیقات روزافزون تو را از درگاه قادر متعال خواستارم.

دوست تو، موسی صدر

بسم الله الرحمن الرحيم

صادق عزیز، شب سه‌شنبه‌ای است که تصور می‌رود فردای آن ما را ترک کرده به سوی آلمان بشتابی؛ کشوری که تا حد زیادی فعالیت در آن در سرنوشت تو مؤثر است. حالت فعلی ما را که مشاهده می‌کنی: شبی است و نیمه شب، همه در خواب برفتند و شب از نیمه گذشت، میزی، چراغی، اجتماعی و سیگار همایی! تصور می‌کنی که این منظره، این صدا و این حالت، با گذشت امشب محو می‌شود؟ ابداً! خود این ضبط صوت بهترین سند و گویاترین شاهد برای ابدی بودن موجودات در این جهان است. صدای من را این ضبط صوت در خود ثبت می‌کند و به همراه تو و در شبهای تو و در

روزهای تو، به گوش تو فرو می‌خواند. جهان ما ضبط صوت بزرگی است که صدای ما و هر کلمه‌ای را که از ما صادر می‌شود، ثبت می‌کند. هر حالتی را که از ما به وقوع بپیوندد ضبط می‌کند و هر عملی را که از ما صادر شود در خود نگه می‌دارد. در قرآن به این آیه بر می‌خوریم: و ما تكون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهداً^۱ همه افعال و اقوال و حالات، در کتاب الهی، یعنی این ضبط صوت بزرگی که همه چیز را در خود ضبط می‌کند، مسجل و یادداشت می‌شود. همه چیز محفوظ می‌ماند تا روز حساب. مقصود من از روز حساب نه تنها حساب قیامت است و جزای الهی! مقصود حساب زندگی نیز هست. تصور کنیم که دو نفر راهی را می‌پیمایند. اولی قدمی بر می‌دارد و قدمی می‌گذارد؛ گاهی می‌خوابد و گاهی باز می‌گردد. گاهی چرت می‌زند و گاهی آرام می‌رود. دیگری ساعات خود را هدر نمی‌دهد و به سوی هدف خود می‌شتابد. بدیهی است که دومی زودتر به مقصد می‌رسد و اولی یا به هدف نمی‌رسد و یا دیرتر می‌رسد. آیا می‌توان شک کرد ساعاتی که بر این دو گذشته و حالاتی که این دو در این ساعات داشته‌اند، در سرنوشت آنها بی‌تأثیر است؟ چگونه می‌توان فرض کرد که گامی را که یکی از آن دو تن در آن لحظه برداشته‌اند، در

(۱) یونس: ۶۱.

حساب آخر و در روز برداشت محصول بی اثر بوده است؟
 به طور کلی آنچه از ما صادر می شود، آنچه می گوئیم و آنچه
 می شنویم، مجسم و متبلور شده، به صورت جزای اعمال در
 این جهان و آن جهان به دست ما داده می شود. آن روز است که
 به تعبیر قرآن می گوئیم: *ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا
 أحصاها*^۱. امتحانات، خود نمونه زنده ای از حساب الهی است.
 همچنین شاهد صدقی بر نتیجه اعمال ما در سعادت زندگی
 ماست.

تصور می کنم که دقت در این بحث اگر با اقتناع توأم باشد،
 و اگر طغیان و عنفوان جوانی بر این تفکر پرده ای نیندازد، با
 کمال وضوح می بینیم، سفری را که با این رنج برای تو فراهم
 شده است و ایامی را که با نهایت تلخی بر خویشان تو
 می گذرد، بسیار گرانبهاتر است از آنکه به هدر رود، و یا در
 ترسیم آینده تو بی تأثیر باشد. فکر می کنم که اگر ممکن بود
 کسی تمام عمر را به تلاش و فعالیت و به قدم برداشتن در راه
 حق و خیر و صلاح صرف کند، حتماً جز این شیوه عقل و آیین
 منطقی نبود. چه باید کرد که انسان خسته می شود. انسان نشاط
 هم لازم دارد، ولی به قدری که نمکی در طعام باشد، نه آنقدر
 که غذا را شور کند! و نه آنقدر که هدف از زندگی انس و تفریح
 باشد، و درس چون آبی و چون صورتی و ماسکی بر زندگی

(۱) کهف: ۴۹.

انسان قرار گیرد.

دربارهٔ رعایت مسائل دینی، تصور می‌کنم همین مقدمه‌ای که گفتم کافی باشد. مطالعه و رعایت صلاح ابدی همان قدر مهم است که رعایت صلاح و سعادت آیندهٔ زندگی، و چه بسا سعادت ابدی بسیار پراهمیت‌تر از سعادت پنجاه سال یا چهل سال زندگی به حساب آید. هر چند که این دو مصلحت با یکدیگر تفاوتی ندارند. در دین اسلام دنیا و آخرت یک مفهوم و یک واحد را تشکیل می‌دهند. در قرآن کریم به این موضوع چنین اشاره شده است: *من عمل صالحاً من ذکراً و انثی و هو مؤمن فلنحییه حیاة طيبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون*^۱. آنان که رفتار نیک و ایمان به خدا دارند، زندگی گوارا و جزای آخرت مطبوع در انتظار آنان است. دنیا و آخرت در نظر اسلام از هم جدا نیست. راه صحیح راهی است که سعادت آیندهٔ انسان و سعادت ابدی او را در آن واحد، تحصیل کند. بسیار آسان است که انسان راهی را که می‌رود، با قصد صالح به جای آورد. همان طور که روزی می‌گفتم، انسان نقاط گوناگون و عناصر مختلفی در وجود خود دارد. اگر بتواند راهی را انتخاب کند که تمام عناصر او ارضا شود، آن راه موفقیت‌آمیزتر است چه با نیروی بیشتر و متمرکزتری به سوی هدف می‌شتابد. طبیعی است که اگر از درس خواندن، کار کردن، مدرسه رفتن و

حتی از خانه‌دار شدن و اداری بودن قصد صالح داشته باشیم، همه این کارها را می‌توانیم در سلک عبادت قرار دهیم. عبادت منحصر به نماز و روزه نیست. پیغمبر اسلام به ابی‌ذر که یکی از نزدیک‌ترین صحابه اوست، می‌گوید: «حتی در خواب و خوراک قصد قربت داشته باش.» آری؛ خواب و خوراک که از لوازم زندگی انسان است، سبب تأمین نیرو برای انسان می‌شود و موجب می‌گردد که انسان بتواند با نشاط بیشتری در راه خیر، در راه صلاح مردم، در راه کمک به هم‌نوع قدم بردارد. پس خواب و خوراکی که با قصد قربت و با تصمیم بر کار نیک انجام گیرد، عبادت است. سفر کردن برای تحصیل، اگر با قصد قربت و قصد خدمت به جامعه و هم‌نوع و خانواده باشد، و اگر به قصد حفظ حیثیت انسان و تأمین آسایش هم‌نوعان صورت گیرد، جهاد در راه خدا محسوب می‌شود. آنگاه این قصد سبب می‌گردد که انسان در این راه با دقت بیشتری قدم بردارد. چه بسا وجود این قصد انسان را محدود می‌کند، ولی راه موفقیت‌آمیزتر و نتیجه‌بخش‌تر است. در آیه دیگر می‌خوانیم: یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم^۱. دعوت پیغمبر را سبب زندگی شمرده است. با کمال تأسف متدینین امروز معتقدند که دین فقط برای مرگ است. به این سبب، جوانان که تصور می‌کنند دین باره زندگی،

(۱) انفال: ۲۴.

با کار و کوشش، و با تلاش برای تأمین آینده هماهنگی ندارد، از دین اعراض می‌کنند. در حالی که به طور مسلم می‌توان گفت اسلام و یا هر دین خدایی، هیچ یک از غرایز اصلی و احتیاجات ضروری انسان را منع نکرده است! از خوردن و آشامیدن جلوگیری نکرده است؛ بلکه گفته است راه صحیح را برای خوردن و آشامیدن انتخاب کنید، تجاوز نکنید، افراط در خوردن نکنید، عیناً همان ترتیب را در غریزه جنسی انسان مشاهده می‌کنیم. به هیچ وجه از این غریزه منع نشده است. در اسلام جلوگیری از این غریزه و سایر غریزه‌های زندگی انسانی و رهبانیت نامیده شده و گفته شده است: «لا رهبانیه فی الاسلام»، لیکن از تجاوز به ناموس غیر و از افراط در این امر منع شده است. این غریزه نیز مانند خوردن و آشامیدن است. بهره بردن از زیبایی‌های زندگی و بهره بردن از نعمت‌های الهی به طور معقول و منطقی نه تنها بی‌اشکال است، بلکه در بسیاری از آثار وارد از اهل بیت دیده می‌شود که مرغوب و محبوب خداوند است. پس می‌توان راهی را رفت که بدن انسان لذت برد، روح انسان شاد باشد، افکار انسان آرامش یابد، و در عین حال خویشان انسان خوشنود باشند. چه امتیازی می‌شود داد به کسانی که قسمت بزرگی از وجود خود، یعنی فطرت خداجویی را کنار گذارند و یا غرق در شهوات شوند و یا از حریم اجتماع و زندگی اجتماعی کناره گیرند؟ درس باید خواند، مرد اجتماع باید بود، در عین حال مرد

دیندار هم می‌توان بود! همهٔ اینها با هم جمع می‌شوند. بلکه همهٔ اینها یک راه است. آرامشی که در نتیجهٔ نماز و رضایتی که در نتیجهٔ روزه برای انسان حاصل می‌آید، نه تنها زحمت مختصری را که در راه به پا داشتن این عبادات می‌کشد، جبران می‌کند، بلکه آرامش، آسایش و نوری در قلب انسان پدید می‌آورد که توفیق وی را در هدف‌های تحصیلی او نیز تأمین می‌کند. تصور می‌کنم که با کمال وضوح می‌توان دریافت که عبادات با تمرین بسیار آسان می‌شود. انسانی که خاشع بود، با کمال سهولت به عبادات مختصری که از طرف خداوند بزرگ به او تکلیف شده است، گردن می‌نهد.

آنچه می‌توانم بر مطالب گذشتهٔ خود بیفزایم این است که هرگاه اشکالی در یکی از بحث‌های دینی بر تو و یا برای یکی از دوستانت پیش آمد، با نهایت خوشوقتی آمادهٔ جواب دادن به آنها هستم. اصولاً این قسمت از مکاتبات را از بهترین وظایف خود می‌دانم. تو خود می‌دانی که در هفته متجاوز از ۷ ساعت در مدارس اینجا و بیروت با جوانان سر و کله می‌زنم. به آنها گفته‌ام که در سالن را می‌بندیم، و دهان‌ها را می‌کشاییم؛ آنچه می‌توانید سؤال کنید من آمادهٔ پاسخ دادن به آنها هستم. به نظر من، سعی در اصلاح جوان‌ها بسیار ارزشمندتر از سعی در اصلاح بزرگسالان است. چه آنان با عبادت خوی گرفته‌اند و چه از آنان امیدی برای ساختمان مستقبل (آینده) نیست. آیندهٔ ما به دست تو و امثال تو از جوان‌ها است. امیدواریم که

از تنگ‌نظری قدیمیان و از تندروی امروزیان که نتیجه و عکس العمل آن افراط بوده است، برحذر باشید. امیدواریم که دنیایی که نسل شما می‌سازد، دنیایی آزاد و آباد و آسوده باشد. دنیایی باشد که در آن عدل و حق و خیر، همراه ایمان و علم دیده شود. دنیایی که ما بتوانیم ایام پیری خود را با کمال راحتی و آسایش در آن بگذرانیم و امیدوار باشیم که فرزندانمان آینده‌ای سعادت‌مند دارند.

تو را به خدا می‌سپارم و با این جمله از تو خداحافظی می‌کنم: امیدوارم که همیشه خوش و موفق باشی، و ما را فراموش نکنی! این آیه را به وسیله این نوار درگوش تو می‌خوانم: ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد.^۱ و الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین.^۲ این آیه خطاب به پیغمبر است و او را بشارت می‌دهد، خدایی که قرآن را بر تو نازل و واجب کرده است، به طور حتم تو را به سرانجام مقصود می‌رساند. او بهترین پناه دهنده و مهربان‌ترین مهربانان است. آری؛ راهی که پیغمبر می‌رود، راهی که در راه حق و خیر و عدل باشد، قدم‌هایی که با تدبیر و با علم توأم باشند، حتماً به سرانجام خواهند رسید. این آیه برای ما تفرالی است از وضع آینده تو؛ خدا حافظ و نگهدار تو.

(۱) قصص: ۸۵. (۲) یوسف: ۶۴.

ضمیمه ۲

نغمه حیات

امام موسی صدر همه را دوست داشت، خصوصاً مادر و خواهرها و برادرها را. زمانی که امام موسی صدر به نجف رفته بود، و پدر بزرگوار ایشان هم دار فانی را وداع کرده بودند، نبودن امام صدر برای خانواده بسیار سخت بود. آنچه در زیر خواهید خواند، شعرگونه‌ای است از ایشان که برای مادر و خواهرها نوشته‌اند، تا هم از حالشان باخبر شوند و هم نشاط و شادابی و روحیه خانواده را پس از رحلت آیت‌الله العظمی سید صدرالدین صدر حفظ کرده باشند. ظاهراً خانواده پس از رسیدن این نامه دور هم جمع می‌شدند و نامه پر از مهر و محبت برادر را که خالی از شوخی و مطایبه هم نیست، می‌خواندند. متأسفانه دستخط امام موسی صدر از میان رفته است، و آنچه در پی می‌آید ابیاتی است که خواهرهای ایشان از حفظ داشته‌اند. به همین سبب اوزان برخی از ابیات مخدوش است.

ای مادر خوب مهربانم	ای نام تو راحت روانم
ای روی تو مهر تابناکم	پس نیست ز شام تیره باکم
ای پای تو بر سر بهشتم	جز با تو مباد سرنوشتم
ای قامت روح‌بخش تو جان	قربان قدت شوم فراوان
ای قلب تو گنج مهر یزدان	سرچشمه رحمت است و احسان
لبخند توام چو صبح صادق	بر مطلع سعد هست ناطق
الفاظ تو نغمه حیات است	در پیش تو چنگ و تار مات است

... نگاه تو محبت
 ای جان و تن من از عطایت
 عقل من و فهم و دانش من
 از بهر کمال توست جویی
 اکنون که به هجر مبتلایم
 این نامه تو بود انیسم
 شبهاست رفیق شام تارم
 درد دل خود به او بگویم
 زو می‌شنوم لطیف بویت
 آرام دلم ز درد و غم هست
 از زهرا رسیده است مکتوب
 از مهر و محبتش شدم شاد
 از جواب خوش عزیز جانم
 و از حفظ ائمه کبارم
 امید که مادر گرامی
 هرچند که دور هست مادر
 مـهمانی‌ها بود گوارا
 پس شام و نهار نوشتان باد
 امید که بعد چندگاهی
 چون حلقه انجم فروزان
 هر روز به منزل یکی سور
 حال من هم ز لطف بیچون
 از حیث خوراک و درس و اخلاق
 تعطیل دروس اگر که باشد
 سرگرم شوم تمام ایام

تا بد رویت چو مهر رحمت
 پس جان و تنم شود فدایت
 گفتار و خصال و بینش من
 وز آن سر نازنیت مویی
 وز محضر مهر تو جدایم
 در کلبه دل بود جلیسم
 در روز چو توست غمگسارم
 دلجویی تو در او بجویم
 هم بوسه زخم بر او چو رویت
 افسوس یکیست وه چه کم هست
 دیروز یکی دو صفحه خوب
 رحمت به تبار پاک او باد
 فاطمی خاتون مهربانم
 خرسند و خوش و امیدوارم
 تشویش رود از تو تمامی
 از حضرت او که مهربان‌تر
 افسوس که بهره نیست ما را
 یاد من هم بهوشان باد
 من هم برسم ز گرد راهی
 برگرد رخت شویم گردان
 با میل رویم ورنه با زور
 خوبست و مبارکست و میمون
 بسیار بود دماغ من چاق
 با گعده و سور و رفت و آمد
 به خویشاوندان مهربان تام

امروز دو حوله هم خریدم
 با یک دینار و ثلث راحت
 سردی هوا زیاد نبود
 پوستین و اتاق گرم دارم
 خویشان همگی سلام دارند
 داداش عزیز را سلامی
 سلطانی حضرت گرامم
 آقای عبادی معظم
 افسوس جواب هر سه نامه
 آن صادقی عزیز جانم
 مکتوب عزیز او رسیده
 قربان علی روم که جان است
 از دور دو دست خاله خانم
 اندر حرم مطهر شاه
 خانم منصور محترم هم
 ای خواهرهای مهربانم
 ای شاه آباجی مکرم
 گر طاهره عزیز قم هست
 صد بار شوم فدای رویش
 منصور عزیزتر ز چشمان
 قربان محبتش بگردد
 اما به بتول خانم ماه
 کز دوری او دلم گرفته‌ست
 از دادن کاغذش چه مانع
 زهرا خانم که جاش خالی
 از پول زیاد دل بریدم
 گشتم به خدا از این کثافت
 پس آتش هم مراد نبود
 در غرفه خود چو شهریارم
 سالم هستند و گرم کارند
 تقدیم کنید و احترامی
 از دور سلام و شوق دارم
 کان سایه او نگرادم کم
 بر تن ننموده است جامه
 آن دوست صادق جوانم
 گردیده مرا چو نور دیده
 درمان دل فسردگان است
 می‌بوسم از نجف الی قم
 یادش بکنم بگاه و بیگاه
 تقدیم کنید احترامم
 قربان شما روم بجانم
 قربان شما دوباره گردم
 پس نامه او بود به پیوست
 قربان خصائل نکویش
 آن خواهر پاک و پاک با ایمان
 کو هست علاج جمله دردم
 آن خواهر اختصاصی شاه
 بر دامن او نباشدم دست
 هستم به چهار سطر قانع
 تا رحمت من کشد به حالی

فاطی جانم که ذکر او بود
آن دختر عاقل آن ربایم
صد بار به هر یکی سلامی
و آنان که به خدا هستند تابع
در سایه لطف حق بود شاد
پروین خانم امیدوارم
او را سپردم به حفظ معبود
ز او منتظر یکی جوابم
شوق و علاقه تمامی
هستم به سلام خود مصدع
آنگاه به زیر سایهات باد
او را به خدای می‌سپارم

نمایه

اسدآبادی، سید جمال‌الدین، ۸۹	آتاتورک، مصطفی کمال، ۳۵
۹۰	آخوند خراسانی، ۱۰۸
اسرائیل، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸،	آفریقا، ۹۲
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸،	آقا مجتهد، ۱۰۹
۱۹۳، ۱۹۵	آل شرف‌الدین، ۲۰۳
اشراقی، شهاب‌الدین، ۱۰۲	آل کاشف‌الغطاء، محمد حسین،
اصطهباناتی، سید ابراهیم، ۱۲۴	۱۴۰
اصفهان، ۲۵، ۲۰۴	آلمان، ۶۳، ۱۰۳
اصفهان، سید ابوالحسن، ۳۴	آل منکر، ۲۲
الجزایر، ۱۹۳، ۱۹۷	آل یاسین، محمدرضا، ۱۴۱
الحسین القطعی، ۲۰۵	آل یاسین، مرتضی، ۱۳۱
الحص، سلیم، ۱۹۸، ۱۹۹	آمریکا، ۶۶، ۶۹، ۱۱۸
الحوادث، ۱۸۲	ابن تیمیه، ۲۰
الزلقاء، ۱۸۸	اخبار الخلیج، ۱۹۶
الزین، احمد، ۲۰۰	اردن، ۱۹۳، ۱۹۷
الزین، عبدالحلیم، ۲۰۰	اروپا، ۱۱۸

- الشحاتی، احمد، ۱۹۷
 الصلح، رشید، ۱۷۶
 العرفان، ۳۲
 القاع، ۱۸۶
 المعنی، فخرالدین، ۲۱
 النهار، ۱۹۶
 انگلستان، ۳۵، ۱۳۹
 ایران، ۲۹، ۶۶، ۶۹، ۸۴، ۹۴
 ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۸
 ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲
 ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۷، ۲۰۳
 بازرگان، ۹۱، ۱۱۸
 بدرالدین، عباس، ۱۹۷، ۱۹۸
 برج البراجنه، ۱۸۴
 برج شمالی، ۱۶۷، ۲۰۴
 برقی، ۴۶
 بروجردی، محمدحسین، ۲۸
 ۳۰، ۹۷، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۷
 ۱۶۴
 بعلبک، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۴
 ۱۸۶، ۲۰۵
 بغداد، ۲۰۵
 بغیة الراغبین، ۳۱
 بقاع، ۱۶۵، ۱۹۰، ۲۰۰
 بنت جبیل، ۲۰۴
- بن‌کوره، محمود، ۱۹۷، ۱۹۸
 بومدین، هواری، ۲۰۰
 بهشتی، سید محمد حسینی، ۱۴
 ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۶، ۸۰
 ۹۱، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶
 ۱۱۴
 بیروت، ۷۱، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۳
 ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۵
 پسیان، تقی خان، ۶۲
 پهلوی (رضا خان)، ۳۴، ۳۵، ۶۶
 پهلوی، محمدرضا، ۳۴، ۶۶
 تاج‌الدین ابوالحسن، سید، ۲۰
 تبریز، ۱۱
 ترکیه، ۹۸، ۱۱۷
 تفاحتا، ۲۰۳
 تهران، ۳۸، ۸۳
 جیشیت، ۲۰۴
 جبع، ۲۱، ۲۶، ۲۰۳، ۲۰۴
 جبل عامل، ۲۳، ۱۴۷، ۱۶۶
 ۱۶۷، ۲۰۰
 جبهه ملی، ۱۰۴
 جزار، ۲۳
 جزایری، سید مرتضی، ۱۴، ۸۰
 جعفر صادق (ع)، امام، ۲۰۵

- جلّود، عبدالسلام، ۱۹۹
 جلیلی، جلیل، ۱۴، ۸۰
 جمالزاده، محمدعلی، ۲۰۳
 جناتا، ۲۰۴
 جورج، لوسیان، ۱۱۷
 جویا، ۲۰۴، ۲۰۵
 چمران، شهید مصطفی، ۱۰۲، ۱۱۸
 حائری، سید مهدی، ۸۱
 حائری، شیخ عبدالکریم، ۲۷، ۲۸
 حارة الغوارنه، ۱۸۸
 حازمیه، ۱۸۳
 حافظ اسد، ۱۹۰، ۲۰۰
 حجاز، ۲۳
 حجت، سید محمد، ۲۸
 حجتی کرمانی، علی، ۳۳، ۳۷، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۱۲۹
 حجتی کرمانی، محمدجواد، ۹۶
 حرّ عاملی، ۲۲
 حسین (ع)، امام، ۲۰۵
 حکیم، سید محسن، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵
- حکیم، سید محمدباقر، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۵۳
 حکیم، سید محمدمهدی، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۴
 حلو، شارل، ۱۷۰
 حی السلم، ۱۸۴
 حیدرآباد هند، ۲۶، ۲۰۴
 خاقانی، منوچهر، ۸۱
 خریش، آنطونیوس پطرس، ۱۷۲
 خلد، ۱۸۳
 خلیلی، پروین، ۸۱، ۲۰۲
 خلیلی، عزیزالله، ۸۱، ۲۰۲
 خمینی، امام، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۵۹، ۱۶۷، ۲۰۰
 خمینی، سید احمد، ۱۰۲، ۱۱۸
 خمینی، سید مصطفی، ۱۱۸
 خوانساری، سید محمدتقی، ۲۸
 خویی، سید ابوالقاسم، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۸۴
 داماد، سید محمد، ۷۴، ۹۳
 دانشگاه تهران، ۸۳
 دمشق، ۱۱۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۰
 دیرسریان، ۲۰۴

- رئوف ملایری، سید جمال‌الدین، ٤٢
رسالة الحقوق، ٣٢
روحانی، سید مهدی، ١٥
رویات جدیدہ، ١٨٨
ریاض، ١٩١، ١٩٦
زفتا، ٢٠٣
زین‌الدین، محمدامین، ١٤١
سبئیہ، ١٨٨
سحابی، یدالله، ١١٨
سعد، معروف، ١٧٦
سلطانی، سید محمدباقر، ١١، ١٢٣، ٧٤، ٧٢
سوریہ، ١٨٦، ١٨٩، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٧، ٢٠٠
سید ابراہیم المرتضیٰ، ٢٠٥
سید ابوالحسن محمد المحدث، ٢٠٥
سید ابوالسعادات محمد، ٢٠٤
سید ابوالطیب طاهر، ٢٠٥
سید ابوظاهر عبداللہ، ٢٠٥
سید احمد، ٢٠٤
سید الحسین، ٢٠٤
سید تاج‌الدین ابوالحسن، ٢٠٤
سید جلال‌الدین عبداللہ، ٢٠٤
- سید حمزہ، ٢٠٤
سید زین‌العابدین، ٢٠٣
سید سعداللہ، ٢٠٤
سید شرف‌الدین، (ابراہیم)، ٢٠٣
سید شمس‌الدین محمد، ٢٠٤
سید صالح، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٢٠٣
سید صدر، ٢٠٣
سید صدرالدین (محمد)، ٢٠٣
سید عبداللہ ابو محمد، ٢٠٤
سید عزالدین الحسین، ٢٠٤
سید علی، ٢٠٤
سید علی بن دلیمہ (ابوالحسین)، ٢٠٥
سید علی نورالدین، ٢٠٣
سید محمد، ٢٠٣، ٢٠٤
سید موسیٰ ابوسبحہ، ٢٠٥
سید نورالدین علی، ٢٠٤
سید ہیة اللہ، ٢٣
شام، ٢٦، ٢٠٣، ٢٠٤
شاهرودی، محمود، ١٢٤
شبییری زنجانی، سید موسیٰ، ١٤
شجور، ٢٢، ٢٥، ١٦٤، ٢٠٣
شرف‌الدین، جد سید صالح، ٢٥
شرف‌الدین، سید جعفر، ١٦٤
شرف‌الدین، سید حسین، ١٦

۱۳۱، ۲۰۳	شرف‌الدین، سید عبدالحسین،
صدر، سید حیدر، ۱۰۹	۱۶، ۸۳، ۸۹، ۹۷، ۱۳۸، ۱۴۰،
صدر، سید رضا، ۶۸، ۹۵، ۹۷	۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵
صدر، سید صدرالدین، ۲۴، ۲۷	شرف‌الدین، سید عبدالله، ۲۰
۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۲	شرف‌الدین، سید لُوی، ۱۶
۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۹	شریعتمداری، سید کاظم، ۱۱
۲۰۲، ۲۰۳	شریعتی، علی، ۱۱۹
صدر، سید علی، ۳۷، ۴۵، ۴۸	شعیتو، محمد، ۱۵
۴۹، ۵۰	شقییر، خلیل، ۲۰۰
صدر، سید کاظم، ۳۷، ۴۰، ۴۸	شمس‌الدین، محمدمهدی، ۱۴۷
۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴	۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
۱۲۸	۱۵۵، ۱۹۸، ۱۹۹
صدر، سید محمد، ۴۰	شهید ثانی، ۲۴
صدر، سید محمدباقر، ۴۰، ۶۴	شیخ انصاری، ۱۰۸
۸۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۲	شیراز، ۲۵، ۲۰۲
۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۰	شیرازی، محمدحسن، ۲۵
صدر، سید محمدصادق، ۳۱، ۷۰	شیرازی، محمدکاظم، ۱۰۸، ۱۰۹
صدر، سید محمدمهدی، ۵۰	صادقی، علی‌اکبر، ۳۷، ۸۲، ۸۳
صدر، سید هادی، ۲۵	۸۵
صدر، ملیحه، ۲۰۲	صدر، بتول، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۶۹
صدوقی، محمد، ۴۷، ۴۸، ۵۰	۷۴
صریفاء، ۲۰۴	صدر، حمیدالدین، ۲۰۲
صفوی، سید نواب، ۳۳، ۶۲	صدر، حوراء، ۲۰۲
۹۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۹	صدر، رباب، ۱۶، ۳۸، ۴۰
صور، ۷۱، ۸۴، ۱۶۴، ۱۶۶	صدر، سید اسماعیل، ۲۵، ۱۰۹

- فاطمه زهرا(س)، ۲۰۶
 فخرالمحققین، هادی، ۱۲۳، ۱۲۴
 فدائیان اسلام، ۳۳، ۸۶، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۳۹، ۱۵۹
 فرانسه، ۶۳، ۱۳۹
 فرانکفورت، ۶۰
 فضل‌الله، سید محمدحسین، ۱۵۶
 فقیه، سید مرتضی، ۷۳
 فلسطین، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۵
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳
 فیض، آیت‌الله، ۱۰۸
 قاهره، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶
 قیلان، عبدالامیر، ۲۰۰
 قذافی، معمر، ۲۰۰، ۲۰۱
 قم، ۱۱، ۲۹، ۳۰، ۴۲، ۴۳، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱
 ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸
 ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۲۰۲
 قمی، احمد آذری، ۱۴
 قمی، سید حسین، ۳۴، ۳۵
 قمی، شیخ عباس، ۳۰
 قمی، صفیه، ۲۰۲
- ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۳
 ۲۰۴
 صهیونیسم، ۱۳۹
 صیدا، ۱۸۴
 ضاهر، یعقوب، ۱۳
 طالقانی، سید محمود، ۹۱، ۱۱۸
 طباطبایی، سید جواد، ۵۷
 طباطبایی، سید محمدصادق، ۳۷، ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵
 ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳
 طباطبایی، محمدحسین، ۷۴
 طرابلس غرب، ۱۹۷
 عبادی، هادی، ۵۹، ۶۹، ۷۴، ۸۱
 عبده، محمد، ۸۹، ۹۰
 عراق، ۲۳، ۲۵، ۳۵، ۶۳، ۸۰
 ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۰، ۲۰۳
 عربستان، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۷
 عرفات، یاسر، ۲۰۰
 عرقوب، ۱۷۷
 عکا، ۲۳
 علی بن ابی طالب (ع)، امام، ۲۰۶
 عین‌البینه، ۱۷۸
 عین‌الزمانه، ۱۷۶
 عین بیاقوت، ۱۸۸
 غسانیه، ۲۰۳

- قوانین الاصول، ۷۳
 کازرون، ۲۰۲
 کاشانی، آیت‌الله، ۶۲، ۱۵۹
 کاشانی، سید ابوالقاسم، ۱۰۲، ۱۰۴
 کاشف‌الغطاء، ۸۹
 کانال سوئز، ۱۳۹
 کربلا، ۳۵، ۲۰۵
 کرمجگان، ۴۲
 کسروان، ۲۱، ۲۰۴
 کفر شویا، ۱۷۷
 کواکبی، عبدالرحمان، ۸۹
 کویت، ۱۹۱
 لبنان، ۲۰، ۵۹، ۷۱، ۸۳، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱
 ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳
 لبوة، ۱۸۴
 لوموند، ۱۱۷
 لیبی، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲
 مجلس اعلاى شیعیان، ۱۵۳
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰
 ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۵
 ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰
 محالآتى، مجدالدین، ۱۴، ۸۰
 محمد باقر (ع)، امام، ۲۰۵
 محمدعلی، سید، ۲۴
 محمد، علی ناصر، ۲۰۰
 مروانیه، ۲۰۳
 مشهد، ۳۰، ۴۲
 مصدق، محمد، ۳۳، ۶۲، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۵۹
 مصر، ۲۳، ۱۱۸، ۱۳۹
 مطهری، مرتضی، ۹۱، ۱۰۲
 معرکه، ۱۶۴، ۲۰۴
 مفتوح، ۱۰۲
 مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴، ۳۷، ۶۷، ۹۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰
 ۱۱۲، ۱۲۹

- مکتب اسلام، ۱۶، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۹
 منتظری، حسین علی، ۶۴، ۹۸
 منتهی الآمال، ۳۰
 موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، ۱۵، ۳۷، ۸۰، ۸۵، ۹۹، ۱۰۳
 موسی کاظم (ع)، امام، ۲۰۵
 میرزا کوچک خان جنگلی، ۶۲
 نبطیه، ۲۰۴
 نجف، ۶۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰
 ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۹
 نورالدین، سید علی، ۲۱
 نهضت آزادی، ۱۰۴
 واحدی، سید عبدالحسین، ۹۵
 هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، ۹۸
 هامبورگ، ۶۴
 هرمل، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۸۶
 یزدی، ابراهیم، ۳۷، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۹
 یعقوب، محمد، ۱۹۷

امام موسی صدر (گذارها و خاطره‌ها: ایران، نجف، لبنان)

ساعت ۰۵:۰۰	صفحه آرایشی ۱۳:۳۰-۱۸:۳۰	۸۷/۰۶/۲۶
ساعت ۰۳:۰۰	ویرایش ۲۱:۳۰-۲۴:۳۰	۸۷/۰۷/۰۷
ساعت ۰۹:۰۰	۱۲:۰۰-۱۶:۰۰، ۱۶:۳۰-۱۸:۰۰، ۱۸:۳۰-۲۲:۰۰	۸۷/۰۷/۰۸
۱۸۳ صفحه	پرینت	
ساعت ۰۴:۰۰	۱۶:۳۰-۲۰:۳۰	۸۷/۰۹/۲۴
ساعت ۱۰:۳۰	۱۴:۰۰-۱۷:۳۰، ۱۷:۰۰-۲۲:۰۰، ۱۴:۳۰-۱۷:۳۰	۸۷/۰۹/۲۵
ساعت ۰۸:۳۰	۱۴:۰۰-۱۷:۳۰، ۱۷:۳۰-۲۱:۰۰، ۱۴:۳۰-۲۱:۰۰	۸۷/۰۹/۲۶
۲۳۱ صفحه	پرینت دوم	
ساعت ۰۲:۰۰	غلط‌گیری ۱۹:۰۰-۲۰:۳۰، ۲۱:۰۰-۲۱:۳۰	۸۷/۱۰/۱۱
۲۲۲ صفحه	پرینت سوم	
ساعت ۰۰:۳۰	شابک و PDF و غیره ۱۲:۳۰-۱۳:۰۰	۸۷/۱۰/۱۴

فاکتور نوشته شد. ۸۷/۱۰/۱۴

ساعت ۰۰:۳۰	۱۲:۳۰-۱۲:۰۰	۸۷/۱۰/۲۲
ساعت ۰۷:۳۰	۱۴:۰۰-۱۱:۰۰، ۱۵:۰۰-۱۶:۳۰، ۲۱:۰۰-۲۴:۰۰	۸۷/۱۱/۲۸
۲۲۸ صفحه	پرینت	